ژوندون

پنجشنبه ۷ حمل ۱۳۵۴
شمارهٔ اول سال ۲۷



اختصاری از وقایع مهم هفته

پنجشنبه ۲۹ حوت :

بناغلی محمد داؤدرئیس دولت وصدراعظم بعد ازمسافرت های رسمی ودوستانه به‌کشور های هند، بنگله دیش وعراق مع‌الخیر به‌وطن مراجعت فر مودند.

* پل اسلا م آباد بـا مصرف اضافـه‌از ۷۹۰ـ هزار افغانی‌مورد استفاده قرار گرفت.

یکشنبه ۳ حمل :

علم روضهٔ شاه ولایتمآب به دعای ترقی وسعادت افغانستان ، صحت رهبر بزرگ‌ما بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم بتاریخ اول حمل بر افراشته شد .

* روز دهقان طی مراسمی خاصی قبـل ازظهر روز دوم حمل دردامنهٔ کوتل خیرخانه تجلیل شد .

چارشنبه ٦ حمل :

بناغلی محمد داؤدرئیس دولت وصدراعظم ساعت یازده‌ونیم روز ٦ حمل برای اشتراك درمراسم تشییع جنازهٔ اعـلیحضرت فـقید ملك فیصل عازم عربستان سعودی شدند.

* اعـلیحضر ت مـلـك فیصل تـوسط برادرزادهٔ اش به قتل رسید.

* قرار داد خریداری ۸۰ هزار تن دیزل وتیل‌خاك باشرکت‌نفت ملی ایران امضاءشد.

* میلاد مسعود سرور کـائنـات حضرت محمد (ص) پیامبر بـزرگ اسلام درسراسر کشور تجلیل گردید.

اعلامیه مشترك افغانستان وعراق

بنابر دعوت بناغلی احمـدحسن البکر رئیس جمهورعراق بناغلی محمد داود رئیس دولت‌جمهوری افغانستان از تاریـخ ۲۲ـالی۲۵ حوت ۱۳۵۳ ا زعراق بازدید رسمی بعمـــل آوردند .

مذاکرات وسیعی که مناسبا ت‌حسنه بین هر دو کشور دوست انکشافات در جهان عرب ، درمنطقه و در دنیا را احتوامیکرد بین شان صورت گرفت .

بناغلی محمد داود رئیس‌دولـت‌افغانستان بناغلی صدام حسین نائب رئیس شورای عا لـی‌انقلابی رادراقا متگاه پدیرفتند.

مذاکرات بین مامورین رسمی‌افغانستان و عراق در چهـا ر چوب مباحثه بر روابطصمیمی‌که بین کشور هایشان در تمام ساحات مو جود است صور ت‌گرفت .

مهمان محترم و هیات که‌باایشان همراه بود بابعضی از مظاهر ترقی‌وموفقیتها درعراق‌که توسط انقلاب تحت زعامت حزب سوسیالیستی عربی‌بعث‌انجام یا فته اسـت معر فـت حاصل نمودند . ایشان مراتب‌تقدیر و قدر دانی خویش را از این موفقیت ها و کامیابی هـاابراز داشتند .

بناغلی رئیس دو لـــت‌افغانستان و هیات معیتی شان از اماکن مقدسه در بغـــداد وکربلا نیز دیدن نمودند .

مامورین رسمی و مردم‌عراق‌از ایشان استقبال با حرارت و برادرانه بعمل آوردند .

مذاکرات در فضای صمیمیت‌و تفاهم مطابق به منا سبا ت دوستانه ای که خو شبختانه‌بین‌جمهوریت افغانستان و عراق موجود است به تر تیبی کـــه‌موجب انکشاف این منا سبا ت

بقیه در صفحه ٦٣







ازبالابه پائین: بناغلی رئیس دولت‌وصدراعظم هنگام زیارت مرقد حضرت عباس .

• • •

بناغلی رئیس دولت وصدراعظم‌هنگا میکه‌در میدان‌هوایی‌کابل باسفیر کبیر عربستا ن سعودی وداع کردند .

• • •

بناغلی محمدداؤد رئیس دولت وصدراعظم هنگامیکه اعتماد نامه سفیر کبیر ایتا لیا مقیم کابل‌رادر قصر ریاست‌جمهوری پذیر فتند.

پیک ژوندون

« ازبیانات رئیس دولت»

ما همچنان که به توفیق خدانیازمندیم به تاییدمردم خود احتیاج‌داریم، عامل اساسی‌انقلاب ما یك عشق‌سوزان‌ومقدس ویك‌قربانی بی مثال‌بسربلندی وسعادت مردم ماست .

هر سال با بهار طبیعت ، بهارنو خدمات نشراتی ژوندون همراه میاید. از آنروز یکه ژوندون در افق‌مطبوعات کشور طلوع نمود تا اکنون که ربع قرن میگذرد ژوندون موازی با تغییرات و تحولاتیکه در مراحل مختلف در زندگانی اجتماعی ما رونما گردیده خدماتی را دنبال نموده است خدماتی را که از لحاظ صوری اگر تابع هر فکر ونظر و یا هر میل و تمنایی بوده مگر از نظر معنی به اهدافی متوجه بوده که از یك نشریه در ساحهٔ خدمت بمردم و کوشش در راه تنویر فکر وتأمین مطالب خواندنی و سرگرم کننده برای ساعات تفریح و فراغت مردم وبرای پرورش اندیشه های نو وهمراهی با مفکوره های نو توقع برده می شود.

فهم این مطلب را که ژوندون طی سالهای عمر رفتهٔ خود تا چه حدی در ایفای وجایب و مسوولیت ها ومکلفیت های ثقافتی اطلاعاتی ومطبوعاتی خود توفیق یافته است مرور بر گذشته و مطالعهٔ صفحاتی که تدوین گردیده ومجموعه هاییکه وقایه شده است آسان می سازد.

بهر حال اکنون که در آغاز یك بهار دیگر ژوندون در خدمت هموطنان قرار میگیرد خوشبختیم که با پیروی از مفکورهٔ های مترقی‌وایده آلهای مقدس نظام جمهوری سعی ژوندون بیشتر در طریقی معطوف است که خدمت به اکثریت مردم، وحکایت از زندگی آنان و منعکس ساختن تمنیات و نیازمندی های آنان را نمودار می سازد.

باین آرزومندی و مرام ، همان طوریکه فرد، فرد کشور ما،مؤسسات متنوع اجتماعی ما و سرانجام مردم‌ما سال نورا با تمناها و آرزو های نو استقبال وتاسیسات ملی و فرزندان صدیق کشور جهت حصول اهداف وصول بمقاصد عالیهٔ بهتر ساختن زندگی وتامین رفاه و آسایش اکثریت مردم در جستجوی اندیشه های نوی میشوند اندیشه هاییکه تعمیم مفکوره های مترقی ونو و تنظیم تلاشها ومساعی صادقانه و توام با ایثار واز خود گذری محرك ومایهٔ آنست ژوندون نیز افتخار دارد با مساعدت‌همکاران نویسندگان و دانشمندان درین‌زمینه وجایب خودرا ایفا و بانجام‌خدماتی توفیق یابد که مظهر اعتلای‌سطح نشرات و سویهٔ ثقافت ژوندون‌باشد وهمراهی با منویات عالیهٔ نظام مترقی و بسیار آرزومند ماوبا تلفیق این همه، خدمت بمردم را میسر سازد.

اکنون که با چنین مرامی نخستین شمارهٔ سال نو را بخوانندگان گرامی تقدیم میکنیم، فکر توفیق ورستگاری درین آرزومندی ها، تکلیف و تلاشهای ما را سنگین تر می سازد، امید واریم همانطور یکه مردم ما ونظام ما با عقیدهٔ روشن وایمان بحقایق جهت وصول به اهداف بزرگ خدمتگذاری مؤثر ومفید بوطن و ممکن ساختن تحولات وریفورمهای اساسی ومثمر قدم بقدم به پیروزی و کامگاری نایل می آید ما هم جزء این کاروان بوده گذشتن از دشواری ها را ، آرزوهای وطنپرستانه سهل سازد تا در پایان سال و در آغاز سال دیگردر قضاوت مردم خویش از ناحیهٔ خدمات انجام یافته در صفحات ژوندون، کفهٔ بختیاری وخدمتگذاری صادقانه وصمیمانهٔ ژوندون سنگین تر باشد. درین راه و درین امید واری « توحید نظر و عمل، شکستن قید هایی که مساعی واحساس را فشرده، اطمینان به سلامت تلاشهای همدیگر در رسیدن به هدف بزرگی که در پیش داریم بما نیرو می بخشد.» این‌نیرو از آنجا منبع میگیرد که «عامل اساسی انقلاب ما یك عشق سوزان ومقدس به سربلندی و سعادت مردم ماست».

سال نو را برای هموطنان،برای کشور محبوب خویش، برای وطن پرستان و فرزندان صدیق وصالح کشور و جهت تعمیم مفکوره های مترقی و بلند مایه و سرانجام برای ژوندون سال موفقیت های چشمگیر و پیروزی های بزرگ وبزرگتر از خداوند توانا، تمنا میکنم.



نور واپسین و آخرین

مهتاب رنگ پریدهٔ دوازدهم ربیع الاول درطلوع سپیده غـرق شد ، ستارهٔ صبح چون گویی از چو گان خور شید رمیده پیشا پیشـش در فضای‌پهناورمیلغزید ....انوشیروان دقایقی قبل از نظارهٔ ایوانهـای شکسته وکنگره ویران قصرسلطنتی اش بر گشته ،بزر گمهر حکیـم در برابرش بود ... حادثهٔ قصر و خواب دوشین او را تعبیر میکرد ومی‌گفت: مردی از میان عرب ظهور کند ودینی بیاورد که همهٔ عقاید و مذا هـب پیشین را منسوخ سازد و رسالـت او در حمایت قدرت الهی پیروزگردد در پایان آنشب ، صبح تازه شگفته بود که محمد (ص) بدنیا آمـد ، سواری چابك ، به مداین رسید و خبر داد که آتشکدهٔ آذر بعد هـزار سال عمر ،جان داد وشعله ها یـس پرانداخت ....یهودی یثرب از عراز قلعه‌ای فریاد کرد «این ستارهٔاحمد است ، ستاره پیامبر جدید ...» و عربی هم که از شن زار های گر م بیابان به شهر وارد می شد ،پیشا پیش اشتر خود می سرود :

« دیشب مکه در خواب بودو ندید که آسمانش چه نور افشان وستاره باران بود ،ماه که آنهمه بالا بـود چگونه پائین آمد ، ستاره ها که‌آنهمه دور بودند چگونه تا بداخل خانه های مکه فرود آمدند .»

• • •

محمد یتیم با حلیمه‌در دامن صحرا رفت ،آنجاییکه آسمانش پهناور ، شب هایش پرستاره وفضایش بـی غبار است .. خیر وبرکت با او در هر جا همراه میرفت .... فرزندآمنه چار سال میان خیام قبیله بنوسعد ماند و مردم چادر نشین از وجود او فیض یافتند وآنوقت که به مکـه بر گشت در رفتار و گفتار و کردار از بزرگان قریش برتـری نشان میداد ... با چنین مناعت و بلندی‌و باشهامت وبزرگی يك روح فاخـر، فاخر بر همه کس وبرهمه چیز ، به چهل سالگی رسید ماه شب هفد هم رمضان در گریبان صبح بی حرکت افتاده بود برکوه حـرا ، آشنا ی صمیمی محمد وزمین های اطراف مکه تا دور دست ها ، دیبای شیر ی رنگی افتاده بود ، سکوت و آرامش سنگینی بر زمین و زمان ریخته و محمد در ابهت چنین ساعاتی مـی اندیشید که یکبار هوا ازنور پرشدو زمین از فضا سبکتر به نظرش آمد، درین لحظات بود که خط فاصل میان دنیای کهنه ونو عرب روشن گردید، قبل از آنکه فجر بدمد ولبخند صبح برجبین صخره های آفتاب خوز د ه کوههای مکه و بروی شن زار ها ی سوخته وسیاه اطراف شهر پر تـو افگنـد ،موجودی را دید روشـن تابناك باچشم های نافذ و سیمـای ماکوتی ، سیما ییکه تازه محمد باآن آشنا می شد ، لرزه بر وجـود و توفانی در افکار او ودر روح بزرگ اوپدید آورد .

محمد هر اسان ازاو روبر گشتاند ولی بهر سو باز ،همان دو چشم رامیدید که نگاه با ابهت وجـلالش رااز او برنمی دارد ،فریاد برآورد ... این کیست ؟

این صدا با امواج هوا آمیخت و بربال نسیم سحری نشست ، همه‌جا رابلرزه آورد ، هنوز نو سان‌وارتعاش صدای محمد در فضا میدوید که‌آوازی به نرمی برگ گل وبه طنین بالهای سبك پروانه ها جانش را نوازش داد :

محمد !تو رسوال خدا هستی !

این صدا رابا آن صورت از همه سو دید وشنید ...

محمد تو رسول خدا هستی و من جبرئیلم که این بشارت رامیدهم !

نوشتـه ع،ك رها

آن نوررفت واو تنها ماند،لحظاتی بعد خودرا در پایان کوه‌حرایافت و نخستین آیات الهی که فرشتـهٔ وحی بدو رسانده بود در دلش‌پرفروغ تر از ماه ومهر آسمان می‌درخشید .

«بخوان بنام خداوند یکه خلـق کرد .... »

محمد از طرف پروردگا ماموریـت یافت تابشر گمراه آنـروز را از تاریکی باطل پرستی ازنیایش اصنام نجات بدهد و بشاهراه یکتا پرستی ووحدانیت رهنمون شود ، خداوند حکیم خواسته بود چراغ هدایـت الهی بدست محمدیتیم‌درسرزمین‌گرم وسوزان عرب روشن گردد وراه حق وشریعت رستگاری هارا فرا راه‌بشر فرو افتاده در گرداب جهل وضلا لت، منورگرداند، عدالت‌وتقوی ،انسانیت ومکارم اخلاق بر ظلم وشقاق ،فتنه نفس وانحراف از حقایق غلبه بیابد تاحقیقت خلقت انسان معدوم نگرددو مبهم نماند .

لذا محمد آمد وقرآن براو ناز ل شد کتابیکه فرقان بین حق وباطل است ...

محمد بر گزیده و رسول الله شد با صفا تیکه بر گزیده ورسول خدا را شاید او نانش را بـه گرسنگا ن وجامه اش رابه برهنه گان میداد ، برقوی میتاخت وبمستمند وضعیـف رحیم بود، بر دشمنان کینه ندا شت و درحق آنان از عدالت برون ، حکمی نمیکرد ، درس او استواری اخـ لاق ومکارم وفضایل آدمیت را محـو ر بود ... باهمه بندگان خد امهر با ن بود وبنیاد تبعیض وامتیاز، تفر یق‌و انتخاب را میان مومنین بر اندا ختـه بود ، مروت ومدارا واحسان وخیـر خواهی دیگران دراندیشه بزرگ او می درخشید ... بااین در خشند گی

پیام بنا غلی محمد داؤدرئیس دولت وصدر ا عظم بمناسبت حلول سال نو که
شام ۲۹ حوت از راد یو افغانستان برود کاست گردید

به توفیق خدا

نیازمندیم به تایید مردم خود احتیاج داریم

خواهران وبرادران عزیز :
سال نوین رابه همه هموطنان عز یزم خجسته ومیمو ن میخواهم .

با ورود نو روز آفرید گار سال دیروز مارا بگذ شته می سپارد وفردا را در معرض آزمون ما قرار میدهد.

ملتی که پنج هزار سا ل از بنیان اجتماعی آن میگذ رد باتاسف امروز در حال آ غاز است.

این آغاز به تپش قلو ب حساس وطن خوا هان ما به فعالیت عنصر واقع بین وبیدار مابه فداکاری ما به همت ما پیوستگی ها دارد.

چنانکه سال گذشته ما جزیی ازتاریخ ما گردید ه امروز مانیز بتاریخ میپیو ندد از روزیکه جهان ما در مرحله علم وتکنو لو ژی وارد شده است بسی لحظات گرانبها را از دست داده ایم .

ذکر غفلت های ما بسیار تلخ است رنج این تلخی را میتوان مردوار تلا فی کرد زیرا تلا فی و تدار ك آنچه از دست دا ده ا یم هنوز در دسترس خودماست.

ای بسا از موانع که ما خود ایجاد کرده ایم ایجاد فاصله میان دستگاه دولت هاو مردم عدم احساس ضرورت مبرم به همکاری عدم توجه به سیر کاروان مد نیت که ملل دیگر را باعتلا وتقدم رهنمو نی کرده یاس بی اعتمادی شك و تردید این همه موانع است که در شاهراه فردی وا جتماعی مامایه رکود وانحطاط گردیده.

خوا هران وبرادران گرامی:
با اندك تامل میتوا نیم در د های خود را احساس کنیم و ملتفت گردیم که رسیدن بیك فر دای امید بخش و درخشان وظایف ملی ما را تا چه اندازه سنگین گرد انیده .

این وظایف سنگین است ولی انجام آن از همت جوانا ن وطنخواه و فدا کار ، افراد با عزم و با ایمان بعید نیست . دیگر آن فا صله میان دستگاه دولت و آرزو های مردم ما وجود ندارد این را من بار بار بشما اطمینان داده ام که دولت از مردم و برای خدمت به مردم است .

معرفت کامل با این اطمینان اگر از یك جانب به اعمال مامو رین صادق و از خودگذشته پیوستگی دارد از جانب دیگر به تشخیص و احسا سا ت سلیم مردم نیز مربوط می باشد .

توحید نظر و عمل شکستن قید هایی که مساعی و احساس را فشرده اطمینان به سلا مت تلاشهای همد یگر در رسید ن به هدف بزرگی که در پیش داریم بما نیرو می بخشد .

ما در ساختن موادی که بنیان اجتماعی ما بران استوار است و پلان های عمرانی ما راتشکیل میدهد در ست است که به همکا ری دیگران ضرورت داریم اما آن نیروی خلا قه که بقا و موجودیت ملی مابه آن پا یدار است در ایمان و اند یشه خود ما وجود دارد . این نیر وی خلاقه را نمیتوان جز در شعور خود ما سراغ کرد .

همو طنان گرامی ! انقلا ب ما وقتی بار آور و نتیجه بخش است که زنان ومر دان ما متفقا بان همکار باشند .

ما همچنان که به توفیق خدا نیاز مندیم به تایید مر دم خود احتیاج داریم .

عامل اسا سی انقلاب مايك عشق سوزان و مقدس و يك قربانی بی مثال بسر بلندی وسعادت مردم ماست.

احساس دردها، حر مانها، عقب ماندگی ها این عشق مارا سوزنده تر میگر داند .

بااین احساس بوجودآمده ایم بااین احسا س زندگی میکنیم وبا این احساس جان خوا هیم داد.

درتلاش های ملی نا امیدی کفر اجتماعی است ما بایأ س ونا امیدی مجادله خواهیم کرد.
دراین مجادله آنچه به ما نیرو می بخشد توفیق خدا خواهد بود وهمکاری وقضا و تسلیم مردم ما.امسال بر فهای متراکم طبیعت را برای سر سبزی و آبادانی دهقا نان زحمت کش وبا همت ما آماده گردانیده حیف است ازاین بهار فیا ض وزندگی بخش مستفید نگردیم.

راه سعی وعمل در روشنایی امید به فردا وعبرت ازتا ریخ آموزگار وتکان دهنده مابروی همه باز است،جهد باید کرد. جهدی که از زیر سقف مدرسه در برابر صفحه وکتاب تادامن کهساران دراستفاده ازمظا هر طبیعت درهر لحظه ودر هر جا وظایف ملی مارا در پیشگا ه حس ونظر مامجسم میگرداند.

بار دیگر سا ل نو را به هموطنان گرامی تهنیت میگویم از بارگاه خداوند بزرگ سال نورا بسربلند ی سعا د ت وسلامت هموطنان گرامی و افغانستان عزیز مقر ون میخواهم.

همچنان به امید مو فقیت کامل عمیق تر ین تبریکا ت مردم افغانستان ،رفقا وخودم را به مناسبت این سال نو به خواهران وبرادران پښتونستانی وبلوچ ابراز میدار م.

در پهنای سال ۱۳۵۳

کشور مادر طی سالیکه گذشت ،گام های سریعی بسوی تحول وانکشاف برداشت ودر دفتر زمان خاطرهٔ فراموش ناشدنی بجا ی گذارد.

حال که تاریخ ،صفحه تازه‌یی گشود ، نظری به گذشته می اندازیم وفهر ست‌گونه واقعات وتحولات مهم اجتماعی را مرور میکنیم :

۱ ـ حمل :

پیام رهبر ملی ما،که بمناسبت سال نو بود، ازطریق رادیو وروزنامه های کشور، نشر گردید.

بناغلی رئیس دولت وصدرا عظم، درین پیام شان گفتند :

«تصمیم قاطع ،خلل ناپذیر ودوامدار یک ملت می‌تواند اورا به هدف عالی اش برساند»

• • •

٤ ـ حمل :

سپین زر شرکت اعلا م کرد که برای ۱۷۰هزار جریب‌زمین ،پنبه دانه بذری‌توزیع مینمایدبا توزیع اینمقدار پنبه‌دانه اضافه‌ازسی هزار جریب زمین تحت ،بذر پخته می‌آید .

• • •

٥ ـ حمل :

پروگرام انکشاف تجارت ،پس ازتصویب مجلس عالی وزرا ومنظوری رئیس دولت،به منصهٔ تطبیق گذاشته شد.

هدف اساسی این پروگرا م که به‌تاسی ازخط مشی دولت جمهوری ،که در بیانیهٔ (خطاب به‌مردم) قایدملی ما توضیح گردیده است ارتقای سطح زندگی مردم کشور میباشد.

• • •

مقررات فعالیت های تجارتی ،پس از تصویب مجلس وزراء ومنظوری رئیس دولت نافذ گردید.

هدف ازین مقررات ،هم آهنگ ساختن فعالیت های تجارتی باسایر پروگرام ها ی اقتصادی دولت است.

• • •

دومین کنفرانس انجمن تعلیمات عالی انجنیری حوزه آسیای مرکزی و جنوبی،در ادیتوریم پوهنتون کابل افتتاح گردید.

• • •

سند فرمایش تخنیکی پروژه سازی دستگاه تجرید سلفر وگاز طبیعی شبرغان، باسایر تاسیسات مربوط آن ،بین جمهوریت افغانستان واتحاد شوروی امضاء شد.



بناغلی محمد داؤدرئیس دولت وصدراعظم هنگام مصافحه بااعضای انجمن تعلیمات عالی انجنیری



بناغلی محمد داؤدرئیس دولت وصدراعظم هنگامیکه معین وزارت خارجه جمهوریت‌مردم هنگری را درقصر ریاست جمهوری‌پذیرفته‌اند

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم ساعت چهاربعداز ظهره حمل هیئات تعلیمات عالی انجنیری یونسکو حوزهٔ آسیای جنوبی ومرکزی را در قصر گلخانه ریاست جمهوری پذیرفتند.

• • •

به اساس تصویب شورای عالی قضا و ـ منظوری رئیس دولت به دومرحلهٔ محکمه ابتدایی اختصاصی پولیس ودیوان اختصاصی پولیس در چوکات محکمه عالی تمیز، تشکیل وتاسیس گردید.

• • •

نمایندگی جمعیت افغانی سره میا شت در هرات ،برای زرع دو صدوده جریب زمین سیلاب زده ولسوالی غوریان ،بیش از پنج تن گندم رابدست زارعان آنجا گذاشت.

• • •

۸ ـ حمل :

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم روز ۷ حمل درمراسم نهال شانی که ازطرف قوماندانی قول اردوی مرکزی ،در سا حـهٔ اراضی آن قوماندانی ،ترتیب یافته بـــود اشتراك ورزیدند.

• • •

۱۰ـ حمل :

به تاسی از رهنمایی های دولت جمهوری وبه مقصد توسعهٔ زراعت پخته ، شرکـت کود کیمیاوی افغان قرار داد های قرضهٔ ۲۱ هزارتن کود کیمیاوی را باشرکت هـا ی پخته عقد نمود.

• • •

۱۱ ـ حمل :

به اساس پیشنهـاد وزارت معـارف ، تصویب مجلس عالی وزراء ومنظوری رئیس دولت پوهنخی وترنری در چوکات پوهنتون کابل احیاء گردید.

• • •

مرکز تربیوی وزارت فواید عامه، توسط معین آن وزارت افتتاح گردید و همز ما ن باآن سیمیناری بـه مقصد تـوسعهٔ معلومات مامورین ومنسوبین حفظ ومراقبت شا هراه های آن وزارت دایر شد.

•••

عمارت جدید تخنیکم جنگلك ،ضمن مراسم خاصی افتتاح گردید ،این عمارت با صرف یکصد ملیون افغانی از بودجهٔ دولت وسه و نیم ملیون روبل کمك بلاعوض مالی وتخنیکی اتحاد شوروی اعمار شده دارای شعب ترمیم آلات برقی ،ترمیم موتر ودستگاه خرا دی آهن می باشد.

۱۳ حمل :

مکتب موسیقی در شیر شاه مینه افتتا ح گردید.

درین مکتب سی شاگرد رسمی و ۸۵ نفر به سویه های مختلف مصروف فراگر فتن رموز موسیقی می باشند وهشت نفر استاد ورزیدهٔ موسیقی ،دران تدریس می کنند.



بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم قبل از عزیمت جانب مسکو درمیدان بین المللی کابل مراتب احترام گارد تشریفات جمهوری را قبول وآنرا معاینه مینمایند .



بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم هنگامیکه بناغلی عبدالرحمن جلال نمایندهٔ خاص صدراعظم مالزیا را درقصر گلخانه ریاست جمهوری پذیرفتند.



محترمه زینب داؤد،خانم ښاغلی محمدداؤدرئیس دولت وصدراعظم هنگام قطع نمـودن کیك سالگرد مادران ممتاز سال



هنگامیکه ښاغلی علی احمد خرم معین‌وزارت پلان وښاغلی ایـلیوت سفیر کبیر ایـالات متحـده امر یـکا مـوافقتنامـه‌را امضاء میکند.

۱۴ ـ حمل :

بر حسب پیشنهاد وزارت مالیه،تصویب مجلس عالی وزراء ومنظوری رئیس دو لت تصدی های انحصار مواد نفتی و شکرمدغم گردیده وبحیث یك مؤسسه واحد، بنـام ریاست انحصار دولتی ،تشکیل گردید.

* * *

۱۵ ـ حمل :

از طرف ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ، تیلگرام تعزیت به‌مناسبت وفات ښاغلی ژورژ پومپیدو رئیس جمهور فرانسه، عنوانی ښاغلی الن پوهر رئیس جمهورمؤقت آنکشور بپاریس مخابره گردیـده ودر آ ن مراتب تاثرات عمیق وتعزیت شخص خودو حکومت ومردم افغانستان را ،ابراز کرده‌اند.

ریاست بندروالی لغو شده وبعوض آ ن واحدهای برای اجرای امور بنادرحیرتان،شیرـ خان وتورغندی تاسیس گردید.

* *

۱۶ ـ حمل :

میلاد مسعود پیامبر بزرگ اسلام وهادی اعظم جهان بشریت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ،باانعقاد محا فـل کلام الله مجید، قرائت احادیـث نبـوی درسراسر کشور تجلیل گردید.

مجلس باشکوهی به این منظور ، ازطرف ادارهٔ عالی اوقاف درچمن‌باغ دلکشا تـرتـیب شده بود.

۲۰ ـ حمل :

عمارت شفاخانه سی بستر قلعه نو کـه باصرف پنج ملیون وپنجصد هـزار افغانـی تکمیل گردیده ،افتتاح شد.

این شفاخانه مجهز باشعب داخله،جراحی اتاق عملیات ،کلنیك دندان ،لابرا تـوار و اکسریز می باشد.

* * *

۲۵ ـ حمل :

موافقت نامهٔ معادل سه صدو نودو هشت هزار دالر کمك بـلا عوض ایالات متـحـدهٔ امریکا ،برای پیشبرد امور ریاست اتحادیهٔ مرکزی بین معین وزارت پلان وسفیر کبیـر ایالات متحدهٔ امریکا در کابل امضاء گردید.

* * *

۲۶ ـ حمل :

به اساس امتحان کانکور پوهنتون ۱۷۳۱ محصل در پوهنځی های مختلف پو هنتو ن کابل جدیدا پذیرفته شدند.

***

یك فابریکهٔ صابون پودری ،به سرمایـه ابتدایی پنج ملیون و ششصدو پانزده هزار افغانی ،در منطقه صنعتی کابل افتتاح شد.

بارویکار آمدن این فابریکه سالانه معادل سی ملیون افغانی اسعار ،از درك تو لیـد صابون پودری ازخارج ،صرفه جو یـــی میگردد.

مرکز امداد اولیه جمعیت افغانی سره ـ

* * *

میاشت در شهر کندهار توسط والی آنجا افتتاح گردید.

این مرکز باصرف ششصد هزار افغا نی به‌کمك های اتحادیه صلیب احمر بین‌المللی اعمار گردیده است.

۲۹ ـ حمل :

رئیس دولت وصدراعظم مدیر روز نامهٔ نیویارك چاپ راولپندی را اخیرا پذیـرفته‌و درمصاحبه یی باوی گفتند :

(با حـل یگانه اختلاف سیاسی قضیهٔ پشتونستان ،دیگر هیچ چیز مانع روابـط حسنه بین افغانستان وپاکستان‌نمی گردد..)

***

یك منبع ریاست استخراج وانتقال گـاز گفت که ازآغاز صدور گاز تاحـال بیش از پانزده ملیارد وپنجاه وپنج ملیون مترمکعب گاز از شبرغان به‌اتحاد شوروی وفابریکات کودو برق مزار شریف ،انتقال وصادر شده است.

* * *

۳۱ ـ حمل :

بتاسی از پروگرا م های دولت جمهوری وبمقصد تشویق وتقویهٔ بنیه مالی زارعا ن لبلبو ،در قیمت خرید هر سورت لبلبو ، ـ نزده فیصد افزایش به عمل‌آمده است.

***

۱ـ ثور:

تعدیل مواد قانون اجراآت جزایی ازماده اول‌الی ۱۴۴،بعد ازتصویب مجلس‌عالی‌وزراءو منظوری رئیس دو لت، نافذ گردید .

۲ـ ثور:

موافقت نامه تجار تی و تادیا ت‌جمهوری افغانستان و جمهوریت مرد م‌چین وهمچنان پروتوکول تبادل اموال بین دوکشور بـرای سال ۱۹۷۴ عقد گردید .

این پرو توکل را از طر ف‌افغانستان معین وزار ت تجار ت و از جانب جمهوریت مردم چین سفیر کبیر آنکشور ا مضـــا نمودند .

* * *

۳ـ ثور :

وزیر معادن و صنایع حین مراجعت از ولایت‌جوزجان اظهار نمود، که در سا حـه جرقدق ولایت جوز جان یك منبع نفت، ـ کشف شده است.

وی علاوه کرد که قبلا درسا حه ا نگوت ولسوالی سر پل در حدود هفت ملیون‌تـــن نفت‌نیز کشف گردیده بود .

معبربالای دریای آمو ، در منطقه کلفت‌که یك‌پروژه بزرگ است به سر وسیده‌ومشکل صدور گاز، که در گذ شته رونما میشدبااعمار این معبر رفع گردید .

معبرمذکور ششصد متر طول دارد .

* * *

٤ـ ثور:

به‌اساس فیصله مجلس عالی وزراءومنظوری رئیس دولت جمهوری افغانستا ن، حمل‌ونقل اموال دوایر رسمی و تصدی ها ی دو لت، به‌سلسله ریاست‌ترانسپورت عمو می صورت میگیرد.

* * *

کمیته مر کزی تحت ریاست ښا غلـی محمدداود رئیس دو لت‌و صد راعظم روز۳ثور تشکیل جلسه داده، فیصله کرد تا بر ای تمام معلما ن، مامورا ن ، کار گران،اجیران و مستخد مین ولایات کشور نیز ،کوپون‌آرد سر از همین ماه توزیع شود .

* * *

٥ـ ثور:

ښاغلی محمد داود رئیس دو لـــت و ـ صدراعظم ،ساعت دوازده ظهر ښا غلـــی عبدالرحمن جلال نماینده مخصو ص مالیزیارا در قصر گلخانه بحضور پذ یر فتند .

طی‌این ملاقات ښا غلی جلال پیام خاص صدراعظم مالیزیا رابه ښا غلی رئیس دولت تقدیم نمود.

* * *

۷ ثور:

بر اساس پیشنهاد وزار ت صحیه و ـ تصویب مجلس عالی وزراء و منظـــوری رئیس‌دو لت،ادویه جنر یك، بداخل ۸ماده، بعوض ادویه پاتنت تجار تی، تور ید مـــی گردد.

این تصمیم بمنظور گستر ش و تا مین بیشتر وبهتر خدمات صحی، مطابق به ارزش های‌نظا مهترقی جمهوریت وبا درنظر داشت وضع‌اهالی مردم ، در سیستم عر ضه ادویه اتخاذ شده است.

ادامه دارد

نوشتهٔ مرحوم استاد صلاح‌الدین سلجوقی:

بهار حرکت است؟

این مضمون به‌مناسبت تجلیل از آغاز دومین سال نشراتی ژوندون درشمارهٔ او ل حمل ۱۳۲۹ نشر گردیده است، آنوقت‌بشاغلی شریف اژیر سمت مد یریت مسوول مجله را داشتند.

* * *

ارسطو درفصل نهم قاطیغور یاس «کته‌گوری ها- مقولات خود » حرکت رابه شش نوع شناخته است.

(۱) حرکت ازنیستی به‌هستی (یعنی‌کون)

(۲) حر کت از هستی بـه نیستی (یعنی‌فساد) .

(۳) حرکت از هستی به هستی بیشتـر (یعنی زیادت).

(٤) حرکت ازهستی به‌هستی کمتر (یعنی نقصان)

(٥) حرکت ازهستی باینجا به‌هستی‌به‌آنجا (یعنی انتقال).

(٦) حرکت از هستی باینطریق‌به هستـی به‌آنطریق (یعنی استحاله)

ارجمندم شریف جان !

تو درین خزان زندگی من ازمن‌خواهشمندی که‌به مجله قشنگ توبهاریهٔ‌نوشته کنم ولی متاسفانه عینکی که‌به آن رنگ آمیزی بهار را میدیدم دیگر کنون ازپیش چشم من‌رفته‌است وهم خوشبختانه گلشن انزوای من درروشنی وتاریکی ورنگ وبوی خود دیگر پای بنـد نظام شمسی وگردش لیل ونهار نیست بلکه مربوط است به‌قلب ومحور ومنطقه افکار و خیالات‌ومالیخولیا های‌خودمن .

((چو حرص آسود چه روزه چه‌روزی))

«چودیده رفت چه روز و چه‌روزن»

خودی در جوانان ودرامی که‌هنوز بسیـار جوان اند بیشتر گرویده محیط طبیعی خـود است ولی «خودی » رفته‌رفته بیشتر رنگ اجتماعی میگیرد وخصو صا به‌دنیایی که‌حیات تماما اجتماعی شده وفرد حتی درانزوای‌خود هم نمیتواند بدون فکرت اجتماعی ز یست کند.

اگر فـلاطون (خودی) و(خیر) رادرآغوش دنیای فطرت میدید ویااگر بیدل خودی را از تجلیات و مظاهر فطرت مشاهده میکرد ایـن (خودی) عالی‌تری بود که‌بعداز خودی‌اجتماعی وبعد ازفراغ ازمجاهدات اجتماعی بو جود می‌آید وحتی بعضا وسیله ایست برای‌حیات وخودی اجتماعی مکملتری.

شاعر ا نیکه بیشتر فریفتهٔ محیط طبیعـی بوده اند کشش ها ورستا خیز های‌اجتما عی نزدشان بحیث صحنه های بدیع‌طبیعی جلـوه کرده وآن شاعر عرب نیزه هارا به‌خوشه‌هـا تشبیه نموده است.خاقانی میگوید:

«کوس وغبار سیاه طوطی و صحرای هند»

«خنجر وخون سپید آئینه وبحرچیـن »

ولی من چنین تخیل میکنم‌که‌بهار حرکتـی است اجتماعی وجانب دیمو کراسی، نبا ید کسی به‌این تخیل من خنده کند‌آنهایی کـه گرویده محیط طبیعی بوده هم به این عنـوان بوده اند که محیط طبیعی را محیط اجتماعـی می پنداشتند اگر فـلا طون خیر را عـبارت ازخیر تمام کا ئنات میدانست این است که‌او تخیل کرده بود که تمام کائنات‌اجزاء مجتمع همدیگر اند وبهم ارتبا ط رو حی دارند . تاگور در رسالهٔ (علاقه انسان به‌کائنـات) میگوید ما ازموجود ات حول وحوش خودبیگانه نیستیم ونباید بایشان بی‌علاقه‌باشیم.

بهر صورت محیط طبیعی ما خواه محیـط اجتماعی، ماهم باشد ویا نباشد درین شکی نیست که محیط طبیعی ما نمونه وامثال محیط اجتماعی ماست وما باید قدم به‌قدم فـطرت رفتار کنیم وفطرت همیشه سر مشق ر فتار حیات مابا‌شد اگر این تقلید نمیبود فنـو ن مستظرفه وحتی تکنیك بو جود نمی آمد. تـا طیاره وتحت البحری شکل مرغ وماهـــی را نگرفتند یکی در جوهوا ودیگری در عمـــق دریاسیر کرده نتوانست . ارسطو فن ر ا چنین تعریف میکند : «آنچه‌به فطرت‌قریب‌تر باشد».

مرد اجتماعی پیش ازهمه چیز به‌مساعدت زمان ومکان نظر میکند وباید روشن تر یـن درس را ازنو رسته گان چمن بیاموزد کـــه ایشان هیچگاه درزمستان که‌زمان شان نیست وهیچگاه درمنطقه قطبی که‌مکان شان نمیباشد بابعر صهٔ وجود نمیگذارند همهٔ شان ز یـر سقف زمان وروی سطح مکا ن یکجا کمـــر می‌بند ند وخاك وخاره را ازهم دریده قیـام می‌کنند واز نور وحرارت خورشید وترشحات ابر بهاری که‌برای شان علی السو یه‌ارزا نی شده‌است علی السویه استفاده میکنند. اگر خوشه گردن میکشد ازین است که مخـزنی را از ذرایـع تکثیر اجتماعی خوددرسرگرفته میخواهد آن رابه‌نور بیشتر و هـــوای آ زاد تری پخته کند ودایرهٔ اجتماعی خود راوسیع ترسازد . واگر لاله ایاغی به‌کف گذا شتـه است آرزومند است که جام حیات خودرا از جرعه های فیض پر تر نموده وبتواند ذخیره بیشتری به کمبل خود که‌به نوع حیات فردی واجتماعی او است برساند واگرکسی‌گوش‌شنوا دارد میتواند از مکبر الصوت مرجانی او بـه فصا حت بشنود که میگوید : (بین حـیات فردی واجتماعی من هیـچ فرقی نیست و من برای هردو یکسان خدمت میکنم و هردو قوه درکمبل من است وچون در دامان کوه وقت کمی دارم باید پیمانهٔ بزرگی رابه مقابـــل نور وقوای آسمانی بر افرازم و فیض بیشتری بگیرم که‌فعالیت چند روزه ام حیات فردی و اجتماعی سالانه ام راتکافو کند و بتوا نـم انرژی زیادی رادربیخ خودجمع کنم .

گل از هـــمه قشنگ تراست ز یـر ا بیشتر اجتماعی است. درخت از همه‌بزرگ‌تر است که‌حصه فردی خود راکه بیخ باشد در خاك فرو برده وشاخهای پر میوه خودرا که مظهر اجتماعی او است بهمگان عرضه داشته است همه بهم آهنگ‌اند.یکی سرو آزاداست تاسایه کمتری داشته وآفتاب را ازریا حینی که‌نیازمند تابش اند باز ندارد . دیگری‌سرو سهی است تابیشتر سایه افگنده وگیاهایی راکه نمی‌توا نند نور تیز خورشید رابرداشت کنند زیر سایه بال خو دبگیرد ،یکی‌بردیگری میپیچدوهرکدام به‌ضعیف وبی دست و پـــای عصا وتکیه گاهی است و هرکدام به طفیلـی های حیات مساعدت وپهلو بندی بی ریایی دارد پتونی بواسطه بم دایره اجتماعی خودرا وسعت میدهد و دستارك بواسطه پاراشوت. بعضی هااین وظیفه رابدوش صبا میگذ ا رند وبرخی هم بپای کبوتران پروانه ایـن نشو اجتماعی رانشر میکنند .

روزیکه سیلاب طغیان میکند وبساط اجتماعی شان راتحدید مینماید ریشه هابهم د ست داده سدی درمقابل طوفان ایجاد می نمایند واگرنسیم بشدت‌میوزدشاخه هادرهم‌رفته‌و بهم تسانده‌بکندودستبرد صرصررا ازچمن جلوگیری مینماید وهم اگر گاهی صاعقه بخوا هـــد برخرمن حیات شان آتشی زند گردن فرازان چمن قدعلم کرده وواسطه وصل برق ابـــر وزمین گشته آن صاعقه را ازبین میبر نـــد وآن‌رادرابرمنحل می‌نمایند اگر د ست بـــی رحم دربین مجمع شان دیواری میکشد ایشان از زیر دیوار ریشه میدوانند وهم‌ازفوق‌دیوار سر می کشند تاابنکه بقوه‌نموی‌ریشه ها وبه ثقل واصطکاك شاخه ها آن دیوار ظالمانه را ازپای بیندازند زیرا قوهٔ‌طبیعی اجتما عی هیچگاه نمی گذارد آن دیوار عارضی‌بقا یـی داشته باشد واگر اینهم نشود فوج بهـــار باتیر های خوشه وسنان هـــای سو سن و شیپور های پتونی خیمه بهار آزادی خودرابه آن‌سوی دیوار میزنند ونمیگذارند تا بلو یـی راکه قلم موی قدرت دریك صفحه‌نقش‌نموده است تخته مشق خریطه وکرو کی بیگانگا ن باغ گردد.

اینها خودخواه محض نمی باشندوبلکه‌دامنه اجتماعی خودرا آنقدر وسعت میدهند کـــه‌از اجتماع نوعی خود پا بعرصهٔ اجتماع جنسی می‌گذارند همه آبرا نمی آشامند تاچیزی‌بماند وبرای تشکیل ابر بهاری سرمایه باشد بـــه پروانگان وبلبـلان ومر غکانیکه دستیاره و پیرایه بهار شان اند بفرا خد لی بـذل‌میکنند وبلکه بعضی شان حیات خودرا بحیث ماده غـذایی برخی دیگر تقدیم میکند ویا درراه نردبانی دیگری از سرجان بر میخیـــز د .

واین یکی است از هزاران درسی که‌شا عر ما ازسواد بهار خوانده است.

نشددرین درسگاه‌عبرت بفهم چندین‌رساله پیدا

جنون سوادی که‌کردم‌امشب‌اسیراوراق‌لاله‌پیدا

چه می شود جوانان ما درحالیکه از منـظره زیبای بهار حسا محظوظ میگردند شعورا هم درآن فکر ی کنند وبدانند که‌دنیاصرف بـی شعوری نیست بلکه درنتیجه عـلـم وارادهٔ قویمی بوجود آمده است اگر این تعبیرات‌ما بایشان خوشایند نیست فر قی نمی کنـــد خودشان ازین بهار برای خود تعبیری کنند ولی تعبیری که به‌حـــیات شان ساز گـــار باشد .

امروز دیگر آن دنیایی نیست که‌فرد بحیث فردزندگی کرده بتواند پس باید از خواب بیدار شویم ومجتمعی داشته باشیم که‌هرکدام به‌آن علاقه جدی ومتینی بپر ورانیم وبایثار بان پیش آئیم .

باید این بهار ماازبهار پارینهٔ ما بهتـر باشد ،بهار طبیعی به‌ید قدرت خداونداست ولی بهار اجتماعی را خداوند بسعی و عمل وافکار واخـلاق مامربوط ساخته‌است .

ماهنوز بسیار چیز هاداریم که‌به‌عدالت و مساوات ودیمو کراسی دنیای مترقی امروزه برسیم واین کاری است که مجاهدت‌ها ی زیادوفداکاری های پی درپی بکار دارد اگر انجام آن بسیار دیر بدست‌می آیدولی آغاز آن باید به‌سرعت بدست اجـــرا گذا شته شود .

ماباید همین قدر بدانیم که زمان و مکـان بکمال مساعدت ونفوج خود رسیده است‌ووقتی است که‌به‌سالیان دراز انتظار آنرا داشتیم وکنون اگرچه دیر آمده‌است درست آ مـــده اســت وگمان نمیکنم دراین بهار، کوچکترین

بقیه در صفحه٤١

سر مقالهٔ نخستین شمارهٔ ژوندون حمل ۱۳۲۸

باسال نو ، سال نشرا تی مجله ژ وندون نیزتجدید میگردد نخستین نگارنده مسوول ژوندون بناغلی عبدالحلیم عاطفی اولین سر مقاله ژوندون را با مفا همی که‌درین صفحه‌از مطالعه شمامیگذردچنین آغاز نموده است.

سر آ غاز

ای نام تو بهترین سر آغاز
بی نام‌تونامه کی‌کنم‌باز

بنام آفر ید گار عقل و خرد که آ دمی‌زاد رابه‌تعقل و تفکر تو صیه میفر ماید وازاین‌راه وی‌رابه‌جانب سعادت و رو شنا یی ر هنمونی میکند .

وباز به یاري روح پاك حضرت محمد (ص) پیغمبر بزرگ وار چمند خدا ی عزو- جل که‌به گفته سعد ی کتابخانه چند ملت‌را راشسته وبه جای اسا طیر موهوم اسا س حقیقت محسو س و اصو ل دیمو کراسی‌راست ودرست عملی را باخطوط نورانی برپیشانی بنیاد بزرگ عمار ت بشریت نو شته‌است‌به نشر این نا مه آغاز نماییم واز خداوند کار، علم‌و حکمت میخوا هم که این نا مه را دراین وظیفه پاك وبی الایشی که غایه آن‌جزسعادت وتر قی و بز ر گی وطن و طند اران عزیز، انکشافا ت مزید حیات اجتماعی، و مدنی، - جلب التفا ت ملت ودو لت‌بواجبات ا صل عظمت و تر قی ودرنتیجه زند گی بزرگ نشانه و شرا فتمندانه دگر مطلب و مقصدی ندارد در نشرا تش کا مگار گرداند تا باشد حصه از منتی راکه برما واین نامه دارند منحیث‌وظیفه انجام داده وباتقدیم مطالب‌خوب وخواندنی حتی المقدور خد مت نا چیزی‌برای تقویه قوا و ملکا ت فاضله نفسی و روحی خوانندگان کرده با شیم .

نیاز به نشر این نا مه از روی محض‌یا هوس شخص نیست بلکه بو جود آمدن آن مربوط به یك سلسله احتیا جا ت معنوی - صاحبان ذوق و جستجو و تشنگا ن مطالعه‌و تفکر میباشد که خو شبختا نه شما و آن‌روز افزون است و اینك این گروه در پی‌آن‌سخت درنیاز اند ونیك در تلا ش .

جای خو شی است که اکثری از زنان‌و مردان جوان حتی پیر افراد ملت را تشنه خواندن ویا گوش به او از شنیدن شنیدنی هاو خواندنی های سو دمندی میبینیم و باز ملاحظه مکنم که چگونه جوان ها و منو رین برای بلند برد ن سطح زند گی ویا فتن‌رموز ترقی در تجسس بر آمده وروز رفته تطور محسوسي و بارز ی در ذ هنیت حیات مدنی‌و اجتما عی و افکار هموطنان پدید میاید وافق نگاه خلق وسیع و وسیعتر میگردد .

براستی هم باید اعتراف کرد که خو ش بختانه امروز تحو ل بز ر گی در طرزاندیشه وتعقل توده‌رخداده وتشنگی آرزو های‌شدیدی برای بلند بردن سویهٔ ثقافت ملی وشئون اخلاقی وتهذیبی ، تعلیم وتربیت عمومی و عر فانی و در نتیجه بالا رفتن تمام رشته های حیاتی احسا س می شود. که امید است فر صت مساعد ت کند وا ین آرزو ها ی معقول بر آورده آید برای ما که غیر از تز کیه قوای معنوی و تقویه حس فضایل ملی وحکمفرمایی اساسات آدمیت بر دل ودماغ با شند گان این دیار وبالا خره تابش نورعلم و معرفت حقیقی وو ارسته از بدی ها بر اذهان وافکار هموطنان -ارمان وبا خود مقصودی ندا ریم بالاتر ازاین مسرتی تصور نمیشودکه‌هم‌وطنان را درحال چنین جنبش علمی و عرفانی محسو س و مشغو ل میبینیم واز زاویه‌این همه‌تکاپو آینده نیك و تر قی در خشانی رابرای این خا ك باستان وباشندگا ن پر فضلت آن مشا هده میکنیم وبناء علیه وادار میشویم که‌با وصف تمام نارسایی های خود برای تسکین اند کی از تشنگی های منورین وجوانان به کما ل افتخار دست به کار تهیه و ترتیب و نشر این مجله بزنیم‌وآنرا به‌خد مت خوانندگا ن گرا می پیش نمایم.

باید از ریاست مستقل مطبو عات‌واراکین دانشمند آ ن که تما س نز دیك باتوده‌و - اطلاع ازنیاز های علمی وعرفانی خلق دارند متشکر بود که بلافاصله با پیشنهاد که‌برای نشر مجله ژوندون (زندگی) شد موفقیت خودرا اظهار نمودند وضمنا امتیاز نشراین نامه را(که عجالتا تحت نظر مد یریت‌عمومی نشریات ریاست مستقل مطبو عا ت تر تیب میشود) به این نا چیز که خود معترف‌به نارسا یی های علمی و هیچ مدانی های خویشتن است دادن که محض به امید آ نکه شاید در این وظیفه مصدر کو چکترین‌خدمتی عرفانی برای همو طنان عز یز خودشده‌بتوانم آنرا باکمال افتخار استقبا ل نمودم و باری یقین دارم مقدم از همه لطف خدای داناوتوانا وباز در عالم اسبا ب همکار ی ریا ست مطبوعات و دو ستا ن دا نشمند من ونیز صمیمیت خودم مرا در این کار یار ومددگار باشد تابود به‌کمك خدای ونیروی اراده همگانی بر همه مشکلات ظفر یابیم و روزی این‌ستاره کم نور کو چك کنو نی در قلب اعمال ملی ما آفتاب تابناك گردد پرتوآن‌در تمام ساحه های تاریك زند گی مانفوذ کندو ما ازنور آن قوه حر کت و فعالیت نشاط وتشبث نیك را دریابیم.

ناگفته نماند که صفحا ت‌نامه پانزده روزه مابرای قبو ل تمام مضا مین و گفتنی های حیاتی ولو در هررشته از رشته های دینی تهذیبی- ثقافی- اجتماعی - مالی- اقتصادی عرفانی - ادبی و تاریخی - بخش‌خانمهاو - تدبیر منزل پرور ش اطفال و حصه تعلیم وتربیت وسایر مضامین سو دمند آفاقی حاضر است باکمال امتنان آن‌را نشر خواهد نمود.

برای دلچسپی وحسن استقبال خوانندگان وسر گر می شا ن مانامه خود راچنان که ملاحظه مفر مایند مصور سا خته ایم -گرچه این‌نمونه ابتدایی و بسیار کو چك است‌اما آرزو های بزرگ ما رانمایند گی میکند والبته طبیعی است هنگام که امکانا ت بیشتر میسر آمد- واستقبال خوانند گان ویاری همکاری مارامويد گشت درعین اینکه مجله هفته وار خواهد شد این قسمت ها رنگنتر و شرینتر

بقیه در صفحه۲۱

وقایع مهم سیاسی هفته

بقلم جوینده

کیسنجر گام بگام بمنزل نرسید

هنری کیسنجر با یازد همین سفر بشر ق میانه گامهای وسیعی بسوی حل قضیه مغلق شرق میانه برداشت .

مساعی خستگی نا پذیر کیسنجر دراین سفر نمودار اطمینانی بوده که‌وی معتقد بود با سیاست گام بگام میتواند بمنـزل برسد . امابالاخره‌دوهفته سعی ممتد از طر یق‌ملاقات هاومذاکرا ت باسران کشور های شرقمیانه نشانداد که این سیاست با وا قعیات د ر شرقمیانه هم آهنگ نیست ونمیتواند مسایل این منطقه راحل کند .

نظر سوریه

قبل ازسفر دکتور کیسنجر بشر ق میانه حافظ الاسد رئیس جمهور سوریه طی‌مصاحبه بانامه نگار مجله تایم امریکا گفت :

«موضـوع اساسی شر قمیانه صلح است که‌برای رسید ن بان باید یك‌گام بزرگ‌بـا شرکت تمام جبهه هابر داشت .اگردیپلوماسی گام بگام این معنی را داشته باشد که‌عرب به‌سه جبهه مختلف تقسیم شود ومجدداً هر جبهه به سه جبهه دیگر ، رسید ن بصلـح امکان پذیر نیست .»

از این اظهارات بخوبی پیدا بود که یك طرف عمده درشر ق میانه یعنی سور یـــه باشك و تردد تما م‌به مساعی کیسنجرمینگرد ومعتقد است که نتیجه این مساعی درنهایت به‌نفع اسراییل است.

در حا لیکه مساعی کیسنجر مو فقانه‌پیش میرفت وسادات بادر نظر گر فتن مصالح‌ملی خود ومو قف طر ف های ذیعلاقه عر بی‌به کیسنجر روی خو ش نشا ن میداد ،خطراتی احساس میشد که مبادا ماموریت صلـــح کسنجر سبب شود که مصر و اسرا ییل ـ بموافقه برسند و درزی در جبهه عر ب‌ایجاد شود و مساله فلسطین لاینحل بماند .

کنفرا نس ژنیو

اقداما ت کیسنجر در حلقه های شوروی اقدامات تبلیغاتی خوانده شد زیرا شوروی عقیده داشت که سیاست گام بگام نمیتواند ضامن تامین صلح شر قمیانه باشد وبلکه‌راه حل مساله شر قمیانه تشکیل کنفرا نس ژنو است زیرا در این کنفرانس امکان حل‌مساله فلسطین میسر شده میتو اند و مسا لـــه فلسطین ریشه اصلی بحرا ن شر ق میانه میباشند .

ازاینجهت همگا م با مساعی کیسنجر ـ فعالیت های دیپلو ماتیك شورو ی باعزام هئیتها بممالك شرقمیانه‌آغاز گردید ،ولادیمیرو ـ ینو گرادوف نماینده فوق العاده بر ژنیف به اردن رفت ویك هیت دیگر شا مل‌اعضای شورای‌همبستگی‌کشور های آسیاو افریقای اتحاد شوروی عازم دمشق و بیرو ت گردید .

این مساعی کشورهای ارد ن لبنان‌وسوریه رابسوی کنفرانس ژنیو بیشتر متو جـــه گردانید ،و مفکوره رجـــوع بکنفرا نس‌ژنیورا بحیث یگانه مرجع حل وفصل قضیه فلسطین وشرقمیانه تقویه کرد .

قوماندانی مشترک

درحالیکه خبر ها یی از ایجاد ا ختـلاف بین مصرو فلسطین ها شنیده میشد خبـــر داده شد که سور یه اماده است با فلسطین به تشکیل یك قوماندانی مشترك بپردازدواین بذات خود مظهر آن است که مسایل عر بی چون حلقه هایی زنجیر با هم اتصال داردوبه هیچ صور ت نمیتوا ن باحل یك مساله‌و ـ رسیدن بموافقه‌بایك طر ف‌نیروی مقاومت‌سایر طرف‌هارا ضعیف گردانید ، بلکه این مساعی فکر تقویه طر ف های ذیعلاقه دیگررابوجود میاورد .

لجاجت اسرائیل

اسراییل که همیشه با عر ب بشد ت‌رفتار کرده است علی الر غم فشار های‌که‌احساس میکرد باز هم در مذاکرات با کیسنجر موقف مساعدی نداشت . طی این مذاکرات‌اسراییل امادگی خود رابرای تخلیه سینا منجملـــه نقاط استرا تیژیك که سادا ت میخوا هـــد تخلیه شود یعنی حوزه نفت خیز ابورود س وگذرگاه کو هستانی میلا وجیدی ا بـــراز داشت‌اما بشر طیکه مصر تعهد کند برای‌یك مدت معین دست بجنگ با اسرا ییل‌نمیزندو بااسراییل مناسبا ت سیاسی قایم میکندواین پوره همان چیز یست که مما لك عربی‌ازآن خوف دارند.

مساله سیاسی

مصر عقیده دارد که تنها میتواند در امر نظا می بااسراییل کنار بیاید وا اسرایـیـــل اصو لا باید مناطق اشغالی ۱۹۶۷ رادرسینا تخلیه کند و قوای نظا می طر فین از هم ـ فاصله بگیرند . اما تعهد عدم توسل بجنگ وقایم کردن روابط سیاسی که در واقع یك سلسله تضمینا ت اقتصادی رانیز درقبال‌دارد مساله ایست که‌باشرایط کنو نی برای‌مصر غیر قابل تحمل است و این تعهدسیا سی‌که معنی خلع سلاح را داردمصر را در جریان حوادث شرق میانه یعنی این منطقه درحال انفجار بحیث یك مشاهد قرار میدهد .

نگرانی امریکا:

امریکا بد رستی میداند که مسوو ل‌اوضاع شرق میانه اسراییل است واین اسرا ییل است که هر روز بحران این حوزه جهان‌را دامن میزند در حالیکه اکنو ن اسراییل‌ازنظر سیاسی ونظا می واقتصادی منزوی‌ماندمویگانه اتکاء اسرا ئیل بامر یکاست .

از جمله بودجه ۹ ملیارد دالری اسرا ئیل سه ملیارد آنرا مصار ف‌نظامی تشکیل‌میدهد درحالیکه اسراییل برای موازنه بود جه خود از امریکا خواهان ۵۹ـ۲ ملیارددالر است‌واین تقریباتمام مصار ف‌نظامی اسراییل را احتوا میکند.

ازطر ف دیگر امریکا ازنظر پر ستیژ خود وازلحاظ اقتصادی مخصو صا مساله نفت‌به شرقمیانه نیاز دارد . واز خطر اتیکه ازناحیه حواد ث‌شرقمیانه ایجاد میشود سخت نگران است ودفع این خطرا ت به‌همکاری اسراییل میسر شده میتواند .

تهدید امریکا به اسرائیل

طی دو پیا میکه رئیس جمهور ا مریکابـه مقامات اسرا ئیلی فرستاده ویکی ازاین‌پیامها درموقع سفر کیسنجر مخابره شده توجه اسرائیل را برای سعی کافی‌جهت رسیدن به موافقه معطو ف داشته و ضمنا اخطار داده است که‌درصورت عدم‌همکاری‌دراین امرامریکابه سیاست خود در شر ق میانه تجدیدنظرخواهد کرد.

این‌خود میرساند که امریکا به تجدیدنظر ازحمایت خود از اسراییل اهمیت مید هد.

نارامی اسراییل

اگر براستی امریکا دست حمایت را ازسر اسرائیل می بردارد و امکان این امر بـرای امریکا میسر میشود اسرا ئیل محکوم بزوال میگردد.

مو قعیکه کیسنجر اسرا ئیل را دعـو ت بهمکاری در حل مساله شر ق میانه میکرد صهیو نیست ها علیه این اقداما ت مظاهره کردند واظهار اندیشه نمودند که این‌اقدامات بالاخره مردم اسرا ئیل رابه بحر خواهدریخت ولی‌این اندیشه حقیقتا و قتی قو ت میگیردکه امریکا در سیاست و حمایت خود از اسرائیل تجدیدنظر کند.

ناکا می کیسنجر

نا کامی مساعی صلح کیسنجر یکنـوع کامیابی سیاست شورو ی در شر ق میانه تلقی شد. زیرا راهی جز توسل بکنفرا نس ژنیو باقی نماند مر گ فیصل که از سیاست اعتدالی انور السادات پشتیبانی میکرد .ضربه دیگری بود که به‌پلا ن‌کیسنجر وارد گردید. که اکنون از این ناحیه اندیشه های نوی به وجود آمده است .

آینده شرق میانه

باشرایط جدید اینك بان زنگ های خطر درهرگوشه شر ق میانه بصدا درآمده است، وامریکا در دو راهی دشواری قرار داردعدم سازش اسرا ئیل با عرب خصو صا عدم‌امادگی شناسا یی فلسطینی ها مشکل‌بزرگ‌کنفرانس ژنیو است. اگر راه برای این کنفرانس‌هموار نشود خطر جنگ باز هم شد ت میکند واین همان خطر یست‌که برای آن آمادگی های ـ نظامی جدیدی ازدو هفته باینطر ف آغازشده است.



با کشور های جهان آشنا شوید

ترجمه وتهیه: عزیزالله کهگدا

عروس بحیره روم

سرزمین عشاق گل

نقطه مهم سیاسی ودفاعی در بحیره مدیترانه

«قبرس»

جمهوریت قبرس که‌در یونانی کبریا کی ودرترکی قبرس یادمیشود دارای ۹ر۳ هزا ر کیلومتر مربع ساحه و۶۴۰ هزار نفرجمعیت میباشد که‌دریك کیلومتر مربع آن۶۹ نفر سکونت دارند . پایتخت آن شهر نیکوسیا وتقریبا درمرکز جزیره قرار گرفته است . لیما سول ،خماگوست ،لارناکاوپافرس‌ازشهر های مهم آن‌محسوب‌میگردد.

جزیره‌ی قبرس اززمانه های قدیم ز یبا بوده ودر زیبایی خودشهرت بسزا یی داشت ومردم و قتیکه میخواستند بگویند فلا ن چیز زیباست در عوض می‌گفتند که‌فلان شی- قبرس است امروز هم در اروپا، قبرس‌تقریبا قایم مقام کلمه زیبایی وبهمین جهت هرچیز زیبا رابنام قبرس می فروشند مثل عطرشیپر یاگل شیپر وغیره که‌کلمه شیپر درزبانهای خارجی بمعنی قبرس است بنابر همین‌زیبایی وهمچنین جزیره مزبور که دارای معادن مس کافی می باشد چون مردم قدیم که ازآهن وفلزات دیگر اطلا عی نداشتند واز طر فی به‌مس احتیاج‌زیادی داشتندازاینرو درآن زمان جزیره مذکور مکرر مورد تهاجم بی رحمانه‌ای قرار گرفت تقسیمات اداری قبرس به۶حکومتی وزبان رسمی یونانی وترکی قبول شده‌است.

پول رایجه این کشور بنام فرانك قبرسی یاد میشود که مساوی یکهزارمیلو میشود.

مسلمانان قبرسی کسانی اند که‌در دوره‌ی طولانی سلطه امپراتوری عثمانی باین جزیره مسلمان شدند ویااینکه از عثمانی باین‌جزیره آمده اند وهمین ها استند جزیره مذکوررازیبا ساخته اند زیرا بر علاوه حسن و زیبا یی

خاصی که‌دارند بسیار بگل‌وگل‌کاری علاقه‌مند اند واز اینجا ست که جزیره قبرس‌در تماما فصول سال ، شبیه یك گلستان جلوه می کند .

جشن گل‌ها درجزیره ی قبرس بزرگترین عیدملی اهالی اینکشور و این جشـــن همواره درآغاز ماه می بامراسم خاص‌برگذار میگردد.

سکنه این سرزمین برعلاوه مسلمین و هکذا غیر از چند اقلیت دیگر بقیه‌یونانی استند ویونانی های قبرس همانطور رسوم‌و آداب قدیم خودرا حفظ کرده اند که هیـــچ فرقی بایونانی های یونان نمیشوند و مردم خیال می کنند در سرزمین یونان قدیم‌حیات بسر می برند باآنکه ازسلطه یونانیان ۲۲ قرن سپری میشود.

این جزیره زیبا هنوزهم عروس وستاره درخشان بحیره روم است .

قبرس کشور زراعتی بوده حاصلات‌مهم آن‌گندم جو کچالو تماما میوه جات‌مدیترانه‌یی ازقبیل‌نارنج ،مالته،لیمو کیله اناناس میباشد برعلاوه زیتو ن وتمباکو از حاصلات مهم زراعتی این کشور بشمار میرود. از حیوانات مهم این سرزمین میتوان تنها گوسفند، بزو گاورا نامبرد معدنیات قبرس رامس ، سنگ ریشه وآهن تشکیل میدهد. صنایع ایـــن کشور ضعیف بود، شامل فابریکات بر ق، سمنت ،کاغذ سگرت وگوگرد میباشدقبر س یگانه کشو ریست که‌در بحیره مد یترانه‌در میان کشور های متر قی خط آهن نـــد ارد برخلاف دارای بیش از ۶۰۰ کیلومتـــر سرکهای اساس‌موترر و دارد از بنادر ایـن ۴ر۲ میلیو ن تن اموال انتقال میگردد ،مواد خام‌از صادرا ت این کشور وما شین الات، مواد کیمیاوی مواد سو خت ونفت از واردات آن‌بشمار میروند پارتنر مهم تجارت خارجی قبرس بریتانیای کبیر ، آلمان غر ب،اضلاع متحده امریکا، شورو ی ، فرانسه واسپانیا میباشند.

بیرق قبرس برنگ سفید که دردا خـــل آن‌نقشه قبرس با خوشه های سبز گنـــدم احاطه شده است . کشور قبرس درجزیره‌ای بهمین نام در قسمت شر قی بحیره مدیترانه موقعیت داشته تقریبا یکصد کیلو متردر ـ جنوب تر کیه قرار گر فته است که‌قسمت مرکزی آنرا سلسله کو ههای‌موازی‌کرپاسون دربر گرفته است وبلند ترین نقطه آن۱۰۱۹ متر ازسطح بحر ارتفاع دارد . اقلیم ایـن جزیره کو چك‌مد یترانه می بوده ونباتات‌آن معمولا ازنو ع ما کیا و کو هستانا ت‌آن‌سر سبز وپوشیده از جنگل است .

نیکوسیا که دریونانی بنام لویکو زیاو درترکی‌لفکوشا، یاد میشودپایتخت جمهوریت قبرس‌ودر قسمت مر کز جزیره‌ی مذ کـــور بالای دریای پید یـوسی وا قعســت دارای یکصدوشش هزار نفوس میباشد که ۱ بر۶ نفوس کشور قبرس در همین شهـر تمرکـز یافته اند.



همسایگان ترکی ویونانی در بازار های‌هفتگی معمولا به داد وستد خیلی صمیمانه می پردازند.

شهر نیکو سیا در محل قدیمی حکومت لیدرای قبرس بو جود آمده ودر قرن۷بحیث پایتخت قبرس انتخا ب شد وسپس مدت ـ درازی تحت تصر ف فارس ،الکساندر مقدونی فـــر عو نهای مصر ، امپرا تور ی روم ودیگر اغتشا شیو ن بود ودر سال ۱۸۷۸

بقیه درصفحه ۱۴



یکی از بنادر قشنگ فاماگو ستا بادیوارقدیمی وتاریخی آن.

سرزمین چشمه‌ساران زلال ولبلبوی شیرین

دهنهٔ غوری

میان ایبك وپلخمری وادی‌شاداب وسرسبزی باکوهساران آسمان سایش واقع شده که از جمله حاصلخیز ترین مناطق ولایت بغلان به سمار میرود .

این منطقه پرثمر دهنهٔ غوری نامدارد که متشکل است از قریه های (نیلان، آبخورك ، خواجه پاك، صیاد، وخشك، شککتو، دشتك، بیخ، حولی، درهٔکلان ، قلعهٔ مراد، عزیزان ، دهنه چشمهٔ جنگان، پشیماندره، جنگ علی، بکلاب، توخیه، خول، قشلاق، کپه، سیرمرگی گاوی، اورته‌بلاقی، خروتی، سنگ‌تپه وغیره...

دهنهٔ غوری، آب وهوای معتدل داشته واز میوه های گوناگون برخوردار است ، خربوزه دانه غوری درآن سامان درجه دوم راحایز است پسته، انگور، سیب ، ناك ودیگر هانیزدرآنجا فراوان حاصل میدهد .

مردم دهنهٔ غوری مالدار وزراعت پیشه اند وزراعت للمی وآبی‌هردو رواج داردوحاصلات فراوان عرضه میکند .

گندم، جو، جواری، زغر کنجد، شرشم ، ارزن وماش ازحبوبا تیست که زارعان منطقه‌به کشت وکارآن علاقه زیاد دارند، مزارع دهنهٔ غوری تقریبا بیش از پنجاه فیصد لبلبوی فابریکه قند سازی بغلان درآن تدارك‌میشود.

کوهها وبلندی های دهنه غوری با سبزه وگیاه فراوان برای پرورش گوسفند قره قل وتربیهٔ مواشی زمینهٔ مساعدی رافراهم ساخته است .

پیاز، گندنه، پالك، لبلبو از سبز یجات مشهور ومروج منطقه است ، خربوزه وتربوز پالیزهای پهناور این منطقه با شیرینی ولذت خاصی که داردرر تمام کشور معروف است .

دردهنه غوری منبع‌آب برای زراعت واستفاده باشندگان منطقه چشمه سارانیست که ازسینهٔ دره هاوآغوش دامنه های کوه معروف چنغار جاری میشود .

درصنایع دستی نیزمردم دهنهٔ غوری چیره دست اند وبانیرووپشت کار مردم آنجا امید است این دستگاه های کوچك جای خودرا به فابریکه های بزرگ بگذارد . ازسابقه دارترین صنایع آن جای می باید ذوب چدن را به درجه اول یادآور شد .

مردم دهنهٔ غوری به طریقه های آسان و ابتدایی چدن راآب میکنند وازآن دیگ، گاو آهن وچای جوش میسازند وظرف چد نی‌ساخت دهنهٔ غوری دراکثر نقاط شمال کشور شهرت دارد واین افتخار بیش ازهمه نصیب قریه یی است‌که دردهنهٔ غوری به‌نام قریهٔ آهنگران یاد میشود .

صابون سازی دردهنهٔ غوری خیلی ها زیاد است که تقریبا بیست فیصد صابون موردنیاز ولایت بغلان ازهمین جاتهیه میگردد و این صابون به صورتهای ابتدایی وساده با وسایل دست ساختهٔ خودمردم ساخته میشود .

چرمگری نیزازجملهٔ صنایع مردم است . ازچرم دباغی شدهٔ بزوگوسفند وگاوکفش دوزان دهنهٔ غوری چموس، پیزاروغیره میسازند .

استحصال روغن از نباتات نیز آنجا رواج دارد . توسط جهاز های خود ساخت شان از زغر، کنجد، شرشم، پنبه دانه روغن بدست می آرند .

ازجاهای دیدنی دهنهٔ غوری تپه یی است‌که دورادور آنرا آب گرفته وراه باریکی آنرا به خشکه پیوند میدهد ومردم راجع به‌آن افسانه های زیادی دارند . تپه خزانه درشمال شرق دهنهٔ غوری افتاده است . ازنام تپه اندیشه ها یی درذهن مردم راه یافته بود ونسبت وجود ثروت درآن تپه گمان هایی می بردند تاآنجاکه این گمانهابه راستی پیوست ودراین اواخر توسط گروهی باستانشناسان خارجی مورد کاوش قرار گرفت وبقایای شهر باستانی وباشکوهی درآن کشف گردیده است .

درغرب دهنهٔ غوری کوه چنغار قرار داردکه شکارگاه خوب مردم است . کبك های کوه چنغار دربین کبك بازان بسیاری حصص آ ن سامان شهرت دارد وجوانان شوقی با داشتن کبك چنغار می نازند. دردهنهٔ غوری مکتب های ابتدایی ومکتب های دهاتی تاسیس‌گردیده امروز درشمول اطفال به مکتب علاقه سرشار مردم یگانه انگیزه حساب میشود . در دهنهٔ غوری مدارس بزرگ ویك دارالحفاظ برای طالبین علم بازاست . ازدارالحفاظ مرکز دهنهٔ غوری سالیانه حافظین متعددی‌فارغ‌می‌گردند.

رسوم وعنعنات تاهنوز درمیان اهالی دهنهٔ غوری دست نخورده مانده است .

قریه ایکه عروسی درآن صورت می گیرد قریه های دیگررانیز تاآنجا که نزدیك است خبر میدهند ومهمانان هرکدام باخود یك یك بزیاگوساله برای بزکشی می آرند که تحفه های شانرا شنك می گویند .

اگر دونفر ازدوقریه باهم خویشی کنند چاپ اندازان قریهٔ عروس وداماد به مسا بقه می برآیند وتازمانیکه چاپ اندازان قریهٔ داماد بزرابه دایرهٔ حلال برساند عروسی معطل میماند .

زبان مردم، پشتو، دری واوزبکی است و لباس محلی شان‌ چپن، چموس ودستارمیباشد.

کشتی گیری وبزکشی ازورزش های دلخواه مردم است بزکشی ازورزش های زمستانی است تاچند سال قبل که من ازین نقطهٔ کشور دیدن کردم ازچاپ اندازان قهرمان دهنهٔ غوری ملانعیم رانام میبردند ودر کشتی گیری‌پهلوان غلام رابی رقیب میدانستند ومیگفتند که در بسیار حصص گوشه های شمال کشور مردم ازاستادیش می ستایند . بازی های اطفال در آن جای بادیگر نواحی آن ولایت تفاوت زیاد ندارد وتوپ دنده دربهار ها رواج زیاددارد .

کیچه بازی درشب های زمستان سر گرمی خوبی برای جوانان دهنهٔ غوری حساب میشود. جوانان دهنهٔ غوری ازروزیکه چرخهای فابریکه سمنت درشهرشان به غرش درآمده است تا جایی به‌کار ماشین پرداخته اند وپای عده یی بیکار ازیله گردی بازمانده است . کار زراعتی ومالداری نام مردم راآماده میسازدکه در پهلوی آن سرگرمی های دیگرمردم که وسیلهٔ کسب معاش شان نیز حساب میشود کوچکتر وبه پیمانهٔ کمتر است .

ازآلات موسیقی غیچك‌ودمبوره رامردم دوست دارند .

سماوار های دهنهٔ غوری مانند سایر شهر های ناحیهٔ شمال مملکت بانغمه های دمبوره وخواندن های محلی فضای آرامی برای مردم بیکار است وبرای رفع خستگی مردمان زحمت کش‌دهنه‌غوری‌یگانه فضای‌آرامش‌بخش به‌حساب می آید . علیمراد ازهنرمندانی است که از دهنهٔ غوری تاپشت میکروفون رادیو راهش را بازکرده وچندآوازمحلی ازخودبه یادگارگذاشته است .

بقیه صفحه ۱۳

عروس بحیره روم

نفوس کشور قبرس در همین شهر تمر کز یافته اند .

شهر نیکو زیا در محل قد یمی حکومت در متصر فات انگلیس داخل شد. نیکو زیا یگانه محلی بود که دایما مر کز آتش جنگل های‌نژادی و اقوامی بشمار میر فت بعداز ـ جنگ دوم جهانی این شور ش و آزادیخواهی شدید ترشد وتاامروز بین قبرسی های یونانی زبان و تر کی مناقشه وجنگ ادامه دارد بعد از.۱۹٦۰ که جمهوریت قبرس به آزادی خود رسید . بازهم نیکوسیا پایتخت کشور مذکور انتخا بُ گردید. اکنون نیکوزیا محل‌اقامت رئیس جمهور پارلمان و مر کز اداری ، سیاسی و اقتصادی کشور مذکور بشمار میرود همچنان‌پایتخت مر کزصناعتی قبرس بوده قسمت اعظم فابریکا ت کشور درهمین شهر تجمع کرده اند .

میدان هوایی نیکوسیا از مهمترین میدان های هوایی بین المللی ارو پا وشر قمیانه بوده بسیاری خطوط هوایی بین المللی‌درین شهر اخذ موقع نموده نمایند گیها ی بزرگ دارند که اکثر نقاط مهم اروپا وآسیا رابهم وصل میکندکه مهمترین آن خط هوایی ـ نیکوزیا ـما سکو و نیکوزیا ـ لند ن‌می باشد.

یکی ازسا ختمانهای مهم و معرو فمرکز شهر قدیمی نیکو زیا کلیسای کاتو لیکی قرون وسطی که‌بنام کلیسای (زوفیا) مشهور میباشد که در هنگام جنگهای‌صلیبی بنایافته است‌بعدا ترکها کلیسای مذکور رابه مسجد تبدیل ودر بالای آن دو منیار بز رگ‌وبلندی که‌ازشهکا ریهای بنایی اسلا می درین سر زمین محسو ب میشود آباد کردند درنزدیکی آن‌بعضی عمارات مهمی و جود دارند که‌منجمله میتوان کتابخانه معرو ف تار یخی سلطان محمودرانام‌بردکه مو سس کتا بخانه مذ کور همین شخص میباشد . سلطان محمود درین شهر برعلاوه کتابخانه مذکور در ترو یج علم وادب سعی بلیغ بکار برده ا ست کتابخانه سلطان محمود کتب و نسخه های خطی‌وعالی تر کی ، فارسی و عربی‌رادارا‌است درمیدان مشهور «اتاترك » منا روینس بنا یافته است که‌دارای شش متر ارتفاع میباشد گفته می‌شود که وینسی ها آنراازسلامیدای مقدس قبرس آورده و به‌عنوان سمبول‌ حکمرانی وینسی برجزیره قبرس در آنجا گذاشته اند.

در مر کز شهر مقر جدیدریاست جمهوری که‌بقسم سا ختمانی بیز انس قدیم خیلی‌عالی بنا یافته است .خرابه های دیوار دفا عی بهترین محل توریستی وبازیگاه‌دوست‌داشتنی اطفال بشمار میرود. خند قی که‌با تعمیراتو

بقیه صفحه ۴۹

لاله‌های دشت

زیرا رکسانه دست به دیوارمی کشید وپیش‌ می آمد... اوبی سروصدا وارداتاق‌شده‌بود.

– تونی فرهاد...

فرهاد بسوی اودوید:

– رکسانه!

نه ... ازین جابرو...

– من فرهاد هستم... نمیشناسی!

نه ...همه چیزرافراموش کن. درآخرین نامه ام‌برای تونوشتم که مرافراموش کن!

– نمیتوانم ... هرگز نمیتوانم!

– من باتواز دواج میکنم!

– نه ... این ترحم‌است!

– این‌حرفها رانزن رکسانه... توخیال می کنی عشق مسخره است!

– گفتم از اینجابرو...من دیگرنمی‌خواهم صدای ترابشنوم.... من یکدختر نابیناهستم ونمی توانم بایك مردكه دنیا راوزیبائیها را میبیندزندگی کنم..

• • •

دوسه هفته بعد سال نو فرارسید. بوی بهاردنیا رالبریز کرده بود وهمه جاموج‌میزد. لاله های‌دشت سینه زمین راشگافته وخون تنش مکیده بودند. خجلت‌زده بخورشید مینگریستند .

روز عید بود که درزدند. درراکه‌بازکردند مردی عصابدست بدرون آمد عینك سیاه بچشم داشت نوکر پیر گفت:

– باکی کاردارید!

–بارگسانه .....

وقتی فرهاد وارد اتاق رکسانه شدجعبه کوچك‌طلائی راکه بدست داشت بطرف اودراز کرد:

– رکسانه....

– او... تویی فرهاد ..

– بلی‌منم....این‌هدیه‌سال نوست. برای تو آورده ام.

دخترجعبه راگرفت:

– رکسانه ... این چند قطره هدیه‌ناقابل من‌است.. رنگ لاله های وحشی دشت‌رادارد. یادت میاید!

– اره یادم میاید.... روز های زیبائی بود.... دشت پرازگل بود اماتراچه‌شده ؟ هیچ ،فقط من‌وتو حالا باهم فرق‌نداریم .... حق‌باتوبود یك آدم نابینانمی تواند بایك آدم بینازندگی کند.....

اوعینك از چشمان خود برداشت.....مادر رگسانه که گوشه اتاق ایستاده بود فریاد زد .....

اوسه چهار هفته پیش بادودسیخ گداخته چشمان‌خود راکور کرده‌بود.....واین‌چندقطره خون خشك درجعبه ازخون چشمانش‌بود .... هدیه سال نو.... برای معشوقش.. برای‌او که هنوز لبهایش مانند لاله های وحشی‌دشت وخونین‌بود .....

عمارات جدید وقدیم‌احاطه شده است درکنار پارك نوعی از انواع بازار های شرقی‌بـــا دکاکین آهنگر ی که بساختن سلاح برنجی نقره‌یی وغیره فلز ات مصرو فـاندیده مـی شوند.

درین شهر باو جود کو چکی‌آن بیش از یکصد دکان‌کبابی‌وشیر ینی پز ی باساختمان وطرزخاصی دیده میشود ویکی از دیگری ـ بهتر است نان قبرسی که مدور ومسطح‌است خیلی خو شمـــزه است که اکثر با کبـاب تنـد ور ی صـرف مـــی شود بـــرای‌ـ خوشمز گی آن پیاز و لیمو دربالا ی‌آن‌بـــه مشتریان عرضه میگردد نان وکبا ب مذکور هم ارزان و هم خوش طعم‌میباشد .

چون اولین‌مرتبه یونا نهای قدیم‌مس‌رادرین جزیره بمقدار کافی بدست آوردند لذا امروز درتمام زبانهای ارو پایی کلمه ای مس‌مشتق ازنام این جزیره است و معدنی که ازچندهزار سال‌قبل از امروز ازآن مس استخراج میگردید درنزدیکی آن یك قلعه قدیمی و جودداردکه میگویند از ادوار تسلط یونان برای جزیره باقی مانده وتا همین اواخر یكدسته ازعساکر انگلیسی در قسمتی از اتاقهای مذ کـــور زندگی میکردند و قتی که ترکان عثمانی ـ قبرس راتصر ف کردند خواستند آن قلعه‌را ویران نمایند و گرچه قسمتی از آن‌راویران کردنداما ازعهده‌ی ویرا ن کردن تمام‌آن ـ برنیامدند وهنوز قلعه ی مذکور برای‌سکونت وهم بمقاصد جنگلی قابل استفاده است.

در پهلوی مکاتب ابتدایی ومتو سطه‌در نیکوزیا پولی تخنیك، یونو رستی و مکاتب عالی حرفوی نیزمو جوداست در مو زیـــم این‌شهر وشهر های دیگر آثار عتیقه ازدوره‌ی مس‌موجوداست بعد ازتر میم‌مو زیم مـذکور سکه‌های مصور ی که نما یندگی از قرون وسطی میکنددرآن جاداده شده است و در ـ کتابخانه این شهر بهترین آثار که‌نمایندگی ازتاریخ وار کیو لو ژی قبرس میکند دیده میشود علاوه بر کتابخانه سلطان محمود کتابخانه‌های (قبرس) و(پنسرامنیا) نیـــز دارای کتب زیاد وارزنده‌ی‌میباشد نیکوزیادارای یك تیاتر و چندین سینما میباشد که فلمهای مختلفه درآن نمایش داده میشود .

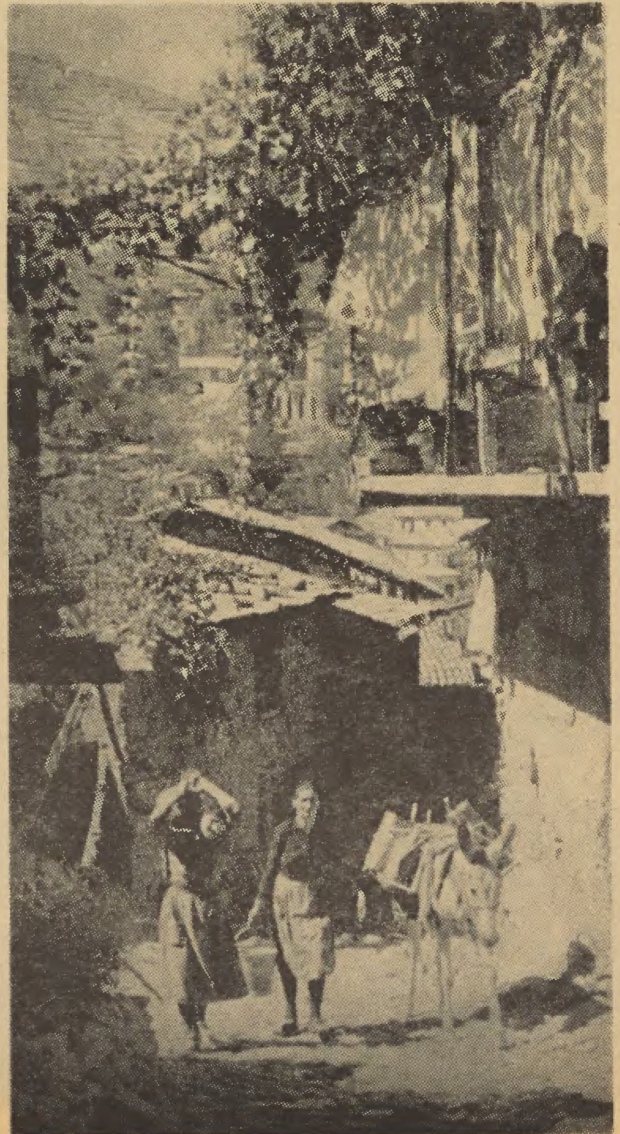
نیکوزیا مجمو عا دارا ی۳۰ روزنامه ومجله بوده که به اوقات مختلفه انتشار میشوندکه معمولا بزبانهای یونانی و تر کی انتشارمی گردد مهمترین اخبار آن بنام (هاراوگا) و ـ (نیل لفتیر) میباشند نیکو زیا علاوه براستیشن رادیویی استیشن مجهز تلو یز یو نی نـیز دارد.

دختران و زنان جز یره زیبای قبرس‌که اغلب مسلمان‌استند از زیباترین زنان‌نواحی مدیترانه بشمار رفته وبر اثر آمیزش‌متمادی یونانیان بسیاری از رسو م آنهارا بخود ـ گرفته واکثر مثل آنها لباس می پوشند ـ چهره مدور ، ابروان تند وموهای سیاه‌وغلوی

لطفا ورق بزنید



دوشیزهٔ قبطی بالباس ترکی بامرکب‌قبرسی‌را می‌توان دراکثر دهات قبرس ملاقات کرد



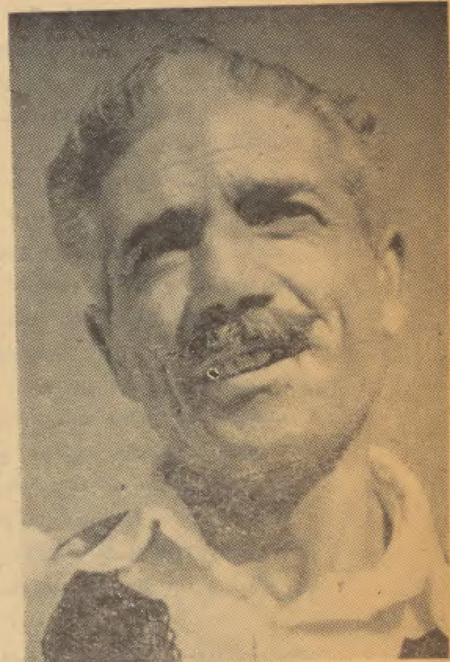
نمونهٔ از منازل سنگی وکوچه‌های ناهموار وزندگی دهات قبرس

عروس بحیره

آنها از خصایص این سر ز مین محسوبمی شود برعلاوه زنا نیکه در منزل‌مشغو لیت ـ دارند معمولا به بافتن پار چه های قشنگ برای‌موبل منزل مشغو ل می باشند.



دختران و زنهای این جزیره که اززیبا ترین زنان اطراف مدیترانه میباشند بر اثر امیزش متمادی یونانیان بسیاری از رسوم آنها را بخود گرفته اند در تصویر میتوان چهره زیبای دو شیزه یونانی کلا سیك را خندان مشاهده‌کرد .



مردان قبرس اکثرا برو تهای بز رگ، صورت مدور وبر جسته ای دارند که خیلی زحمتکش وفعال میباشند .

بقیه صفحه ۵۵

بخواندن ابیـات شیریــــن و نغزآن‌می پر دازند دهقان‌،هاتی وکارمند شهری تاجر و اهـل کسبه محصل و استاد همه و همه بخواندن این کتاب ذوق و علاقه فراوان دارند .

امرای‌ز مان او خواستنـد ازین نزاع دیوانگان دســـت بر دارند و لی او گفت : آنکه بر گفته های من نمی اندیشـد

سباستیان برانت

من عرقچین چرکین دیوانگان را به او می بخشم !!! حیات نزد این شاعر جلوه هـــای خاصی داشت‌مثلاز‌ندگی مردم‌در نظر او به بزرگی، رنگینی‌مانند عراده دیوانگان که دریك شب مذهبی براه می افتد حماقـــت نا معقولی و نا پسندی جلوه

میکرد و مجموع‌حیات راخلاصه این جلوه ها میداند که اینهـا همه نشانه های‌ویرانی‌وانهدام يك جامعه بوده و در کشتـــی دیوانگان تمثیل شده است‌ولی با آنهم این کتاب محبوب تمام ملت المان است . ودرسایـر ممالك نیز طر فداران زیا دی داشته و به بسیاری از السنهٔ مردم جهان بر گر دانده شده است .

بقیه صفحه ۳۳

قدم بقدم باژوندون

وقتی چند قدم بالا تر رفتیم دروازه‌که‌در لای برفها گور شده بود تو جه‌ ما راجلب کرد،اززینه های که برو ی بلندی بر ف‌بـا عبور ومرور ر هگذ را ن درست شده‌بودبه سختی گذ شتیم به خانه نزدیك شدیم ـ دروازه راکوبید یم. صاحب خانه با مهربانی وخوش رو یی مارا پذ یر فت. و قتی داخل حویلی گردیدیم، اولا متو جه نشدیم‌که‌منزل نشیمن است فکر کردیم خرابه ی باشدغیـر قابل زیست ...

اززینه های گل آلودی گذشتیم به‌دوخانه نشیمن که توسط د هلیز خورد و کو چك‌از هم‌جدا شده بود نزدیك شدیم ،زن جوان درحالیکه کود کش رابه آغو ش گر فته‌بود تعارف کرد که زیر صندلی بنشینیم .خا نه تقریبا بزرگ بود، صند لی بز رگی دروسط نهاده شده بود به‌یك کو شه‌یی اتا ق دیکی بالای اجاق میجو شید .

دردو گو شه دیگر اتا ق رخت خواب‌ها یکی بالای دیگر چیده شده بود زن که‌خودرا جمیله معر فی کرد گفت :

ـسه سال ازعروسی من میگذ رد،تاصنف سیزدهم درس خوانده دارای دو طفـــل هستم وفعلا با فا میل برادر شو هرم یکجادر همین دو اتاق زند گی میکنیم.

پرسیدم:

ـ وضع اقتصادی شما چطور است ؟

ـخنده ای کرد، بسو ی پیر ز نی که‌معلوم میشد خشو کلا نش است نگا هی انداختو گفت:

ـخو ب است ، من و شو هر م‌باصمیمتی که‌بین‌ماحکمفر ماست توانسته ایم که‌توازن اقتصاد خانواده خود را با معاشی که‌حاصل میکنیم ،نگهداریم .

دراین حال خانم (برادر شو هر ش)که زیادتر از ۱۹ سال نداشت به اتاق دا خـل گردیدو گفت:

ـما غریب مرد م هستیم، دو فا میل‌د ر کمال صلح‌وصفا زند گی میکنیم گر چه‌جای بودوباش تنگست وطا قت فر ساست مگـر دلهای ما با هم میسازد .

ازاین فامیل که سالها ست‌دراین‌جاهـا حیات بسر برده اند جدا میشو یم هواروبه تاریکست شام پرده غم انگیزش را انداخته است همه جا فولا دی رنگ معلو م‌میشود وقتی خوا ستیم از این راه ها دوباره بطرف دفتر ژوندون بیا ییم که ناگهان نگاه التماس آمیز مردی که کود کش رابه آغوش داشت‌ما رامتوجه سا خت و قتی نزد یکش ر فتیـم اوداخل خانه شد دروازه زدیم وبعد ازلحظه دوباره همان مردآ مد ودر وازه رابروی مـا گشود. تعارف کرد که داخل شویم و قتی پرسیدم: که چرا طفلش رانزد دکتور نبرد گفت:

به‌این نزدیکی ها داکتر و دوایی نیست. یای‌کش هم نیست و قتی بیرون برآمدم‌که دختر خود را نزد دو کتور ببرم دید م‌شام شده دوباره داخل حویلی شدم.

پرسیدم:

ـطفلت چه مر یضی دارد ؟

غمگین شد چهره اش را تاثر پوشانیدو گفت:

ـسینه بغل است .

گفتم:

ـچندساله است .

ناگهان صدای زنی که دستمالی را بدور سرش گره زده بوداز عقب ارسی بگو ش رسید.

ـهمشیره دختر م سه سا له است!

بغض شدید ی گلو یش رافشردنتوا نست که‌زیاد تر ازاین به سخنا نش ادامه‌بدهد.

این است فشرده یی از زند گی کسانی‌که درهمین نزدیکی‌هاودر شهر ما در میان کلبه های کلوخی می لولند و زندگی میکنند آنانیکه همه‌چیز شان ،هستی شا ن،پر بها تر یـن سالهای عمر شان ، جوانی شا نوسر انجام زندگی شان قطره قطره‌در کام چنین گرفتاری های درد آلود فرومیرود ..



در زمستان حوصلهٔ بیرون رفتن از اتاق راندارد هذا خانه و هذا آشپز خانه !.

ای زن!
تو مظهر عشق، امید و محبت مادرانه‌ای

ای‌زن، ای برق فرو زانی که فروغ بیکران آفرید گارت سا خته شده‌ای
تودیدگان مرا خیره می کند، ای‌ز ن ونشانی ازدرخشندگی‌قدرت اوداری،
ای گلدان آرا سته ایکه با نیـروی ای زن برای چه دید گان مشتاق ماپر
برابر نگاه های تو چنین مجذو ب

و فر یفته **می شوند؟ برای چه رو ح**
مـن ، بنـد ی را کـه بـر پـا یتس
بسته است میگسلد و چون عقا بی

لطفاً به صفحه ۳۲ مراجعه شود



حبیبه جلیل:
سهم زنان در فعالیت های اجتماعی برازنده است

حبیبه جلیل دختریست تحصیل کرده وچیزفهم، تحصیلاتش را بدرجه ساینس درپوهنځی ادبیات پوهنتون کابل تمام کرده وفعلا به‌حیث آمر دیپارتمنت زبان دری‌وهم به‌صفت مربی درلیسه عایشه درانی مصروف تدریس است. وقتی دعوت مجله ژوندون را پذیرفت عصر یکی ازروز ها اورا در دفتر مجله ملاقات‌کردم ازآنجاییکه درفرصت‌تحصیل پوهنځی باوی معرفت و آشنایی داشتم خودمانی تر درصحبت را گشودیم‌بعدازتعارفات معموله وبعد ازبگومگوی های زیاد بالاخره صحبتش را باصفحه زن مجله ژوندون که درخدمت همه خواهران است چنین آغازکرده وگفت :

ازآنجائیکه مجله ژوندون ومخصوصاًصفحه زنان عجالتاً می‌تواند دردها، مشکلات‌ورازدل خواهران افغانی ماراکه یك عمر رنج کشیدند وباهیولای مشقات‌دست‌وپنجه‌نرم‌کردند می‌شنود ومی شنواند عملیست بکرواقدامیست پسندیده وامیدواریم این صفحه درحال‌وآینده بتواند خدمتی‌را برای آن عده ازخواهران‌ماکه واقعا نیاز به رهنمایی دارند خدمت قابل وصفی‌را بنماید .

درحالیکه به وی وعده نشرات مفیدتر وگسترده‌تر را میدادم پرسیدم :

خوب حبیبه جان بگوئید چه انگیزه سبب شدکه‌وظیفه مقدس معلمی‌را انتخاب نمودیدوی درحالیکه ازوظیفه اش خیلی راضی به نظر میرسد گفت: ازآوانیکه متعلم خورد سال بیش نبودم همین آرزو راداشتم‌که‌روزی‌بتوانم به‌حیث مربی ورهنمای اولاد وطن گماشته شوم واکنون‌که به آرزوی دیرینه ام نایل گردیده‌ام میخواهم‌این‌وظیفه را ایمانا ووجدانا وباصفای طینت انجام دهم تامدیونیت خودرا دربرابر وطن ادا نمایم .

خوب امیدوارم درانجام وظیفه مؤفق باشید اماخواهشمندم نظرتانرا درمورد یك معلم خوب بگوئید !

گفت جای شك نیست‌که نظرات دریـن قسمت مختلف و متفاوت است اما به‌نظرمن صفات یك معلم خوب چنین است. صداقت دروظیفه، داشتن پشت کار ورسانیدن‌شاگرد درمضمونی‌که تدریس می‌کند، دسترس داشتن دررشته که تحصیل کرده پیروی از ریفورم جدیدکه برای رویکار آمدن آن نیازی‌احساس می‌شد ودرك کردن روحیه‌ای شاگردانش. بدین معنی که‌اگرشاگردی درمضمونش توجه ندارد دلیلش چیست ؟

آیا شاگرد مریض است یامشکلی دارد. یاذوق وعلاقه به فرا گرفتن همان مضمون ندارد ویا ازروش تدریس معلمش ناراضی است. این وظیفه معلم‌است‌که بازرنگی‌خاص شاگردش را درك کند وبا شعبه مخصوص «اداره رهنمائی» که درهرمکتب موجوداست درتماس شده وبه مشکل شاگرد رسیدگی لازم نماید .

پیغله جلیل نظرش را پیرامون ریفورم بنیادی معارف اینطور اظهارکرد: ازآنجائیکه اصل دولت جمهوری جوان ما روی خدمت به‌اجتماع وتامین عدالت وتساوی حقوق‌همه افراد جامعه استوار است لهذا ریفورم‌بنیادی معارف نیز قدمی مؤثریست درراه ترقی‌ونیل به آرزوها واهداف ملی ومردمی‌ما. خصوصاً توجه به‌معارف‌که تهداب اصلی و اساسی اجتماع را اعمار می‌کند همچنان گماشتن شاگردان مطابق ذوق واستعدادشان درشقوق حرفه‌ای، زیرا شاگردان می توانند مطابق‌میل وخواسته خود شان رشته‌ای مورد علاقه‌شانرا انتخاب کنند واستعداد نهفته‌ای شان راتبارز دهند تاشخص مفید برای خود واجتماع‌گردند.

وی به صحبتش ادامه‌داده وافزود:درمسیر این مرام عالیست که هرروز بهتر ازروزپار اهداف، عالی‌تر تعقیب می‌شود وجامه عمل می‌پوشد، مثلا توجه به‌سویه معلمین بدرجه عالیتر، رسیدگی به‌احوال متعلمین ارتباط بااولیای شاگردان درنظر گرفتن ذوق‌واستعداد آنها وغیره وغیره‌که البته قدمهای اولی آنرا درقسمت ارتقاء صنوف ابتدائی از شش‌سال به‌هشت سال مشاهده نمودیم وامید واریم قدمهای بعدی آن نیز موفقانه وپیروزمندانه باشد .

خوب حبیبه‌جان فکرمی‌کنم‌همینقدر صحبت درباره مکتب ، درس وشاگرد کافیست حالا بهتراست نظرتانرا درباره زنان روشنفکر دراجتماع که شما نیزجزء آنها هستید ابراز کنید !

تشکر سوالی خوبی‌را مطرح نموده اید ازمدتها انتظار داشتم که زمینه آن مساعد شود تانظرم‌را درین قسمت آزادانه ابراز کنم !

ازآوانیکه متعلم خورد سال بیش نبودم همین آرزو را داشتم که روزی بتوانم به‌حیث مربی ورهنمای اولاد وطن گماشته شوم .



این وظیفه معلم است که بازرنگی خاصی‌شاگرد انش را درك کند.

نقش زنان روشنفکر در اجتماع مجادله درراه ازبین بردن خرافات پسندی، کوشش درراه ازبین بردن جهل وبیسوادی رهنمونی درامور زندگی نوین و آشنا ساختن اذهان مردم دربهبودی زندگی وپشت پازدن‌به‌رسوم وعادات بی‌معنی وبنیادکن اجتماعی است که اینها متأسفانه درجامعه ماریشه عمیق دارد زیرا هنوز هم همان دختر فروشی ها ازدواجهای اجباری ، اسارت زنان، چون نیش زهردار دررگ های اجتماع ما اثر خودرا میگذاردکه این دردها جزبه روشن ساختن اذهان عامه وسهم‌گیری روشنفکران دربیداری شعور اجتماع امکان پذیر نیست، زنان روشنفکر ما می‌توانند بافعالیت های پیگیر دررفع این نقیصه های اجتماعی خودبپردازند.

همچنان زنان می‌توانند باشرکت درفعالیت های اجتماعی همدوش بامردان منور وفهمیده ساحه فعالیت های اجتماعی‌خویش راگسترش دهند .

وباید گفت‌که خوشبختانه تاکنون زنان ثابت کرده اندکه درهیچ مورد ازمردان عقب نمانده اند، اما کسانیکه مانع رشد استعداد های زنان بوده وآنهارا محصور دانسته اند درحقیقت درراه اعمار افغانستان عزیز وترقی آن سنگ اندازی کرده اند وآرزو داشتند تا افکار قرون وسطایی شان مانع همه‌نهضت هاگردد.

پیغله حبیبه به‌گفتارش ادامه داده وچنین افزود: بنابرموجودیت افکار منفی هنوز هم دربعضی ازنقاط کشور مازنان، قسمت‌بزرگی ازحقوق خودرا بدست نیاورده اند، اماشادیم ازینکه با گذشت هرروز، زمینه بهتر برای سهمگیری زنان درخدمات اجتماعی وملی مساعد میگردد ونوید آینده خوشبختی را به زنان افغان می‌بخشند .

باوجود اینکه زنان افغان درمیان رنج وبحران اجتماعی بزرگ شده اند، مگر پیوسته درمبارزه اند وازین مبارزه خسته نگردیده اند. واکنون نیز میکوشند و آگاه اندکه چگونه بخاطر بدست آوردن آزادی‌خود وانکشاف کشور شان متحد شوند وبرای ازبین بردن وریشه‌کن ساختن محدودیت ها وزمینه های نا مساوی برزمند .

مسرویم از ینکه اکنون بادرخشش انوار نظام مردمی جمهوریت ساحه این فعالیت ها بیشتر وگسترده‌تر گردیده است. و باقدم گذاشتن زنان دروظایف خطیر وحساس دولتی وامور اداری واجتماعی نشانه بزرگ اهمیت شان درجامعه کنونیست .

حالا وظیفه زنان منور، روشنفکر وبادرك ماست که ازین فرصت طلائی که عدالت مساوات ودیموکراسی حقیقی وواقعی‌درمعرض تطبیق وتعمیل است مصدر خدمات بزرگ وفراموش ناشدنی برای خود، وطن ومردم خویش گردیده و مسؤولیت سترگ راکه درمقابل اجتماع احساس‌می‌نماید انجام‌بدهد.

وی درحالیکه ازمشکلات، نابسامانی ها وموقف اجتماعی زن درگذشته وحال اندکی برآشفته شده بود نظرش را درباره تجلیل ازسال بین‌المللی زن این چنین توضیح‌نمود. اگر درباره زن وموقف اجتماعی آن اندکی دقیق‌تر فکرکنیم وژرف بیندیشیم می‌بینیم‌که نقش زن درهمه ادوار تاریخ منحیث مادر همسر وبالاخره عضوی ازجامعه‌بشری همیشه برازنده وپراهمیت است زیرا همین زنان

بقیه درصفحه ۲۱



صداقت دروظیفه داشتن پشتکار ورسانیدن‌شاگرد ازخصو صیات معلم‌خوب بشمارمیرود

تشکیل اولین سازمان جهانی زنان



جنبش و بیداری زنان اروپا وهمچنین امریکا...، منجر به‌پیدایش سازمانی بزرگ، بنام «نهضت اخلاقی» در دو قارهٔ قدیم و جدید (اروپا وامریکا) گردید که مقصودآن رهائی زنان اروپا و امریکا از قید سنت های کهنه و دفع هر گونه تحمیلات نا روا از ایشان بود.

این نهضت پس از آنکه انجمن های پراگندهٔ خود را در اکثر کشور های اروپا و امریکا اندکی منسجم‌تر گردانید بعداً بتشکیلات وسیع تر دست زد، طی برپاداشتن کنفرانسهای پی‌در پی بین المللی، موفق به انتشار بیانیه ذیل گردیدند.

۱ــ مابرای سلامت معنوی اجتماع وتحکیم مبانی تمدن انسان، داشتن تنها یك زن و داشتن، تنها یك شوهر را، اساس تشکیل خانواده میدانیم.

۲ــ ما برای زنان، تقاضای آزادی کار و امکان رشد کامل شخصیت و آزادی ظهور نیرو های عقلانی داریم ــ وبرای کسب تساوی حقوق مردان وزنان و بر خورداری از کلیهٔ حقوق زندگی در شئون اجتماعی مابه‌مبارزهٔ خود ادامه خواهیم داد.

۳ــ ما با توجه به اینکه وضع زنان کار گر، چه در صنایع بزرگ وچه در کار خانه ها و چه در خانه، یکی‌از بدترین‌وفجیع ترین پدیده‌های امروزاست، به مبارزهٔ خود برای بهبود این مناسبات ادامه خواهیم داد.

جهان زن

ژوندن و زن

تاسیس مجلهٔ (ژوندون) برای نسوان افغان اهمیت بزرگی دارد، چه این مجله برای اولین دفعه در تاریخ مطبوعات افغانستان چند صفحهٔ خودرا وقف خانمها نموده، درصدد آن بر آمد که علاوه‌برمضامین دلچسپ ومفید که هر کس از آنها استفاده کرده میتواند، بعضی چیز های را که مطابق ذوق واستفادهٔ خانمها باشند، نیز درج نماید. اگرچه تعداد صحایف (جهان زن) محدود و آرزوها زیاداست، امیداست که‌درنتیجهٔ کمك وهمکاری نویسندگان محترم وخوانندگان گرامی تایك درجه در اجرای این امرمشکل موفق گردیم.

برای آنکه همه طبقات خواهران عزیزما ازین چندصفحه تیکه مخصوص ایشان میباشد، استفاده کرده بتوانند، آنهارا ازروی مضامین به‌شعبات جداگانه تقسیم نموده، برای هرموضوع جای مخصوصی تعین نمودیم، تاهر خواننده به آسانی آنچه را ضرورت دارد پیدا کرده، مطالعه‌نماید. درانتخاب مضامین کوشش وسنجش زیاد بکار برده خواهد شد، تاپسند همه کس گردد، اگرباوجود آن کدام غلطی ازماسر بزند ویاخودهمشیره های‌محترم به کدام موضوعی که فراموش‌ماشده، بالخاصه علاقه و دلچسپی داشته باشند. تنقیدات وپیشنهادات ایشان را بخوشی پذیرفته، دراصلاح واجرای آن خواهیم کوشید.

مضامین (جهان‌زن) عبارت اند:

ازیك صفحه‌مود، که‌درآن سعی‌خواهیم کرد به‌خواهران عزیز تازه ترین مود را از روی کتلاکهای خارجی معرفی نمائیم.

۲ـ یك مقاله راجع به‌تربیهٔ طفل.

۳ـ چند سطر نصایح سودمند دربارهٔ نگهداری واداره‌خانه.

۴ـ یك‌پخت‌وپز که‌دارای یك‌یادونسخهٔ دلچسپ وآسانی خواهد بود.

۵ـ هدایت برای زیبائی.

۶ ـ یك مقاله تحت عنوان عمومی (زنان نامدار دنیا) حاوی شرح حال بعضی اززنهای مشهور جهان وبالاخره یك ستون پرسش وپاسخ که در آن جواب مکتوبها وسوالات خوانندگان گرامی نشر خواهندشد امید است که پروگرام فوق مطابق خواهشات و ضروریات خانمهای محترمه بوده آنرا پسند نمایند.

«ماگهٔ رحمانی»

تربیهٔ طفل

اطفال مهمترین ثروت فامیلی وملی میباشند، وتولدشان همیشه مایهٔ سعادت است، بنا بران نگهداری آنها بر هرخانواده وملتیکه‌می‌خواهدترقی نماید فرض است.

اگرچه هرطفل‌ازبدوحیات دارای استعداد های طبیعی می‌باشد، گفته میتوانیم که سالهای اول حیات او بر انکشاف مزاج، سجیه واحساساتش تاثیر بزرگی دارند. پس وظیفهٔ والدین و مخصوصا مادران نه‌تنهانگهداری صحت وحیات اطفال شان میباشد، بلکه باید آنهارا طوری تربیه نمایند که این استعدادهای خداداد به‌بهترین وصحیح ترین‌صورت انکشاف یابند. لهذابرای اجرای این وظیفهٔ مهم مادران باید دربارهٔ اصول‌تربیهٔ طفل معلومات کافی داشته باشند، تا بتوانند اولاد تندرست وقوی بارآورند.

حیات طفل شیر خوار کاملا در دست مادرش میباشد، چه اوطبعا اولین نگهبان ومربی طفل‌خود بوده، درعین غذادادن وپرستاری او اولین مقتضیات حیاتی‌رابا‌او آموخته، حرکات‌واحساسات اورا اداره مینماید، وتاثیرتربیهٔ ابتدای مادر درتمام‌مدة عمر دوام میکند.

وفیات در سال اول زندگی خیلی‌زیاد است وا کثراً نتیجهٔ بی احتیاطی و بی‌تجربگی مادران میباشد، پس برای محافظهٔ این حیات گرانبها مادران جوان‌یك‌رهنما ورهبری ضرورت دارند که آنها را درین راه پرپیچ وتاب هدایت نماید نصائح‌واندرزهائیکه درین ستون نشر خواهد شد امید است که تایك درجه بامادران جوان در انجام این وظیفهٔ مقدس کمك‌نموده کارمشکل تربیه را برای شان آسان ترسازد

مادر

گویند مرا چو زاد مادر — پستان بدهن گرفتن آموخت
شب ها بر گاهوارهٔ من — بیدار نشست وخفتن آموخت
لب خنده نهاد بر لب من — بر غنچهٔ گل شگفتن آموخت
یك حرف ودو حرف بر دهانم — الفاظ نهاد و گفتن آموخت
دستم بگرفت وپا بپا برد — تا شیوهٔ راه رفتن آموخت
پس‌هستی من ز هستی اوست — تاهستم وهست دارمش دوست

«ایرج میرزا»

ژوندون شمارهٔ (۱)

صفحهٔ (۱۴)

تصویری از یك صفحهٔ‌مجلهٔ ژوندون درسال ۱۳۲۸که مطالب راجع به زندگی زنان رابعنوان (جهان زن) منعکس‌می ساخت.

این صفحهٔ نمونهٔ یکی از صفحات‌نخستین شمارهٔ سال دوم نشراتی‌مجلهٔ ژوندون است که‌در آنوقت درهر پانزده روزیکبارنشر میگردیدبرای آنکه از خدمات گذشتهٔ‌ژوندون واز هویت سالهای نخست آن نقشی داشته باشیم به تقریب‌تجدید سال‌نشراتی ژوندون آنرادرردیف صفحات اختصاصی مربوط به‌زندگی زنان اقتباس کردیم.

(اداره)



نویسنده پنجاه و پنج ساله وسرمایه‌دار ماجرا جو ...

مردی برفراز ابرها

احتمال دارد بین جنوب فرانسه وصحرا ی‌اعظم افریقا ،در کدام جایی فرود خوا هد آمد.

اگر این سرما یدار ماجراجـــوی ، درپلانش موفق گردید وسالم در افریقا ویـا اروپا فرود آمد نه‌تنها ریکاردی درنـــو ع خود قایم خواهد کرد بلکه‌یك سلسله حقایق علمی نیز بدست خواهد آمد. کوپیلوت ـهانس هایمر، یك‌درجن آلات دقیقه را درین بالون نصب کرده‌که جیت ستریم را بصورت بهتری معلوم خواهد کرد.

اینکه این نویسنده پنجاه وپنج‌سالـه وسرمایدار ماجرا جوی ازین پلان خطر ناك خویش چه هدفی دارد حتی برای خودش‌نیزدرست معلو م نیست.

وقتی پسرانش از سوار شدن برمو تـرسایکل ابراز شادمانی کردند وخودش نیز درموقع استفاده از موتر سایکل حظ فراوان‌برد فورا به خریداری بزرگترین فابریکـه موتر سایکل سازی امریکا که در شر ق‌آن‌کشور قرار داشت اقدا م‌کرد.

هفته گذشته به‌خبر نگار شترن گفت که‌اودر تطبیق این پروژه هیچگونه هرا ســی بدل راه نمیدهد.

ازنیوزویک

سال خرگوش

مترجم ارشادی

در هانکانگ، سنگاپور، تائیپی و یـــك عده شهرهای دیگر میز بان مردم خانه‌هایشان راباشگوفه آلود وشاخه های نارنج تز ئیـن کرده‌اند. خود ملبس به‌لبـــاس های قشنگ ولوکس شده رفقای شانـرا برای مجالس‌و تفریح می‌طلبند جاده‌های هانـــکانك همه از کارگر تاکارکنان موسسات ودوایر مملو بوده آنها شور وشعف طولانی ترین رخصتی‌شانرا که سه‌روز اول سال خرگوش یاسال قمـری است استقبال میـکنند آنها این روزها ر ا بارقصها وآتش بازی ها تجلیل‌میکنند.

یکی ازنو وارد شدگان غربی درسیگـــون گفت: چنان فکرمی شود که‌درین روزدر هند چین ازشدت جنگ کاسته شده آنها بعـوض جنگ بیشتر مصروف تجلیل از این‌ایام‌میان سال بودند، روز اول سال قمـــری‌یاسال خرگوش راقسمت بیشتری از ممالـــك آسیا تجـلیل میکنند مردم همه جا باگـــرمجوشی این روز هارا جشن گرفته ومنتظر می مانند خرگوش چه چیز به‌آنها با رمغان‌می‌آورد.

این تجلیل عواملی دارد. سال پلنگ‌راسال جنگ گفته اند وعقیده چنان است که‌درسال پلنگ جنگ وخونریزی زیاد میباشد، مطابق به‌جدول ستاره شناسی اکنون سال خرگوش سال انکشاف ، آرامش وخو شبختی است، که‌این تغیر سال یك تغیر امیدبخشی است‌و میرساند که‌نشانه های نگبت ببر پا یـــان پذیرفته است. مگر باا‌و ضاعی که درآسیـا مشاهده وبادر نظر داشت تکانها، بحرا نها، ناآرامـی هـا ییـکه در بـر خـی منـاطـق مـلاحظه می شود چنان فکر میشود که‌ستاره هادر هر حالی وموقعی در کهکشان باشنـــد تاثیر آنها درحال واحوال ساکنان ز میـــن واقعیتی نخواهد داشت.

می بینیم که قاره آسیایا قوای‌که‌به‌کنترول واراده خودش نیست غیر ارادی توسط قوای عظیم به آلام ومصائیب روبرو انفلا سیو ن جهانی ، بلند رفتن قیمت سرسام آورنفت‌همه رابه بازی گرفته وبرای‌همه‌مخصوصاهانکانگ سنگاپور وتایوان که‌مراکز تجارتی هستنـــد دردآور است و زمانی اهمیت مار کیتـــی این مراکز حمایه شده میتواند که اقـــتصاد امریکا وممالك اروپای غربی رو به بهبـو د بـر و د .

مردم هانکانگ درجاده ها از سال قمری استقبال می‌کنند.



بقیه صفحه ۱۹

سهم زنان در

همین مادران اندکه خود نصف ازاجتماع را ساخته ونصف دیگر تربیت دیده دست‌همین باغبانان زحمتکشند .

واما خوشنودیم ازینکه سال ۱۹۷۵ نقطه اعظمی درتاریخ پیشرفت های زنـان بشمار میرود واین سال توسط یك قطعه نـامـــه مجمع عمومی ملل‌متحد به‌حیث سال‌بین‌المللی زن شناخته شد. ازین جاست کـه به‌نقش عمده زنان درسراسر جهان آگـاهی حـاصل گردید وحـقوق مساوی زنـان بامردان عمـلا شناخته شد .

یقیـــن داریم زنـان افـغان با شهـامت وپشتکاریکه دارند ثابت سازند می تواننـــد ازانجام همه امور اجتماعی تامرزیکه به آنها موقع داده می‌شودمؤفق بدرآیند ودرین‌فرصت میمون بـرای جبران عقب ماندگـی‌هـا طپش وتلاش ورزیده تاباشدکه یکبار دیگردرپرتو نظام مردمی جمهوریت به‌سوی اهداف عالـی درتلاش بوده وفعالیت های خودرا گسترده‌تر ووسیع‌تر سازند .

گرچه زنان افغان درگذشته ثابت نموده اندکه بادشواری های زیـاد وسد وموانـــع توانستند پیش بروند وپابه پای‌مردان وحتی جلوتر ازایشان بارهای سنگـین اجتماعی را بدوش بکشند، رمه‌داری‌کنند، درکشت‌ومزارع بامردان همکاری نمایند قالین وگلیم ببافند چوب بشکنند درجنگ ها ونبردها و میـدان کارزار بامردها معاون‌ومددگار باشندوبالاخره باپیشرفت علم وتکنالوژی به‌کار های شاقـه فزیکی اشتغال ورزند. که اینها همه وهمـه نمایان‌گر شهامت وشجاعت همین طبقه‌ایست که یك عده کوتاه نظروتاریك بین وعقب‌گراء آنها را به‌نام های عاجز ه، سیاسر، ضعیفه وبی‌استعداد وغیره وغیره یاد می‌کنند، کـه امیدوارم تجلیل ازسال بین‌المللی زن واعلان ساوی حقوق زنان بامردان یکبار دیگرچنین ذهنیت هارا تنویر نماید وبحقایق آشناسازد تااعضای جامعه‌ما همه باهم بسوی یك هدف مشترك‌که اعتلای افغانستان عزیز را متضمن است روان گردند.

پیغله حبیبه درختم صحبت:

درحالیکه موفقیت همه کارکنان مجله‌را آرزو میکرد خداحافظی نموده ودفتر مجله‌راترك‌کرد.

سر آغاز

خواهد بود و خواننده را ممنون خوا هـــد ساخت.

من اعترا ف دارم شاید نا مه ژوندون‌در بدایت‌امر خام وبی سلیقه باشد اما مطمین هستم که ذو ق سلیم خوا نندگان محیط ـ خصو صا انتقاد ها و هدایا ت شان از طرق تجربه و توفیق برفع مشکلات از طر فدیگر بالاخره مار ا موفق به تکمیل نوا قصـــ‌و حصول خشنو دی علاقه مندان و منورین ـ مملکت خواهد نمود . ونامه زند گی(ژوندون) نمونه ذوق بدیع وطبع سلیم ونیز نماینده‌علم ومعرفت همکارا ن عز یز ودو ستان با فضل ماخواهد شد واز این نا حیت هم خاطر مـــا خواهد آسود و من الله توفیق .

همتم بدرقه راه‌کن ای طاهر قد ســـ
که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

دنړی بوډیر په زړه پوری داستان

تریستان او وایزوت

په تیروختو کښې چه (مـارك شاه) د (کور نوای په هیواد حکومت کاوه دلونـوا) پاچا (ریوالن) ته اطلاع ورکړه شوه چه د دمارك شاه دښمنانو ددوی په خاوره حـمله کـړی ده درود نـه‌تیر شو او د دښمنانـو سره‌ئی دغری ووهلی چه دی برخه کښې ئی مارك شاه ته زیات خدمت وکړو مارك‌شاه)چه د(ریوالن) میړانه ولیده نو خپله خور یی‌چه (سپیدگل) نومیده او ډیره وربا‌ندی گرانه هم وه هغه ته ورکړه (یوکال نه ووتیرشوی‌چـه «ریوالن» ته خبر ورسید چه د ده پخوانــی د ښمن (دوك مرگان) په لونوا تیری کـړی او دغه ښارئی بیخی ویران کړیدی .

(ریوالن) خپله ښځه (سپیدگل) چه امیـد واره شوی هم وه‌د خپلو دوستانو کره ولیږله او جگړی ته روان شو که سپیدگل ور تـه هرڅه زاری کولی چه مایوازی مه پـریږده، خو کوم ځای ئی ونه نیوه . او ریوالن پـه جگړه کښې د څه مقاومت نه ورو سته ووژل شو د (ریوالن د مرینی نه لادری څلورورځی نه‌وی تیری شوی) چه د«سپیدگل» زوی‌پیدا شو او هغه به ئی په غیږ کښې نیوه او د خیل فداکار میړه په مرینه به ئی او ښکـی تویولی اوویل به یی :

د زړه سره ،بو زیات وخت ستاد لیدلو به آرزو وم ته می دغم نه په ډکه صفحه‌کښې وزیږ ولی او کوم جشن چه زه ستاد پیدآ۔ ینښت او زیږیدنی د پاره نیسم هغه به په‌غم او اندیښنی باندی سر ته رسوم او په دغه غمجنه وضعه به زه هم له دنیانه ستر گـی پټوم او دا چه ته دغم نه په ډکه فضاکښې

د تریستان او وایزوت عاشقانه

داستان د هغه داستانو په جمله‌کښې ځای نیسی کوم چه ددولسمه پیړی منځ کښې دفرا نسی په ادبیاتو کښې منځ ته راغلـی دتریستان او وایـزوت منـظوم داستان‌د ملوك الطوا یفی د دوری‌لری یاد گاردی د تریستان اووایزون منظوم داستـا ن د فرانسی خو تنو لیکوالو په بیلو بیلو ښو سره‌به فرانسوی ژبه لیکلی اوبه المانی‌او انگلیسی‌ژبوهم ترجمه شویدی ترڅو چه په دیار لسمه پیړی کښې دغه‌داستان پـه ګندیول ولیکل شو اوبه موجوده و ختو کښې یکښې څه ناڅه تصرف هم شویدی او هغه‌څه ناڅه به منظوم‌ډول لیکل شوی‌دنثرسره‌زیات تفاوت لری.

څه دادی یدی سرحد کښې مونږ دغه داستان کټ مټ دگرانو لوستو نکو له نظره‌تیروو.

پیدا شوی ئی نو زه هم په تا (تریستان) دغم دوست نوم دربا‌ندی دوم سپیـد گـــل دغه خبری د غم نه په ډکه فضا کښې سر ته ورسولی او خپل زوی ئی ښکل کړ په حـق ورسید د(ریوالن) صمیمی دوست چه روهالت نومیده دکوچی یتیم ماشوم روزنه په غاړ ه واخیستله اوله‌دی امله چه د«ریوالن»ددښمنانو نه ئی ساتلی وی د خپل زوی په نوم ئـــی دهغه پالنه کوله .شپږ ،اوه کاله تیر شول (تریستان) یی یو پوه ښوونـکی تـه چـــه (گور ونال) نومیده وسپاره او هغه هــــم ټول هغه هنرونه چـه پاد یی لـرل ده تـه ورو ښودل ، او دا ئی هم ورته زیاته کـړه چه له دروغ ویلو او خیانت نه‌به دژونـدپه ټولو لحظو کښې ډډه کوی او دلوید لو په لاس نیوی کښې به د امانت داری او ایمـا۔ نداری څخه کار اخلی . خو کومه ورځ چه‌د سودا گرانو قافلی تیریدلی (تریستان)ئـی هم‌دڅان سره په بیـړی کـښې کښیناوه‌اود سیند پـه سریی مزل وهلو پیل وکـړه.دا چه (تریستان) د«اختطاف» په توگه دوی‌په زوره په کښتی کښې کښیولی ؤ نو سینـد هم طوفانی غوندی شو او نژدی ؤ چـــه د سوداگرو کښتی ډوبه شی ، دوی ته ثابتـه شوه چه دسیند طو فان .

به‌له دی‌جهنه وی چه(تریستان) مواختطا ف کړی‌دی نوپه آرامه سره یی کښتی دسیند غاړی ته نژ دی کړه او (تر یستان)یی‌وچی ته راو و یست او په یوه ډېره کښینا ست، (تریستان) دیوه ځنگل دځنگ نه تیر یده‌چه‌د ښکاریانو دیوی ډ لی سره مخا مخ‌شو نژدی ورغی او ور ته یی وویل :

ــزما، پلار کښتی چلوو نکی دی اوزه‌دهغه نه‌یه پټه دخو تنو سره په کښتی کښې‌سپور شوم داله دی اصله چه دنورو خلکو د رسم اور واج سره اشنا شم او دد وی‌په‌عنعنا تـو کښې ځای ونیسم ، که اوس می تاسی‌پــه خیله ډله گی شمیری ء نـوزما دپاره بـه‌د زیاتی خوښی سبب شو ی وی او دښکاریـه برخه کښې به ډیر گټور معلو مات درکـړم (تریستان) ددوی سره ملگر ی شو دخه‌مزل نه‌وروسته یو زیبا او ښکلی کور ته‌راورسیدل (تریستان) ددی ځای دنو م پو ښتنه وکړه اوبه‌خواب کښې یی واو رید ل چه دغــه

دمنت بارژ باړه

ښکلی‌ځای (تنتا ژل) نو میږی .

تریستان نار ی کړی **اوو یی ویل :**

ــای تنتا ژله ـــد خدای ر حمت دی پرتا اوستا په اوسیدو نکو باندی وی‌له‌څه مودی نه‌وروسته (ده) دپاچا کور ته لیاره‌پیداکړه‌او کله‌چه به دستر خوان ټول شو نو چنگك‌به‌یی دچنگك وهو نکی استادنه وا خیست او داسی چنگك به یی وا هه چه هغه به دخپلو ملگرو سره په‌ډیری خـو ښی بانـدی استقبالاوه‌او خندا به‌یی کو له نو ور ته یی وویل :

ــای ځوانه ډیر شا بشی دی‌ستاپه استاذ باندی وی چه تاته یی دغه هنر در ښو دلی‌دی ته‌ډیر ښه هنر مندیی او یوه طولانی مو ده زه‌ونږ سره پاتی شه.

تریستان د هغه په ځوا **ب کښې وویل:**

ــای بز ر گواره ستا په خد مت کښـــی زیات خو ښ یم زه‌به هم تاته چنگك‌وهم‌او به در ته ښکار کو م او هم به دی دنوکــر په‌تو گه وظیفه اجرا کوم .

ــیوکال تیر شو خو دایر لیند پاچایو – **تنو مند پهلوان‌چه «مور هولت نومیده»اوهغه ته‌یی خور ناسته وه دخر ځ اخستلو د پاره «تنتاژل» ته ولیږه (مـارك شاه) په تخـت کښیناست او (مورهو لت) په گستاخی سره خوله‌خلاصه کړه او ویی ویل :**

ـ ای مارکه زیات وخت دی زمونږ دخرځ په‌برخه کښې غفلت کړی دی ته‌مجر م ثابت شوی یی نو ددی جر م‌په‌بدل کښې ته‌مجبور یی‌چه‌دری سوه نجونی او دری سوه هلکان‌د ناغی په توگه مونږ ته راکړی او که ځـوك په دی بر خه کښې‌ستاسره همنوا نه اوسی نوم‌دان ته د ی راووځی .

دپاچا ملگرو ستر **گی ټیټی وا چو لـــی (مورهو لت) خپلی خبری بیا تکرار کړی‌خود** هغه دملگرو ستر گی له ځمکی نه پورته‌نه **شوی به دریم ځل یی بیا خپلی خبری‌تکرار کړی اوپه چا کښې ددی جرات‌نه‌ؤچه‌د (مور هولت) په مقابل کښې** ودریږی **«تریستان» له‌ځایه پور ته شو او د هغه به مخ کښې‌یی** گونډه‌وو هله اوو یی ویل :

ــبزر گوار ه ددی نجسی خبرو ته اهمیت مه ورکوه زه حاضر یم چه ددی نا متـــو پهلوان سره و جنگیږ م .

تریستان د (مورهولت) سره دجګړې موافقه

وکړه اوپه‌جګړه یی لاس پور ی کړ دوهلو ټکو لو نه‌یی وروسته (مورهولت) دریاب‌ته غوځار کړ داسی څو ك نه و چه(تریستان) میړانه او فداکاری‌یی لویدلی وه (مورهولت) چه‌په سیند کښی غو ټی و هلی دکمی‌خوانه ورباندی یوه یړی برابــره شوه او پــکښی چه‌په سیند

کښیناست او بیرته وچی ته راغی ،د(مـور هولت) ملګرو ته داسی معلومه شوه چــه مورهولت بریالی شوی خو (تریستان‌چیــغی کړی، اوو یی ویل :

ــای دایر لیند لویانو مورهولت په جنګ کښی په میړ نتو ب جنګید اوو ګور یی‌چه‌زما دتوری څو که یی هم ماته کړی ده او ټوټــه یی‌دده په مغز و کښی ننو تی ده .

ای لویانو !دغه فولا دی ټوټه دځان سره واخلی (کور نوای) خراج همد غه دی.

دوی د(مورهولت) بی روحه کالبوت‌د غرځی به پو ستکی کښی تاوکړ اوایرلیندته یی‌واستا وه.

د(مورهولت) خراچه دپاچا میرمن وه خپل طلایی ویښتان یی د ورور په کالبوت خپاره کړل اوپه کوکو کوکو یی وژړل اودده‌پــه میړانه به‌یی شا باش ویلی اوپه قاتل‌باندی به‌یی لعنتونه ویل دهمد ی ور ځی‌نه د(ایزوت) په‌زړه کی د(تریستان) دلیدلو مینه پیداشوه

تریستان چه په (تنتا ژل) کښی د ـ مرګ‌په بستره پرو ت ونو داکترا نوته ثابته شوه چه د(مورهولت) دتوری ګذاریی بــدن نارامه کړی دی او ځنګه چه دد وی‌هلی‌ځلی بی‌نتیجی غوندی شو ی نو هغه‌یی‌د خــدای (ج» رحم اوکرم ته وسپاره .

مار كـ چه دتنتا ژل په کوټه کښی د ـ تریستان دبستری ترڅنګ ناست ؤنــوپــه چیغوبه‌یی ویل :

ـ ای مرګیــه مونږ خوشی کــړه ستاـ مهربانی مونږ ته څه ګټه نه شی رسولی‌مونږ باید ټول مړه شو مونږ ډیر خوار اوهسکیری زړونه لرو زه غواړم چه په سیند کښی ځان لاهو کړم ترڅو چه ددنیاوالو دلیدنی کتنی نه‌بی‌غمه شم . دتر یستان چیغو اونا ارامیو مارك له پښو وغور ځاوه او هره ور ځ‌به‌یی دزور نه‌کار اخیست (تریستان) او وه ورځی ډیر په عذاب ؤ او آخر یی ځان په دریاب کښی وا چاوه ترڅو دیو ما هیګیر په واسطه (ایزو ت) ته وسپار ل شو خو داچه‌تریستان د(ایزو ت) په پالنه او ځارنه دو باره روغتیا ترلاسه کړی وه هیڅ‌یوه هغه خلکو چــه‌د (هورمولت) سره ملګری وه نه شوپیژندلی داځکه چه زهر ویی ځیره بل رنګ اړولی‌وه خود(ایزو ت)په پوره پا ملرنه د خپلی‌تللی ځوانی خاوند شو خو داچه په پښو کښــی شیمه پیدا شوه له هغه ځای نــه‌په تیښته کښی شو او د(مارك) په مخکښی ودریده.

دمار ك به دربار کښی څلور تنه‌عالیرتبه مامورین حاضر ؤ اوګله چه یی (تریستان) بیاپه در بار کښی ولید دده د زور او قوت

نه‌په ویره کښی شوه او کینه یی و ر سره پیداشوه داځکه چه دوی په دی پو هید ل‌چه هغه زوی نه لری اوممکن خپلی‌ټولی معاملی، (تریستان) ته وسپا ری . نو له همدی‌سببه یی‌په هغه باندی فشار واچاوه چه ښځه‌وکړی مارك ددوی نه مهلت و غو ښت اوو یـــی ویل :

ــزه به دځلو یښتو ور ځو نه وروستــه تاسی ته خپل‌تصمیم اعلام کړم. ورځی‌اوشپی تیرید لی تر څو پوره څلویښت ورځی تیری شوی مارك خپل ما‌ور ین را ټو ل کــړل اوورته یی وویل :

ــکه زه چیری تاسی ته خپل تصمیم اعلام کړم تاسی به خو ښ شی چه دهغی ســره واده وکړم !

ددربار مامور ینو و پو ښتید ل:

ای‌امیده ! هغه ښځه، چه تاسی دخپل‌ځان دپاره خو ښه کړی دچیری ده ؟

ــ ایوه ښځه خو ښه کړی چه دغه طلایی ویښتان د هغی دی او بی له دی نه هیڅوك زما په‌زړه کښی نه شی ځا ملید لی.

ــای بزر ګوار ه دغه طلا یی و یښتا ن‌دی له‌کوم ځای نه راوړی دی .

ــای ما مور ینو : دغه و یښتان ډیر زړه وړونکی ویښتان دی چه دبل هیوا دنه‌راغلی دی.

تریستان د هغه په مخکښی ګونډه ووهله اوو‌یی ویل :

ــزه په خپله ددغو طلا یی و یښتانو ـ میرمنی ته ورځم او دا سو ګند یادوم چه‌یا به‌په‌خپله دو یښتانو خاوند ه دلته حاضــره کړم اویا به په دی لاره کښی خپلی‌وینــی توی‌کړم‌ تر یستان د(دبز فوز) په‌بندرکښی له‌کښتی نه‌پلی شو سپیدی نوی چاودیدلــی وی چه‌په ناڅا پی تو ګه یی یو دردونکی‌اواز اوغوږ شو . څو ګامو نه یی په چالا کی‌سره واخیستل او هغه ښځه چه دبندرنه دتیرویدلو په‌حال کښی وه ځانته راو غو ښتله او ویی ویل : نوربیا



طیارات آریانا، تادوردست ترین نقاط دنیا پرواز میکنند

ازگل احمد زهاب نوری



درینجا مهمانداران غذا وسایر خوراکه‌هارا به مسافران توزیع می کنند

مؤسسه آریانا افغان هوایی شرکت به‌مفکوره زعیم ملی‌ما،بیست سال قبل‌تاسیس گردید.
امروز همه امور هوانوردی واداری این‌مؤسسه‌رازنان ومردان افغان انجا م میدهند.
طیارات عصری آریانا، هرنوع وسا یل‌راحتی رافراهم دارد.



گوشه‌یی از طیارات بوینگ آریانا

جهان امروز ،به دوعامل مهم که‌درحیا ت اجتماعی واقتصادی نقش بارزی دارد،اهمیت خاصی قایل شده است ..(سرعت) و(زمان) دونقطه مترادفی اند، که بشر امروز با مشغله های گوناگون ،با گرفتاری ها ی بی دربی وبا وقت کمی که‌دارد، به آن‌توجه می‌کند...

روز گارانی بود، که فاصلهٔ کوتا هی، از یك‌گوشه تاگوشه‌دیگر کشوررا، باصرف‌روزها وساعت ها، طی طریق میکردیم ودرین‌میان رنج سفر نیز برآن افزود میگردید.

امروز همگام باکشور های پیشر فته، افغانستان ، باطیارات جت مدرنی که دارد، فاصله ها راکوتاه ساخته ورنج سفر را ، برهمه گوارا گردانیده است.

دآریانا افغان هوایی شرکت ،مؤسسه هوانوردی یی باسه طیاره بوینگ عصری مسافران را، تادور دست ترین نقاط دنیا به‌سرعتی زیاد وزمانی کوتاه می رساند. ..

همین اکنون بیش از سه صد تراکتور زراعتی را، که‌هریك در حدود دوهزار کیلو ـ گرام وزن دارد، از هند به‌کابل ،توسط طیارات خود نقل داده است .

شاغلی امین‌الله نجیب رئیس موسسه‌آریانا میگوید:

ـ این موسسه علاوه‌از حمل ونقل‌مسافران افغانی وخارجی ازداخل کشور بخارج وازسایر نقاط دنیا، به افغانستان ، درساحه حمل ونقل مال التجاره نیز فعالیت دارد. بطور مثال درین اواخر طیارات آریانا از جملهٔ ۴۰۰ تراکتور زراعتی ،بانك انکشاف‌زراعتی، سه صددانهٔ آن‌را ،در پرواز های فوق‌العاده وپروگرامی خود ،ازهند ،به کابل‌آورده‌است، درهریك از پرواز های فوق العاده طیارات آریانا ،شش تراکتور ،باپرزه جات وضمایم آن،نقل داده میشود.

وی می‌افزاید:

از رئیس آریانا دربارهٔ نوعیت وظرفیت طیاره های آریانا می پرسم.

میگوید:

ـ دآریانا افغان هوایی شرکت ، فعلاسه طیارهٔ بوینگ در اختیار دارد.

این طیارات باتمام وسایل مدرن امروزی مجهز می باشد ، طیارهٔ بوینگ ۷۲۰ ما گنجایش ۱۴۹مسافررا داشته ودربعضی‌پروازها ازآن استفاده بعمل می‌آید.

همچنان هریك از دوطیاره بوینگ ۷۲۷ ما، ظرفیت ۱۲۵ مسافر را دارنـد ،اما ـ ساختمان این طیارات طوری است ، که به تعداد مورد ضرورت مسافر گرفته وقسمت دیگر آن بادیوار های مخصوص جدامیگردد، که درآن‌مال التجاره گذاشته شده و حمـل میگردد.

شاغلی مجیب می افزاید:

ـ این طیارات باوسایل راحتی مسافران مجهز بوده وهنگامیکه در ارتفاع نارمل ـ۳۷ هزار فیت ازسطح بحر یا بالاتر ازآن پرواز می‌کند فشارو هوای داخل طیاره، مطابـق به محیط عادی تنظیم میگردد، تامسا فـران احساس تکلیف ننمایند.



... واینهاهستند که این طیارات غول‌پیکررا، درفضا هدایت می کنند.



می پرسم:

-چرا در پرواز های داخلی ، ازین‌طیارات استفاده نمی گردد؟

وی. میگوید :

- بارویکار آمدن مؤسسه دباختر افغا ن الوتنه ، پرواز های داخلی به‌آن تعلق‌گرفت ازطرف دیگر میدان‌های هوایی بعضی‌ولایات برای نشست وپرواز طیاره هـای بـوینگ آریانا ،مساعد نبود، امانا‌گفته نماند، که در پرواز های سه طیارهٔ بوینگ درصورت‌نا-مساعد بودن هوای کابل ازمیدان هوایـی بین المللی کندهار نیز استفاده میکنیم.

پرسش دیگرم را بارئیس آریانا -اینطور مطرح می‌کنم:

باکدام شهر های‌دنیا ،طیارات آریاناپرواز دارند وپروگرام آن چگونه تنظیم شده‌است؟

وی میگوید:

- فعلابه‌شهرهای امرتسر ،دهلی، تاشکند تهران ،دمشق ،بیـروت، استانبول ،روم، فرانکفورت ، پاریس ولندن ودر صورت‌لزوم به ماسکو ،پرواز های منظم داریم .

پروگرام پرواز های ما، اینطور تر تیب گردیده است: در هفتهٔ یك پرواز به لندن سه‌پرواز به‌امرتسر ،٤پرواز .به دهلی، یك پرواز به تاشکند ،سه پرواز به تهـران، دوپرواز به بیروت ،یك پرواز به دمشـق، سه پرواز به استانبول ،یك پرواز بروم ، دوپرواز به پاریس و سه پرواز بـــه فرانکفورت.

البته هنگا م ضرورت ،پرواز های فو ق العاده یی، به‌سایر شهر هانیز گاه ، گاهی داریم.

وی، مثال آورده می گوید:

- درموقع حج شریف ،ما پرواز هـای فوق العاده به‌جده داشتیم ودر طـی بیست پرواز ،در حدود سه هزار حاجی را امسال به اسرع وقت انتقال دادیم.

وقتی می پرسم ،که موسسه آریانا، بـا کدام مؤسسات هوانوردی دیگر تماس دارد؟

بناغلی نجیب می گوید:

- چون آریانا افغان هوایـی شر کت، عضو مؤسسه بین المللی هوانوردی میباشد تقریباً باتمام مؤسسات هوا پیمایی تجارتی تماس دارد، اسناد این‌موسسه اعتبار بیـن المللی داشته وتکت ها ودیگر اسنادحسابی ما، توسط همه کمپنی های هوایی جهـان قبول می‌گردد ، همچنان اسنا د حسابـی مؤسسات هوایی خارجی نزد آریانا مـدار اعتبار می باشد.

رئیس آریانا در مورد کارکنان فنـی ، تخنیکی واداری مـؤسسه آریانا ، اینـطور میگوید:

- دآریانا افغان هوایی شرکت پنج‌پیلوت شش معاون پیلوت وپنج انجنیر پرواز ،برای طیارهٔ ۷۲۰ بوینگ دارد، همچنان سیـزده پیلوت ،دوازده معاون پیلوت و یازده‌انجنیر پرواز برای طیارات بوینگ ۷۲۷ خویش ، موظف دارد، مجموع مهمانداران ورزیده‌آریانا ازطبقه اناث به ۲۹ نفر واز طبقهٔ ذکور بـه ۱۳ نفر می‌رسد که وظایـف مهمانداران رسیدگی به وضع مسافران ،امور تشریفاتی کمك به اشخاص مریض واطفال در داخـل طیاره سرویس غذا،نوشیدنی وغیره میباشد.

می پرسم :

آیا بلند رفتن نرخ تیل‌در جهان ،برقیمت های مؤسسه آریانا، تاچه حد تاثیر انداخت؟

بقیه درصفحه ٤١



بکوشیم و بهتر زحمت بکشیم



روزها ،ماه ها وسالها میگذ ر نــد وبر اوراق تاریخ ما افزود میگردد و اعمال ما مورد ارزیابـــــی وداوری آینده گان ونسل های بعدی قرا ر میگیرد و خوب وبد اعمال ما حساب میشود وخو شی به حال آنا نیکـــــه توانسته‌اند وظایف خودرا صادقانــه انجام داده و خد متی برای وطن و مردم نمایند .

کنون که سال جدید تازه پابــــه آستانه روز های اول خویش‌گذاشته است میپرسیم که وظیفه ما جوانان چیست ؟

اینرامیدانیم که بیشتر جوا نان ما را محصلین و متعلمین تشکیل مید هند وبر آنها ست که بیشتر از همه‌وقت دیگر متوجه وظایف سنگین کــــه اجتماع بدوش آنها گذاشته است باشند و هر چه بیشتر بکو شنــد وسعی نمایند که تحصیلات خود را تمام و بردانش خویش بیفزا یــنـد زیرا ملت به این نیرواحتیاج دآشته وپلان های آیند انکشافی ما که‌ضامن سعادت ؛ترقی وآرامی مردم ماست به جوانان کار آزموده ولایق و زحمت کش احتیاج دارد .

ودرین جاوظیفه جوانان است چه‌این جوانان محصل باشند یا کار گر یـا مامور فرقی ندارد بهر حال وطن از آنها کار میخواهد ،فداکاری وایثار ضرور نیست که‌یك جوان هر چیزرا باید بداند وبفهمد بلکه لازم است . اگریك چیز را میدانند ویا به یـــك هنر دسترسی دارند آنرا باید خو ب بداند وبفهمد .

خوشبختانه جوانان مابـــا در اك سالم و احساس مسؤولیتی که‌درقبال وطن دارند ملتفت این موضـــو ع گردیده که از هر وقت دیگر بیشتر زحمت بکشند تاچر خهای اقتصا دی مملکت ضامن‌پیشرفت سریع‌محسوب میگردد دوران نموده تاخدا بخوا هد کله یك افغانستان مترقی ومتمدن‌رادر آینده نزدیکی مشا هده کنیم .

روان شنا سی جوانان

فرار از مشکلات



بسیاری از شرایط و عوا مـــل زند گانی برای ما خو ش آیند نیست و مو جبات خاطر ما را فرا هم نمـــی سازد، و حتی بعضی از مو فقیت ها وتجارب پسند خا طر ما نمی با شد.

برای اینکه از مشکلات خود را دور سازیم و یا تا اندازهٔ خــود را از آ ن نگهداریم برای خود جهان تصو ر ی وخیالی میسازیم ویا خود را مشغو ل دیدن‌فلم سینما می‌نمائیم ویابه را دیو گوش مید هیم و بدین تر تیب خودرا مصروف می سازیم. بعضی از افر اد برای فرار کردن از نا راحتی هـــای خویش سعی میکنند آنها را در خود مخفی کرده و فرا موش کنند یعنـــی ناراحتی را سر کو بی می کننـــــد یا اینکه این نا راحتی ها در ظا هـــر فراموش شده هستند و لی از داخل فعالیت خود را از دست ندا ده موجب بروز حالات غیر مطبوع واحسا سهای ناگوار می گرند. برای اینکه بتو ان از سر کوبی تجارب نا مطبوع جـــلو گیری کرد شخص باید یك زند گی خوش و مطلوب فرا هم سا زد و د ر خصوص نا را حتی های خو یشـــــ با کسانی که مورد اعتماد هســتند و میتوانند رهنمایی کنند صحبـــــت ومشوره نمایند. با این روش ممکـــن است از شدت نا راحتی کا سته شده ودرضمن خود شخص ممکن است راه حل عاقلانه برای مشکلات پیدانماید.

سخنان بر گزیده در باره عشق از مردان بز ر گـ

وفادار ماندن درعشق دوعلت دارد یکی‌اینکه انسان رفته رفته ورکسی که دوست میدارد سبب های دوستی داشتن تازه میبابد. دیگر اینکه به وفادار ماندن افتخار میکند .

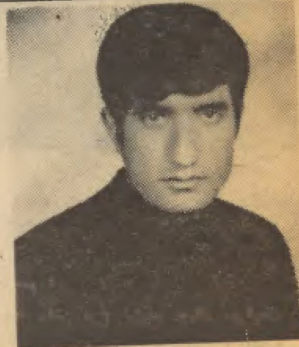
(لارشعوکوئد)

عشق که باشك های چشم شستشو شود همیشه پاکیزه وتمیز وزیبا خواهد ماند .

(شکسپیر)

دل معشوق راخدااز‌سنگ کردکه هیچ آزاری‌را برای عاشق بس نداند وهرروز دردتازه ا ی برایش بسازد وگرنه عاشق بیادخود میا فتد وازآن احوال بهشتی بیرون میرود وخدابیـاد باختگان همراه است .

(محمد حجازی)



فدامحمد لاروی

دانش پدیده یی است ، که در تمام شئون حیاتی بحیث وسیله یی برای بهبود زندگی و بلند بردن سطح‌حیات می توان ازآن بهره مند شد ...

خواهم تذکر دهم کــمــــه ، جوانان در لحظات گرانبهای زندگی خود، باید بـــرای کسب دانش و اندوختن هرچه بیشتر معلو مـــا ت سعی وافر نما یند ،تا در پنـــا ی وسیع زندگی آینده ،ازاندو ختـــــه های شان بهره مند گردند و دررا ه خدمت به جامعه ، پیروز آیند ...



محمد ها شم (اهل)

من نمیتوانم قبول کنم کـــــه جوانان امروز بدون در نظر داشتـــن وضع اقتصادی دست به ازدواج های زنند که عاقبت خوشی برایـــشا ن نداشته باشد . تصور میکنم کـــــه بهترین سن ازدواج برای جوانا ن‌بین سی وپنج است زیرا درین سنیـــن است که جوانان خوبتر به مسایـــل زندگی آشنایی حاصل کرده وازطرف دیگر درین سن تحصیلات شان تـــا اندازه تکمیل می باشد

تهیه کننده : سید احمدشاه (شا مل)

برای موفقیت در زناشوئی؛ برای پیروزی در کار عشق



*چیزی که در وجود زن قلب مرا تسخیر میکند مهربانی اوست؛ نه روی زیبا یش - (ویلیام شکسپیر) (اودت تیبو) در کتاب (زوج امروز ی) مینو یسد : ازدواج اتفاق و تعاون دوتن نا شناس . پس برای اینکه - توافق به‌نیکی انجا مد، باید طبیعت ونهاداین دوناشناس مکشو ف شود تابتوان بکمك آن، اینلو رابه هم ارتباط داد ه در گلشته ها، اتفاق و پیوند به خصو ص در امر از دواج ساده بود .بدین صور ت که دوتن فقط برای اینکه عروسی کنند ، با هم ازدواج میکردند وازاین کار هد ف دیگر ی منظور نبود .

شایدتنها امری که‌به آن تو جه میشد - امکانا ت مالی مردبود برای اینکه بتواند‌اشیای عروسی را مهیا کند، اما در دنیای ا مرو ز نخستین شر ط یك ازدواج ایده آل ،تفاهم و توافق رو حی‌و جسمی است و خوشبختانه‌علم کمك کرده است تااین شناسا یی بنحواحسن انجام گیرد ، زیرا جدایی های‌پیاپی به‌هم ریختن بنیاد خانواده ها ، از هم پاشیده شدن کانون های‌خانودگی متعدد وبی خانمان شدکودکان مظلوم وبی‌گناه،کاررابدانجام‌رسانده که اینك همه کس مایل است از نیك فرجامی پیمانی که میبندد آگاه شود .

میرمن (ماری میچل استویس) درکتاب خود در ز مینه چگو نگی تو فیق در راه - عشق وازدواج مینو یسد :

هر قدر جوانا ن احساسا ت خود را زیر لفافه بدبینی و خود خواهی یا تظاهر مخفی کنند، باز هم قلب آنها بایك اشتیاق شدید به‌خاطر عشق میتپد ورو حشا ن در رویای‌هم آغوشی با معشو ق پر میزند .

دردنیای نو ، مردانی‌که حیا ت‌خودرابرسر کوشش‌هاو فعا لیت های زند گی میگذ ارندو بااراده از جریانها ی معمو لی وعادی‌اجتماع، از خواهشها و امیال دل چشم پوشی میکنند، انگشت شمارند وروی سخن مابا آنها نیست بیشترمردم ، اعم اززن ومرد، بعد از مدتی انتظار ، تجسس یا سر گردانی بعد از آنکه فریفته این وآن شدند ، عا قبت تصمیم‌می گیرند وازدواج میکنند .

کمترکسی بدو ن‌امید خو شی و سعادت بازدواج تن در مید هد. ممکن است بسیاری ازجوانان بی اعتنایی خود رابا غرور ونخوت نشان دهند، اما ازنگاه در خشا نو هیجان های‌روحی دلپذیر شان بخو بی هویدا است که‌وارد دنیای پر شکو ه و بزر گی شده‌اند. دربوسه هاو نوازشهای نامزدی لذ ت است‌که همچون شرا ب‌کهن خو ن رابه جوش میاورد روح هر کدام در اشتیاق یك رو ح آشنا وهمز . که سر تاپا با او بیامیزد ویکی‌شود پرپر میزند. در رفتار و حرکات سر دترین وبی روح ترین مرد م‌در چنین زمانی نشانه‌ای ازهیجانها دیده میشود .

اگر تنهاهستیدومصروفیت دیگری ندارید

مصروفیت بهر شکلی که باشد مشروط براینکه سالم باشد مفید است مخصوصاً این مصروفیت برای کسانیکه خود را تنها احساس میکند وکدام پروگرامی ندارند خیلی ها ضروری است زیرامصروف نگهداشتن ذهن وفکر برای‌شخص تنها درشرایط دشواری که آنها دارند مانند دارای شفا بخشی است که اعصاب را آرام وانسان را ازوسو سه های که بعضا باعث بد بختی نیز میگردد نجات میدهد .این مصرو فیت وسر گرمی برای هر کس ودر هر شرایط ممکن ومحیا است .مثلا تربیه گل علاوه از اینکه یك مشغولیت خوب ومفید است در زیبایی منزل وخانه نیز سهمی دارد .واز این قبیل سر گرمی هاخیلی هازیاد است که باکمی حوصله و پشتکار علاوه از اینکه استفاده می برید خود را از تنهایی نیز نجات میدهید .



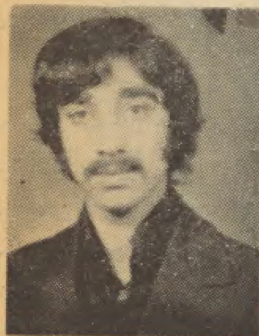
تربیه گل به شما نشاط مید هد



عنایت الله نور (حمید)

بعضی اوقات سعی کرده‌اند که جوان را بر حسب موقعیت خاص تربیتی ، اجتماعی ، یا خانوادگی که دارد تعریف کنند ویا به عبارت دیگر جوان کسی را گویندکه هنوز تحصیلش تمام نشده وواردزندگی فعال اجتماعی نگردیده است ولی جوانان این تعریف راقبول ندارند

تعریفی را که بیشتر جوانان قبول دارند عبارت است :« جوان کسی را دانست که جامعه او رابنظر جوان می نکرد .»



عبدالواسع نعیمی

جوانان باید متکی به تمام نیروی خود باشند همچنان حاکمیت واعتقاد به نفس هم ی ازیکی از وظایف حالیه جوانان به شما ر میرود جوانان باید تمام مشکلات زندگی را طوری فکر کنند که برای امتحان تصمیم شان می باشد اگر تصمیم شان‌قاطع باشد تمام مشکلات رابرمی‌اندازند.

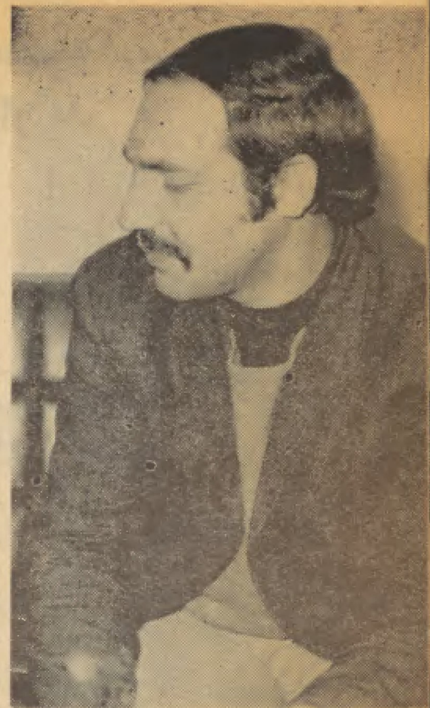
اگر اکثر افراد ملت به فضلیت اعتماد به‌نفس آرایش بیا بند آن‌ملت بزرگ وتوانا می شود وسر ارتقاء وتوانائی او فقط داشتن همان‌خصلت

ښاغلی امین افغا نپور سره یوه‌اختصاصی مرکه

خبریال، مصطفی جهاد

ددری او پښتو ژبو ترمنځ

اوس اوس یو میخانیکی توازن وجودلری



امین افغا نپور

ـښاغلی افغانپور !آیا داویلی‌شی چی‌له کوم‌وخته راهیسی زموږدهیواد په‌ادب کی لنډه قصه منځ‌ته راغلی‌او تراوسه پوری یی څه‌راز تحـــول کړیدی؟

ـباید ووایم چی زموږ دپښتـــو ادبیاتو هستی دغازی امان الله خان له‌دوری څخه شروع کیږی یعنی‌داچی په‌دی دوری کی پښتو ته‌دیوی ملـــی ژبی په‌حیث توجه شوی ده، په دی وخت کی پښتو ته‌کار سوی ،دپښتو ژبی دانکشاف لپاره پښتو مرکه‌جوړ سوی اوهغه راز چی پښتو ده پیر- روښان، خوشحال اوحمید ژبه وه‌نو دیوی ملی او خوږی ژبی په حیـــث پیژندل سوی ده‌او څه ناڅه څیړنی پکی سوی دی.

همداراز کلله‌چی‌دغازی نادر خان پـــه دوری کی ادبی انجمن منځ ته راغلی نوپه دی وخت کی هم سترو پوهانو اونومیالیو عالمانو دپښتو دژبـــی‌د پیژندنی ،گرامری خواصو، لغاتو او داشان دډیرو نورو موضوعاتو په‌باب پلټنی او څیړنی کړیدی خوسره‌ددی هم‌په پښتو کی‌د داستان لیکلو تـــه توجه نه‌ده شوی، البته دنورو ژبو‌په شان معیاری ،فنی اوهنری داستانونه دلته زمامنظور دی‌نه فلکلوری داستا- نونه، ځکه که‌موږ خپل فلکلوری اود فن‌او معیار سره برابر داستا نونـــه سره مقایسه کړو نو څرگند یـــږی چی‌د معیاری رازراز داستا نونو هیڅ خاصیت په فلکلوری کیسو کی‌نشته. زمادا خبری داسی باید ونه گڼل‌شی چی‌د پښتو په‌نورو برخو کی دځینو درنو پوهانو هڅی او کوښښونه نښی کوم، خو دومره وایم چی‌که څه هم‌په دی دوو دوروکی دپښتو ژبی دریښو اونورو اړخونو په‌باب څه ناڅه کار سوی خود داستان اوکیسو دلیکلو‌لیکلو لپاره هیڅ هڅه‌نه ده‌سوی. اوس به راسو ورروستیو شلو کلو نوته‌چی‌په دی وخت کی زموږ لیکوالو دکیسو لیکنی ته پاملرنه کړیده او ډیـــری کیسی اوداستانونه یی لیکلی دی،خو که‌دا کیسی او داستانونه چـــی ددی شلو کلونو په‌ترڅ کی لیکل سوی‌تر دقیقی څیړنی لاندی ونیسو بیاهم‌لکه څنگه چه‌ښایی یوه‌یی هم‌په فنـــی اود کیسی لیکنی‌په معیاری اصولو‌برابره نه‌ده، هرچا دخپلی پوهی په انـــدازه اودخپل نړی دید‌په اساس داستـــان لیکلی اوهر یوه یوآزاد کوښښ او تلاش په‌دی برخه کی کړیدی چی‌البته داتلاشونه لاهم دکیسی لیکنی پـــه برخه کی روانی دی اودا هیله بـــه ساتل کیږی چی زموږ ځلمی کیسه لیکونکی دداستان لیکلو په برخه کی داهیله به ساتل کیږی چی زموږځلمی پوره څیړنی او مطالعی وکړی څو چی وکړای شی په‌را تلوونکی وخت کی دمعیاری اوفنی کیسو په لیکلو‌بریالی شی .

ـآیا کولی شی چی پخپل شخصی انداز کی دلنډ داستان لپاره یو لنډ تعریف وکړی ؟!

ـزه په‌دی‌برخه کی دښاغلی‌رهنورد نظر تائیدوم چی وا یی ،یـــو د داستان معیاری، فنی اوسم شکل او محتوی ده‌چی‌دداستان لیکنی اکادمیکه بنه‌ورته ویل کیږی ،خو له بده‌مرغه هغه شان چی پخوا موهم وویلی نودا شان اکاډمیکی او معیاری لیکنی‌اصلا تراوسه پوری زموږ په ادبیاتو کښی نشته، بل‌هغه یولړ آزاد تلاشونـــه‌د ادبی ذوق اویاد مسؤلیت په اساس دی‌چی دکیسی دلیکنی لپاره زمـــوږ دلیکوالو لخوا منځ ته راغلی دی نـــو ځکله زه‌فکر کوم چی‌د راز راز داستا- نونو تعریف به‌اوس اوس زموږ لپاره کومه گټه ونه لری. دابیا هم یواځی زموږ دځلمو لیکوالو وظیفه ده چـــی‌د رازراز کیسو په باب په‌زړه پـــوری مطالعی اوڅیړنی وکړی دنوروليکوالو له‌ادبی پانگو څخه خپل معلو مـــات تکمیل کړی اودا هڅه وکړی چـــی معیاری اکاډیمیك داستا نونه اوکیسی منځ‌ته راشی څوچی پدی توگه زموږ په‌هیواد کی دپښتو داکاډیمیکـــو داستا نونو پانگه منځ ته راشی.

ـستاسو دداستا نونو محـــوری موضوعات (پلاټ) څـــه راز پیښی تشکیلوی اود کوم یوه ادبی مکتـــب پیروی کوی؟

ـزه پخپلو لیکنو کی تر وسه‌وسه پوری داهڅه کوم چی زما داستـــان زموږ دخلکو دژوندانه دواقعی اړخونو ته څرگندو نه‌وکړی، خو بیا هـــم هیڅکله داادعا نشم کولای چی زمـا داستا نونه اوکیسی ریالیستیکی دی اویاداچی زه‌یو ریالیست لیکوال یـم خوالبته هرکله اوپخپل هر داستـــان کی داهڅه جاری ساتم چی زه دخپلی ټولنی دخلکو تصویر په ډیره واقعی اوسالمه بڼه رسم کړم نه یو مـــات، نیمگړی او انتزاعی تصویر !

البته په‌دی باید سترگی پټی‌نشی چی اوس اوس په نوری نړی کی لیکوالان له‌رازراز ادبی سبکونو څخه پخپلو لیکنو کی استفاده کوی خوزه فکر کوم چی‌بی له ریالیسم څخه‌نور ادبی مکتبونه دژوندانه ټول ناروغ‌او انتزاعی تصویرونه کاږی چی البته داخبره دریالیسم ثبات، حقیقـت او ټینگښت اونورو مکتبونو نیمگـــړی توبونه ثابتوی .اوس نوزموږ پـــه که‌ریالیسم یو روښانه خو لری‌مشعل هیواد کی دلیکوالی وضعه داسی‌ده‌چی وبولو نوزموږ تلاش دی رون مشعل ته‌د رسیدو لپاره دی. داد ریالیسم‌د سبك یوخاص خصو صیت دی چـــی دیوه‌تن کړه وړه اوکردار په‌د یـــوی ډلی له‌خواصو څخه نماینده‌گی کوی

پاتی ۳٤ مخ کی



وقتی نمره عینك دا کتر تغیر کندونتواند بشنا سد که نر سس‌فرا ری ازوظیفه درحال‌استراحت است یا مریض نو مرا جعه کرده اســت .

ژوندون

بهار و خزان در یک تابلو

عکاسی مصطفی نعیم

برندۀ جایزۀ مطبوعاتی







ترجمه :کاونده

اولیگ دیدو ، قهرمان فلم (سورا) کار بی سر

این مرد محبتی، جذاب ومسرور هوا خواهان زیادی درهنر سینما دارد.

برای او بهترین ساعات زندگـــی هما ن لحظاتی است کـه مصروف آفـرینش هـنری باشد ،دراین گونه اوقات هر چیز برا یش درست وبجا بوده واگر مصروفیت هنری‌اش دوام یابد اوحتی حـــاضر است ازرخصتی های آخر هفته وغیره‌چشم بپوشد.

او در استدیو بهترین لذت زندگـــی را می‌یابد.

اوبه اینگونه به شهرت رسید .

پیشتـــر هـــا واو در ساختـــمان بـــرج تلویزونی اوستا سنکو کار می کرد، زمانی درکار خانه ای استخدام شد ومدتی‌باغبانی نمود. اودر هنگام کار در مکتب شبانه درس می‌خواند تااینکه اولین باردرفلم (کولادوستم) روی پرده ظاهر شد ، بعد به انسیتو یت سینما توگرانی شامل شد. اودر آغازکارش رادر فلم های داستانی پریان شروع نمود ودر فلم های چـــون (داستان تـــــزار) ودر (معجزه عادی) شرکت کرد.

او درنقش هایش همیشه روی پرده‌سینما شادی وروح می بخشید، ودایم موی های طلایی یش را باد پریشان نمود وازچشمانش شور زندگی بیرون می جهد.

اودر یك چشم بهم زدن براسپ شوخ، تندو رام‌نشدنی سوار می‌شود ،و جر اتش بروی زین عالی است. اودر فلم (سوارکار بی سر)بحیث یك کاوبای یاگله داربخوبی نقش بازی می‌کند (این فلم چندی پیش در سینمای‌زینب روی پرده آمدو تماشا گرا ن زیاد را جلب نموده) او همیشه نقش قهرمان پر جرات رابازی می کند، قهر ما نیکـــــه جبین رانمی شناسند وهمیشه قابل اعتـمـاد ونجیب اند. اودرین فلم نقش گله دار را بنام موریس جرالد که ازروی ناول میـــن دید ازفلم برداری شده بازی می کند، اودر این فلم به پیروزی چشـــم گیـری دست یافت.

درفلم سکا ندو یایی (شنل سرخ) نقش دگرگونه یی رابازی می‌کند ،او دراین فلـــم جسارت وشجاعت را بالطف ومحبت در هم می آمیزد.

بعد دعوتی راه مبنی بربازی دریک فلم



ترجمه :ش

اثر : ش . شاه محمد وف

شاعر بزرگ انساندوست امیرخسرو فرزندبلخ

مثالهای زیادی در آثار امیر خسرومیتوان یافت که‌مؤید این مطلب است .

دولتشاه سمرقندی می گوید: ((... امیر خسرو نسبت به‌شیخ‌سعدی اعتقاد ی عمیق... داشت)) واین شعر اورا بعنوان مثال ذ کر میکند :

خسرو سر مست‌اندر ساغر معنی‌بریخت
شیره از خمخانه مستی که درشیرازبود

ازین سفر پیداست که‌امیر خسروبالوسیله شیر از شیخ سعدی را درنظر دارد.

درجای دیگر میگوید :

جلد سخنم دارد ، شیر ازهٔ شیرازی

امیر خسرو ازبسیار خردسالی‌به شعر و ادب علاقمند بود از همان آوان در سخن سرایی به مشق وتمرین میپرداخت . اوخود در دیوان (غرة الکمال) درین باره‌میگوید:

((درسنین کودکی ، هنگامیکه د ندان می‌افتد ، شعر میگفتم واز دهانم‌درمی‌چکید» ودر دیباچهٔ دیوان‌نخستین‌خود((تحفته‌الصغر)) چنین مینویسد : ((...پدرم برای آموزش به مکتبم فرستاد ومن بتکرار قوافی میپردا ختم استاد سعدالدین محمد ... خطاط بمن حسن خط می آموخت ، امامن بجای حسن خط ، بیت مینوشتم ... درنتیجه ، هنگام کود کی چنان شعر وغزلهای میسرو دم که‌بز رگان رابه‌شگفت اندرمیساخت ...))

روزی ازروز ها خواجه اصیل لد ین خوشخط نایب حاکم شهر، سعدالدین محمد رابه منزل خود دعوت کرد. خسرو نیزمعیت سعدالدین را داشت. درزمرهٔ مهمامان‌خواجه‌ـ رحیل‌الدین نیز حضور داشت. سعدالدین شاگرد خود امیر خسرو را بحاضر ین‌معرفی کرده یاد آورشد که وی علاقمند شاعر ی است ودر شعر خوانی نیز خیلی مها ر ت دارد.

خواجه عز الدین چهار کلمه را که باهم هم‌قافیه نبودند ، در اختیار وی گذاشته‌طلب نمود تا آنهارا دریك رباعی بکار برد .کلمات مـذ کور عبارت بودند از :موی ،تخم ،تیرو خربزه. خسرو در حضور اهل مجلس بداهتا رباعی ذیل راسرود:

هرموی که‌در دوزلف‌آن خوش صنم‌است
صد بیضهٔ عنبرین برآن موی‌صنم‌است
چون تیر مدان راست دلش رازیراك
چون خربزه دندانش درون شکم ا ست

شاعر بزرگ انسا ندوست
همگان استعداد او را ستودند و برو ی آفرین ها خواندند .

این رباعی که بدا هتا سروده شده در حقیقت از استعداد عالی امیرخسرودرشاعری گواهی میدهد.

امیر خسرو نخستین آثار خودراباتخلص (سلطانی) میسرود به این تخلص وی در اولین دیوانش (تحفته الصغر) خیلی زیادبر میخوریم.

امیر خسرو در ز مینه های شعری،تاریخی ادبیات شناسی و نیز در مو ضو عموسیقی آثارزیادی نوشته است . در باره مقدارآثار شاعر نظریات گونا گونی وجود دارد .

براساس نو شته دو لتشاه سمر قندی (دیوان امر خسرو در افضلا جمع‌نتوانستند کرد.. سلطان سعید بایسنغر خان سعی‌و جهد بسیار نمود ودر جمع آوری سخنان‌امیر خسرو، و همانا یکصد و بیست هزار بیت جمع نموده وبعد از آن دو هزاربیت‌ازغزلیات خسرو جایی یافته که دردیوان اونبوده ـ دانسته است که جمع نمودن این اشعارامری متعذز الحصول وآرزو یی متعسرالـو صول است‌ترك نموده است).

اوبازهم در باره میرا ث ادبی شاعرمی گوید: (وامیر خسرو ودر یکی از رسایل خویش متذکر شده که‌اشعا رش کمتر ازپنج صد هزار امابیشتر از چهار صد هزار بیت میباشد).

نظر به نوشته عبدالرحمن جامی امیر خسرو ۹۹ کتاب تالیف نموده وبر اساس نوشته ادبیا ت شناس ایران بدیع الز مان خراسانی) هیچ یك ازشا عرا ن نتوا نسته برابر امیر خسرو بشعر زیاد ازخویش‌بجا بگذارد.)

درباره میرا ث ادبی شا عر در منابع‌دیگر نیز بااینگونه نظریات بر میخوریم .حقیقت امر اینست که امیر خسرو در تمام‌ژانرهای قابل‌ذکر شعر کلا سیك شر ق بایجاد ادبی دست زده و میرا ث ادبی بزر گی ازخودبجا گذاشته است.

نسخه های خطی آثار شا عر را که در دوره های مختلف استنتا خ گردیده میتوان درتمام کتابخانه ها ی بزرگ جهان بدست آورد. امابجرا ت میتوان گفت که اکثرنسخه های‌خطی کمیا ب‌قدیمی آثار او درکتابخانه های اتحادشوروی نگهداری میشود .

دیوانهای بزر گ شا عر درقطار میراث ادبی پرغنای اومو قع مهمی‌اشغال میکند. اساسا آثارلیریك شا عر(قصیده ، غزل، قطعه،ربا عی، ترجیع‌بند لغزد معمای او)در پنج‌دیوان وی تدوین یافته است این‌دیوانها بنام‌های (تحفته الصغر) (وسط الحیوة) ـ غرةالکمال) «بقیته النقیته »و«نهایته‌الکمال» شهرت دارند.

اشعاری که درین پنج دیوان گرد آورده شده، او را بمثابه شا عری لیریك(غزلسرا) شهرت جهانی بخشیده اند .

او،نخست از همه استاد غزل است.از همین‌لحاظ علیشیر نوایی او را در ردیف غزلسرا ی بی همتاـ حافظ شیرازی و ـ عبدالرحمن جامی قرار داده چنین داوری‌میکند

ترجمه:

ـ (سه‌تن در غز لسرایی چنان شیوه های برگزیده اند ..
که‌نمیتوان بهتر از آنان نظم سرود.)
ـ(یکی ساحر معجز بیان هند(یعنی‌امیر خسروم) است ...
که سوز وحالش دلدادگان را بگدازد.)
(ع،نوایی، خزا ین العمانی،جلد ٤ ،تاشکند، ۱۹٦۰ ص ۷۱۱)

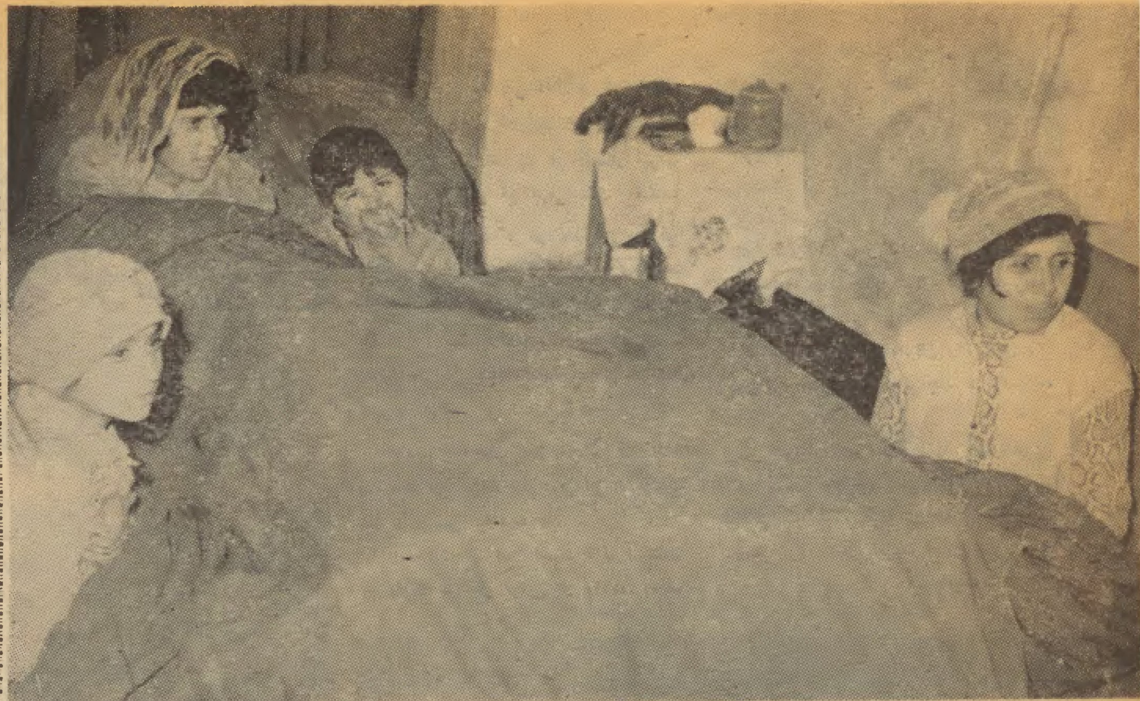
مبر هن‌است‌ک ه دربین ژانر های‌شعری، ژانر بسیار مرد می یعنی بسیارهومانستیك هماناغزل‌میباشد ، غزل در تاریخ ادبیات‌ما، اساسی ترین شکل لیریك است .

باقیدارد



زمستان گذ شت ، سالی پایان یافت وسال نوی آغازشده است در طلا یه سالی‌که امید واریم بره‌موطنان بیشتر مبار ك وواحت آفرین باشد نوا ستیم یادی از آخرین روز هایی سال پار واز ز مستان پر بر ف و ـ سنگین آن داشته باشیم تصاویر ی رابسه حیث نمونه زندگی یکعده از همشهر یا ن تقدیم کنیم وخا طرا تی را از مردمی نقل کنیم که ژوندو ن آ رزو مند است بیشتر انعکاسی از زندگی آنان را در صفحات‌خود داشته باشد.

روی این ملاحظه اینك را پور مختصری تقدیم میشود که‌نا مه‌نگار شهری ما قسم نمونه اززوایای مختلف زند گی در شهرکهنه برداشته است...



صندلی لذ ت خـواب آوری دارد وشب های سرد زمستان بزم آرا ی محفل میشود

قدم به قدم باژوندون

از شهر کهنه و خانه‌های چندین ساله‌اش دیدن کنید

ازشهر کهنه وخانه های چند ین سالـــه اش دیدن کنید.

شا مشده بود . آفتا بآ خرین شعا عش رادزدانه ازبالای با مبتی ها، دیوار های بلند کاهگلی ، خانه های که جفت جفت پهلوی هم چسپیده اند بر می چید .

کو چه های‌شهرکهنه کم کم هیا هووجوش وخروش خودرا از دست میداد وآرام میگرفت خانه های قطی مانند آخرین صدا ها رامی‌بلعید

و آهـــسته آهسته در لابلای تاریکـــــی نقره رنگ غر ق میشدند گو یی همه صداها وهلهله ها بدرو ن خانه های قطی مانندغرق شدندو فرو رفتند .

مردم همه تك تك درو ن خانه هاازتلاش روزانه فارغ ودر بین کلبه محقر خو یش ـ آرام گر فتند . شایدهم دیگر خسته شده ـ بودند ، خسته از صداها ی دور و نز دیـك خسته از .رفت و آمد سیل عظیم جمیعت و. در همین آوان ما هم بسوی دفتر براه‌افتادیم ناگهان تو جه ما را، مردیکه بانگاه خسته‌اش طفل خویش رابه‌آغوش‌محکم کشیده بود جلب کرد. دیدیم لحظه مترددد ماند .

زمانی به کوچه وگاهی طفل‌بیمارش نظرافگندو بعدباچشمان فرو ر فته اش که مو جی از ـ اندوه درآن‌طغیان داشت بسو ی کو چه ای‌پر پیچ‌وخم نگر یست نا گها ن سر ش‌رابسوی آسمان‌بلند کرد و چیز ی‌در دلش گفت ، بعد مایوسانه بد رو ن خانه اش شتافت‌ودروازه رابست.

ژوندون شما را برای او لین مر تبه‌بسوی این‌مردم دعو ت‌میکند.بسوی مرد میکه سالها است در کوچه هی تنگ و تاریك حیات‌بسر می‌برند چشمشا ن‌تاهنوز به‌زند گی امروزی آشنایی ندارد .از مبل و فرنیچر از سامان‌و لوازم‌زند گی امروز ازمر کز گر می و...در این کو چه ها‌وخانه ها اثری نیست. بلکه‌در عوض گلیم‌های کهنه و راه راه‌وپرده های‌پر پینه‌که‌به سختی از سردی هوا جلو گیری‌می کند منزل شانرا زینت داده است .صند لی چو بین بر ایشان رفیق زمستا نی‌ودورکننده‌ای گزند سوزنا ك سر ماست .

فقطبه این امید اند و به این منظورسربه بالین غریبانه ای خو یش می گذ ارند که چگونه فردا تلاش ها ی پی گیر و خستگی



تمثیلی از بهشت آغو ش ما در

بقیه از صفحه ۱۷

ای زن

آتشین که شعلهٔ آتش زنجیر را از پای او بر داشته، بسوی تو بال مـــــی گشاید؟

ای زن عطر آه های شما، فضا را برای ما عطر آگین تر می کندوقتیکه نفس بر میکشید، هوا را بـدرو ن سینه خود نمی برید، روح ما ست ، ای‌زن که همراه هر نفس پا به سینهٔ شما میگذارد.

زیرا، مرد که روزی، دنـبـال آ ن بو سه ایکه بر لبان تو نهاده شد، پا بهستی گذا رد و روزی قلب تـــو نخستین بستر او بود، هر گو نــــه فرا موش نمی تواند کرد که در کدا م آشیان دیده بروی جهان گشــــوده ونخستین جرقهٔ آتش زند گانی اواز کجا بر خا سته است. فرا مو ش‌نمی تواند کرد که چه شبها در آغو ش پر مهر تو خفته و چه بار هادیدگان کود کانهٔ خود را در زیر بو سه های پرنوازش توبرای خفتن به‌هم نهاده است.

اما اگر نگاه هر مـردی مشتا ق دیدار چهرهٔ تست، تنـها بـــرای‌آن نیست که لبخند تو فضا را عطرآگین می‌کند، برای آنست که سایه مژگان تودر زیر پرده سیاه این‌مـژده های فروهشته مسکن‌اندیشه هائیست که

ناپذیر خو یش را برای رفع احتیا جات ـ ضروری‌زند گی وادامه حیا ت بخور و نمیراز سرگیرند دراین نقاط نشانه ای ازمدی و ـ ماکسی نیست واصلا این تجمل پرستی‌هارااز الفبا بلد نیستند ویامو قع‌معرفت به آنها میسر نگردیده است .

وقتی به اولین کو چه ای از این‌کوچه‌ها داخل‌گردیدیم تو جه ما را پیر زنی به خود جلب‌کرد که عصا زنان از میان گل و لوش چسپنده عبور میکرد، کو چه سر پو شیده‌وپر ازنم‌وبوی بود .به او لین خانه داخل شدیم پیره‌زن ازعقب مانیز داخل این خانه گردید. حویلی چقور و کو چکی که مقدار زیادبرف آنراکو چکتر نشا ن میداد چند خانه شکسته رابه خود محکم گر فته بود . ازپیر زن ـ پر سیدم :

ـچندسال است که‌به این خانه زندگی‌می کنید؟

پیرز ن چشما ن کو چکش رابه خانه‌ها دورداددقیقانه آنرا بر انداز کرد و بعدچنین گفت:

ـ۱۷ سا ل‌است که مابه این خانه زندگی میکنیم،تقریبا ده نفراعضای‌فامیل ما ســت دوپسر م به خد مت عسکری رفته اند ویك پسرم دکاندار است .

پرسیدم:

ـحویلی شما چند خانه دارد ؟

مکثی کرد سر ش را پایین افگند ومن‌از موقع استفاده کرده چار گوشه ای حو یلی‌را نگریستم .چا هی تنگ دروسط حویلی میان برفهای سیاه پنهان شده‌بود آنطرفترطنابی‌بود ولباسهای شستگی با لایش دیده میشد ـ دیوریکه مقابل ماقرار داشت به مثل ماری دهن باز کرده بود پنداشتی همین اکنون‌آدمی رابکام خویش فرود میبرد ناگهان پیرزن‌گفت:

ـحویلی مادو خانه‌نشمین دارد ،یك مطبـخ ویك چوب‌خانه وافزود : مجبور یست‌چه‌باید کرد:

از پیر زن خداحافظی کردیم وبسوی کوچه های‌دیگر رفتیم آنجا که‌دیوار هاازاثرگذشت زمان کج‌و معو ج شده بودند .

از دالان‌های سر پوشیده آن که نیم فرو ریخته و شکسته ونیم دیگر توسط پایه ای معلق مانده گذ شتیم به یکی از خانه هـا



خانمیکه نبیره اش در کنار او ست ۱۲ سال دارد میگوید : همه درکنارهم زندگی خوش وراحتی داریم

داخل شدیم . درو ن حو یلی نسبتا پاك‌بود در یکی ازخانه ها صند لی بزرگی دیده‌میشد یکی ازپته های صند لی پیر مردی نورانی‌و خوش سیما، سرگرم‌تلاوت قران مجیدبود.اوبی نیازازهمه چیزوفارغ از تشویش هال‌و منال دنیا مشغول نیایش وراز ونیاز با آفر یدگار بود.

یکتن‌ازصاحبان خانه مارابطر فـزینه های رهنمایی کرد، به‌یکی ازخانه‌ها که صندلـی بزرگی دروسطش‌دیده میشد داخل شد یـم. قاب عکسی دیوار خانه را ز ینت‌داده بود، پرده‌های مستعمل به‌ارسی نیم شکسته کشیده شده‌و گلیم کهنه اتاق را پوشانیده بود.بعداز عکاسی ازاین‌منزل برآمدیم. بطرف ریکاخانه‌و خرابات‌روان‌شدیم .رفتیم ورفتیم وسا یـل نقلیه وترانسپور ت دراین نقاط دیده نمیشد. کوچه‌هاپر ازبر ف‌که‌حتی دروازه هارا پنهان میساخت. همه آن ها از مشکلا ت ز مستان شکایت داشتند از نبـودن آب ونل آب‌شکوه‌می کردند یکی ازآن هابلند بلند میگفت:

ـماازجا های‌دوربرای گرفتن آب می‌آیـم، خانه های ما چاه ندارد ،.

بقیه درصفحهٔ ۱٦



پخت‌وپز در چنین مطبخ ها آنهم د رزمستانها گوارا نمی افتد

روح ما به هوا آنها بال میگشاید.

تنها برای آن شعا عی نیست که از گیسوان تو بر اندام سیمینـت میلغزده و تنها بخا طر اینها نیست‌که مردان جهان در تمنای تواند. بر ای آن است که خداوند ترا، ای آفریده زیبا، از روز ازل کانون فرو زا ن جمله آتشها و شعله های طبیعـت قرار داد ووجودت را تجلی گاه هــر عشق پنهان کرد، برای آنست کــه همهٔ هو سها و همهٔ لذات، همه‌شوق ها و هیجانها باید یا از راه انــدا م زیبای تو، یا از راه روح لطیف تـو بما بر سند، همچنانکه هر فرو غـی باید ز جانب افلاك بر ما بتابد!

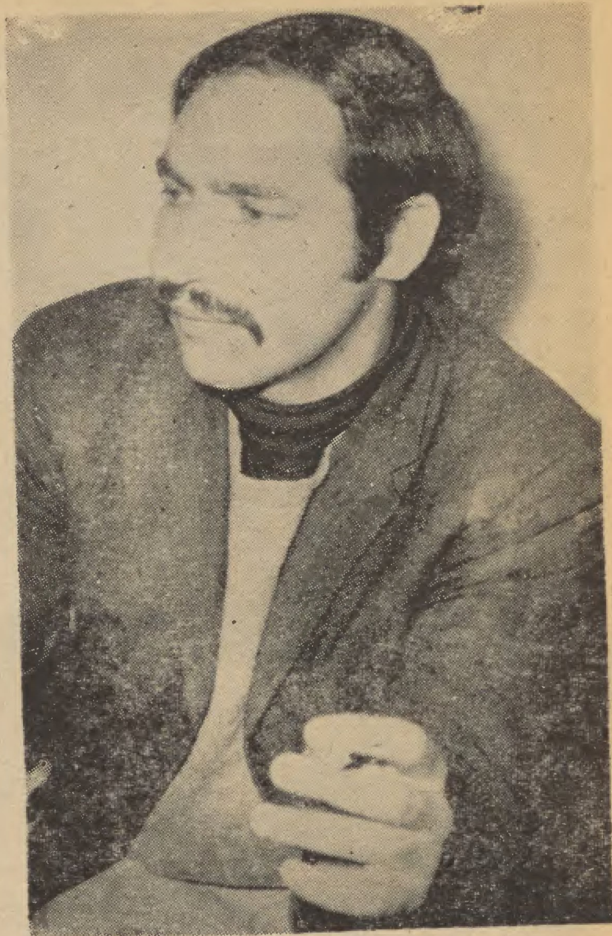
این شعله آسمان که سینه توازآن آگنده است، برای افرو ختن‌وحرارت بخشیدن جهان دو نوع اشعهٔ حیا ت بخش دارد: یا شعاع آن همه آتشی‌را که دردل دارد بیك دل‌تمرکز میدهد وآنوقت «عشق» پدید می آید. کــه هر مردی را تا مقام لایتناهی بالامیبره یااین شعله ها را برهمه جامی‌پراگند وآنو قت «مادر» پا بهستی می گذا رد تا کام کود کی را که سر بر سینهٔ تو نهاده است چون غزا لی کــه از چشمهٔ زندگی آب نو شد از شیرهٔ حیات آگنده کند، یا نـو پسری ر ا بدست تو تعلیم الفبا دهدوانـگشتان ظریفش را برای نو شتن در رو ی کاغذ رهبری کند.

وقتی که تو مظهر عشق نبا شی حتمن مظهر امید و محبت مادرانه‌ای. یتیمان سر بدا مان تو می نهند و مستمندان برای فرا مو ش کر دن غم خود دز دانه بسوی تو مینگرند.

ای‌زن! پیر سا لخورده در پا ی‌تو می نشیند تا از گر می آفتاب‌وجودت جان‌گیرد.

بقیه درصفحه۱٦

ددری او پشتوژبو



مثلا په‌ټولنه کی‌د کروند گرو دطبقی
دژوند حالت، دلوړو طبقو په نسبـت
ریالیست دیوه‌تن ژوند پخپلی لیکنی

کی داسی ترسیموی چی دکروندگرو
هغه ټول زیار زحمتونه، انگیرنـی،
دژوند حالت ، . وړو طبقو په نسبت

دهغوی دریغ اوداسی‌نور ټول خواص
یی‌پکی‌وښودل‌شی یوریالیست‌لیکوال
دامکلفیت او مسؤلیت لری چی‌دخپلی
ټولنی دژوندیو ،فعالو او مبـــارزو
عناصرو ځخه‌خپل‌د داستان قهرمانان
وټاکی، نه‌هغه کسان چی مړه، بـــی
تحرکه، غیر فعال، منحط اوله مینځه
تلوونکی دی. دلته نولازمی بریښی
چی‌یو ریالیست لیکوال په تمامه‌معنی
خپله ټولنه خپل ولس او خپل خلك
وپیژنی، دهغوی دژوند ځرنگوالـی
ځانته معلوم کړی اوبیا وروسته تر
دی‌هغه دخپلو څیړنو او مطالعو پـه
نتیجه کی داځانته جوته کړی چـــی
ټولنه دچاپخوا ده، اود ټولنی جوړ-
ونکی اوډیر فعال خلك کوم دی، هغه
وخت نوبیا کولی شی چی‌د خپلـــی
ټولنی له‌فعالی طبقی ځخه دخپـــل
داستان قهرمانان وټاکی اود هغــوی
دلار ښوونی لپاره دهغوی دژوندانـه
واقعی ځیری پخپلو لیکنو کی‌منعکسی
کړی، اودا محسوسه شی چی‌لیکوال
به‌د خپلی ټولنی دخلکو لپاره خدمت

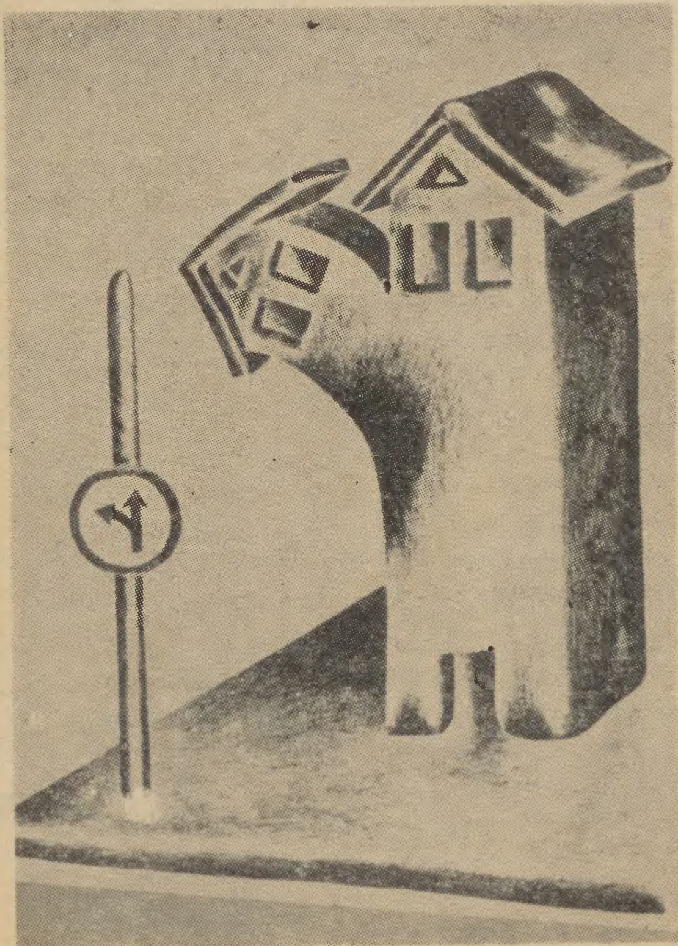
اولار ښوونه کوی او همدا رازټولنه
به‌دلیکوال لپاره ،ځکه دلیکوال‌هستی
دولس هستی ده‌او همدا زاز دولس
هستی دلیکوال غنااو پایښت دی.

یو ریالیست لیکوال دخپلو خلکو
په وړاندی تعهد لری، دهغو خلکـو
چی واقعی زیار او زحمت گالی خـو
پخپلو غښتلو متو ټولنه په وړا ندی
خوځوی او آبادوی یی.

-اوس نوکه لږ څه دوړو کیسوپه شکل اومحتوی وغږیږی نو بده به‌نه وی ښتگه؟!

-ډیره ښه ده، په‌دی برخه کـی
باید ووایم‌چی فورم او محتوی دواړه
په‌کیسی کی له‌لازمی عناصرو ځخـه
بلل کیدای شی‌ی اوپه یو کیسی کی
شکل اومحتوی باید دیوبل سره یـو
ټاکلی اومنطقی حدو لری ،فورم زما
په‌نظر دداستان خوند، کیف او حدود
تعینوی خو محتوی دداستان اصلی
غناشمیرله کیږی چی همدا محتوی
به‌داسی وی‌چی خلکو ته پکار ورشی

نور بیا



دهن کجی به اشاره ترا فیکـــی‌است یا ابتکار مهندس تعمیر ؟

شبنم و نسیم

نشین ای شمع
که‌حکم آ سمان
اینست اگر سازی و گر سو زی

بعد ها این شعر رفیق تنها یـی
ومو نس شب های طو لانی شبنم‌شد
وآنرا به آهنگ مخصو صی میخواند
وبا نیروی مر مو زی به نسیم‌میرساند
واشك بر چشما نش می آورد،عاشق
ومعشوق بخا طر یك دیگر می‌سوختند
ومی سا ختند...

هفت سال بد ینگو نه گذ شت،
درین مدت یکروز هم نسیم را در بلخ
و شبنم را در غور کسی بی اشـــك
داغ و نگاه سرد ندید...

درپایان سال هفتم و قتی نسیـــم
باهفت هزار صکه نقره باز گشست
شبنم فروغ و شا دابی خود رااز کف
داده بود، مرض خا نمانسوز ســـل
در بنیا دش رخنه کرده و بر چهر ۀ
چون برگ گلش صرصر مـــرگ
وخزان زندگی سایه افگنده بود ...
کدخدا ،سیمناب رااز نسیم گر فت
و شبنم را بازر عیا ریکه سل برسر
و صورتش نثار میکرد به او سپرد...
هردو پی علاج آواره شدند... سالها
رفت واز شبنم و نسیم خبری نیا مد،
معلوم نشد روز گار با این دودلداده‌چه
معامله کرد... از آنان فقط نامی باقی
ماند که درهربهاربانسیمی که ازدامنه
های گل اندود می خیزد و وادی‌غوررا
عطر آگین می سازد و با شبنمی که
هر سحر ی برگل‌هامی در خشـــد
وکشتزار ها را طراوت می بخشددر
خاطره ها زنده می شود...



باباز شدن دروازه های مکاتب دروازهٔ زندانها بسته می شود



یکی از صنوف مکاتب محلی درولایات شمال کشور

فرزندان ما اکنون در پرتو توجهات نظام نو از مزایای تعلیمات عصری و مترقی بهره مند می شوند

از شترن

مترجم سید فقیر علوی

مردی بر فراز ابرها

یك سرمایدار امریکایی میخواهد ذریعه بالون از فراز اتلانتیك عبور کند

شخصی که مادر مورد او صحبت میکنیم در طنجه عمارتی دارد ودرنور ماندی مالک قصر بزرگسیت ، آثار روبنز نقاش معروف راجمع آوری میکند وبرای کار به دفتر ش گاهی باموتر کادیلاك میرود و گاهی هم از بایسکل استفاده میکند.

وقتی خانه باشد با سربازان ریخته گی و باکشتیهای طفلانه خود را مشغول میگرداند، اینک اکنون تصمیم گرفته است با بالـون ازفراز بحر اتلانتیك عبور کند ،عبور ازفراز اتلانتیك تاکنون ازجمله رویاهای دیرین هوا نوردان بوده است ، زیرا تاکنون هیچیکی‌از هوا خواهان این کار بدین کار توفیق‌نیافته است مخصوصا دواز مونیکه بناکامی منجر گردیده درین سلسله بیشتر جالب توجه شمرده میشود :یکی درماه فبروری سال گذشته یك افسر امریکایی بنام توماس کات بابالون بهوا صعود کرد ولی به استقا مت جنوب غرب دراطراف جزایر کناری از نظر ناپدید گردید وحادثه دومی در ماه آگست سال گذشته اتفاق افتاد به این ترتیب که بالون روبرت برگر امریکایی فقط یك یـك ساعت بعد از پر واز منفجر گردیدو طرحش بناکامی انجامید اما این سرمایـدار امریکایی که فوربیس نام دارد تصمیم‌جدی‌گرفته ومعتقد است که بامصرف مقداری پول و تدابیر امنیتی باتطبیق چندین طرح امکا ن پذیر خواهد بود، همین حالا درپروژه‌نامبرده که نهصد هزار دالر خرج خوا هد برداشت و عدهٔ زیادی از کار شناسان هوانوردی کار میکنند که ازنظر امتیازات مادی بعضا با متخصصین نا سا میتوانـد همسری کنند، وبالون وی انچنان غامض وپیچیده ساختـه شده که با بالونهای معمولی گذشته بهیـچ گونه قابل مقایسه نمیباشد ، زیرا بالونهای معمولی عبارت ازیك محفظه ویك خریطـه محتوی گاز هیلوم می باشد درحالی که‌این زیرا کپسول مدور فوریس مانند یك قمر بالون بیشتر باطرحهای ناسا برابری میکند مصنوعی بکمك دوازده بالون دیگردرهوامعلق است.

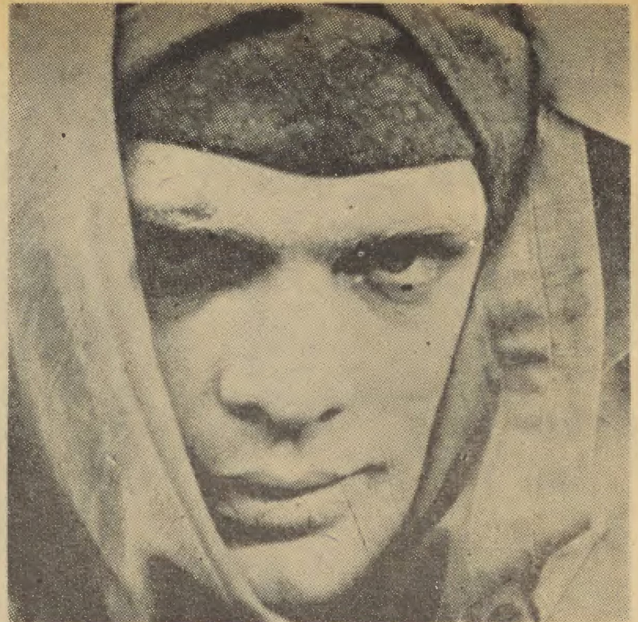
قطر کپسول ۵۰ر۲ متر می آید وارتفاع جناحی بالون به ۱۳۰ متر بالغ میگردد ،درین بالون خود فوربیس بایك معاون پیلوت‌سفر خواهند کرد.

قرار است بالون موصوف بتاریخ۳ دسمبر از پـایگاه نظامی ال تـور وواقـع کالیفور نیا بهوا بلند شود واگر کار هـا مطابق نقشه پیش برود نخست بالون‌دوازده کیلو متر صعود خواهد کرد تااینکه به‌جیت ستریم برسد ،جت ستریم بالون موصو ف رااز جانب غرب به استقامت شرق به‌سرعت سه‌صد کیلو متر فیساعت برفراز اتلانتیك پیش خواهد راند . گولف ستریم هوانوردان جسور را ۴۸ ساعت تما م‌بر فرازز امریکا وبعد هفت روز دیگر بر فراز اتلا نتیك به جلو خواهد راند ، آنچه این ماجرا جو را باسایر ماجرا جویان امتیاز میبخشد اینست که متعاقب پرواز بالون ازطریق رادیـو وقمر مصنوعی بنام سینکر ونوس با مر کز کنترول فوربیس واقع نیویارك تماس بـر قرار خواهند کرد در حالیکه یك طیاره دی سی نفر درنزدیکی بالون مرتبا در پرواز خواهد بود واز جـریان کار وسر نشینان بالون اطلاعاتی بدست خواهد آورد وبعـدا خبرهای مربوط به‌آن به اطلاع‌جها نیان‌خواهد رساند زیرا فور بیس آرزو دارد که هـردم جهان از انکشافات کار وی همیشه آگـاه باشند .

نامبرده کمال توقع دارد که در جزیـره آیسلند رانده نخواهد شد ودر آنجا او بـا همسفرش منجر نخواهند گردید همچنان احتیاط لازمه رابکار برده تـادرسه کنجی- فلوریدا کیوبا وبرمودا‌که همیشه سفا ین تجارتی درآنجا گرفتار طوفان‌بحری شده‌واکثر ازبین رفته اند گیر نیفتند .

جالب این است که نقطه فرود آمدن این

بقیه درصفحه ۲۱



یوگوسلاوی بنام (درعلت مرگ‌را تذکارنده) می‌پذیرد ودرآن نقش یك نازی را بازی‌میکند او بادرخشش دراین فلم‌که پرده از روزهای مرگ وزندگی ملت هابر می دارد، ظا هـر میشود اودر اینجا مانند اینکه نقابی بـر چهره اش رذه‌باشداحسا سات خشن‌یك‌نازی‌را بروی پرده می آورد.

خصلت روانی خلاقه آواز یك فلم تا فـلم دیگر رشد می‌یابد. اکنون دولت‌یوگوسلاویا اورا برای بازی درفلم (نبرد در رود خانـه نرتوا) دعوت کرده است تانقش یك رهبر مبارزان رابازی نماید. اوبا هنرمندان ،بنامی چون ورسن ویللس کورت جرگنس وسرگی بندر چوك وهنر مندان ایتالیا سیلـوا ی کوشین نقش بازی کرده است .

مصروفیت هایش درفلم‌او را واداشته ،تا سفری به کوبا، دنمارك وافغانستان نما ید بزودی اوفلم مشترك جاپانی - شوروی را بنام (مسکو ،عشق من) تمام خواهد کرد.



ویدو در فلم «گورستان شیر»



درفلم «علت مر گ راتذکارنـده»

قصه از غصه‌ها

خواهر عزیز:

زند گی در هر گا می چنین تصویرهای‌را درمقابل آدمی قرار مید هد چه لذت‌آوراست که‌باعزم متین واستوار به جنگ این تصویر هاکه‌نا ملا یما ت زند گی رادرخود نقش دارند بشتابیم و پاره اش کنیم کو ششن‌نه کنید‌که‌بلاها بر شما غالب آیند وحلقه‌اش‌هر روزبرشما تنگ و تنگتر گردد .بهتر است موضوع رایکبار دیگر به پدر تان یاد آور شوید مطمینا ازاین عمل پشیمان خواهدشد ودرغیر آن قانو ن میتواند شما را از چنگ این‌بلابرهاند .

به امید موفقیت

مصاحبه کننده فاطمه ضیا می

شطرنج

محك نیروی فکر و اندیشه



سید حمیدالله با کپ قهر مانیش

لحظات پر هیجانی سپری میشود قلبها بشدت می تپد تا دریابند چه کسی موفق بدریافت مقام قهر مانی میشود . سا لون ـ هوتل مترو پو ل مملو از علاقمندا ن مسابقه است علاقمندانیکه با اشتیاق تمام آخر ین مراحل بازی رانظاره میکنند بازیکه پایان ـ دوره مسابقات شطرنج را اعلان میکند دریک گوشه سالون برای آخرین بار بساطه بازی هموار شده در گوشه دیگر حکم نمرات بازی کنان رامحاسبه میکنند لحظات انتظار بپایان میرسد. وافتخار مقام اول بازی شطرنج به شخصی تعلق میگیرد که برای علا قمندان سطرنج چهره شنا خته شده است .

نامش سید حمیدالله است و فضلی تخلص میکند.

قبل ازاینکه سو الاتم را از ایشان طالب پاسخی شوم بی مورد نخواهد بود اگر اندکی درمورد مشخصا ت خودش صحبت کنیم.

چهره گندمی دارد و چشمان پر فروغش نمایانگر یك زند گی باسعادت است .قد متوسط دارد مو های سر ش از گردش ایام بکلی به سفیدی گراییده است واز ۴۳ سال به اینطر ف به بازی شطرنج علاقمند شده است.

ـ تاحال در بیست مسابقه اشترا ك نموده که درهشت مسابقه مقام قهر مانی نصیبش ـ گردیده ودر سایر مسابقا ت مقام های بین دوم وچهارم رابدست آورده است .

سید حمیدالله فضلی به اثر تشویق کاکایش که خود قهر مان شطرنج بود بازی سطرنج راآمو خت وبه اثر ر هنمایی او بدین مقام رسید وقتی ازوی پیرامو ن نخستین مسابقا تش سوال نمودم گفت :

اولین مسابقه ام درسا ل ۱۳۲۶ برگذ ار شدکه درآن لقب قهر مانی را کمایی نمودم همچنان در مسابقاتی که بین سنوا ت ۱۳۲۸ و۱۳۳۸ در شهر مزار شریف به مناسبت تجلیل از جشن استقلال بر گذ ار گردید ـ اشتراك نمودم در طو ل اینسال ها در ولایت بلخ مقام قهرمانی رانصیب گردیم. زمانی هم که درولایت هرات مصرو فیت داشتم در ـ مسابقاتی که عده زیادی از سطرنج با زان سابقه دار در آن حصه می گرفتند لقب قهرمانی را کمایی نموده ام مگر در مسابقات ایکه در ۱۳۵۰ از طرف انستیتوت پو لی ـ تخنیك دایر گردیده بود حایز درجه سوم شدم.

شاغلی فضلی که در تور نمنت آزاد ـ سطرنج که برای نخستین با ر از طرف ریاست المپیك در هوتل مترو پول برگذار گردید توانست با مهار ت خاص در بین بیست و شش نفر سطرنج باز سابقه دار مقام قهرمانی سطرنج سال را بدست بیاورم و بحیث قهرمان شناخته شوم .

از او میپرسم ازنظر شما جا لبترین ـ مسابقه ایکه تاحال انجام داد ه اید کدام خواهد بود؟

لبخند ملیحی بر چهره گند می اش درخشیده وگفت:

مسابقه ایکه از طر ف ریاست المپیك برگذار گردید.

ـ یعنی مسا بقیکه در آن با محمد اسلم



لحظات هیجانی سپری میشود ،قلبها بشدت می تپد تا در یابند چه کسی موفق بدریافت مقام قهرمانی میشود .

باسیار فهرما ن جام ۲۶ سرطان ۱۳۵۳مقابل شدم ودر دو مین دور مسابقا ت او مغلـوب شد.

می پرسم در مسابقه ایکه با سعد ا لدین شپون انجام دادید در نخستین لحظات خودتانرا درمقابل وی باخطر میدید وبعد ها..

باز هم حرفمراقطع کردو گفت .سعدالدین شپون از جمله سطرنج بازان بنام است که‌با میتودهای جدید بازی سطرنج تا اندازه زیاد آشنایی دارد ولی درك چالهای های حریفو طرح‌پلان جدید برای مغلو بسا ختن و ی برایم کار مشکلی نبود که درنتیجه‌با حرکات دقیق بعدی مسابقد را مساویانه پایا ندادیم.

شمااز‌طرح پلان نام گر فتید آیادرجریان مسابقه ازپلانهای‌قبلی برای مغلو ب سا ختن حریف استفاده میکنید ویا پلان جدیدی - مطرح میسازید؟

پلانهای مـن در جـریان بـازی نـظر به حرکات مهره های حریف پایه گذ اری مـــی گردد.

شما آرزو مند آن هستید تاباز هم د ر - مسابقات اشتراك نماید البته من تاز مانی‌در چنین مسابقات اشترا ك می نمایم که اطمینان حاصل کنم‌جوانان با استعداد در این رشته برای مسابقات حاضر و آماده می باشدوبرای کسب‌افتخاردراین بازی باستانی تلاش‌خواهم کرد.

سید حمیدا لله در حالیکه بر گذ اری - مسابقه سطرنج را از طر ف ریاست ا لمپیك ستود دایر نمود ن اینگونه تور نمنت‌هارا - مفید خواند واظهار داشت امید وارم درآینده نزدیك بابرگذ اری این تور نمنت ها ز مینه سهم گیری جوانان‌سطرنج باز مادر مسابقات خارج‌نیز مساعد گردد.

صحبت ما با بنا غلی فضلی به همین‌جـــا پایان یا فت اینك نتیجه مسابقا ت ا خیر شطرنج:



بناغلی وحید اعتمادی رئیس المپیك بایك‌عده از سطرنج بازان

سید حمیدالله فضلی با گر فتن هشت‌و نیم‌نمره حایز مقام او ل وقهر مان شطرنـــج سال ۱۳۵۳ و بنا غلی محمد شریف باداشتن هفت‌ونیم نمره حایز مقا مدوم بنا غلو سید امین الله امین وعبدالله هراتی هرکدام بـــا داشتن شش ونیم نمره مقا مسو م را حایز شدند.

درصنف جدید الشمو لان بنا غلو غـــلام حضرت باداشتن هشت نمره مقام اول محمد اعظم امین مقام دوم وعزیز الله مجددی مقام سوم را بدست آوردند در پایان تور نمنت‌از طرف ریاست المپیك برای بیست نفر از - اشتراك کنندگان گرو پ جدید الشمو لان که‌حایز شش نمره‌بودند تصدیق نامه های گروپ چا رم بین المللی توزیع گردید .

بقیه صفحهٔ ۳۱

شاعربزرگ

غزل از ایجادهای مردم به ادبیات‌راه‌یافت ودرآثارنماینده بزرگ ادبیا ت کلا سیك - فارسی -دری - رود کی ،به شکل گر فتن آغاز نموده. اما درآن روز گار شرایط‌تاریخی برای ارتقای این شکل افاده عز یزترین‌و رقیقترین احساسا ت قلب آدمی،به درجه‌یك ژانر مستقل ،تکا مل نکرده بودبعدا ایـــــن شرایط در دایره‌دولتها ی‌فیودالی درجریان ترقی‌شهر ها، را هیابی اندیشه های هنر مندان نسبتا آزاد شهر در شعر ، شورش های‌مردم ودر جریا ن مبارزه بخاطر آ زادی شخصیت انسان ، شکل گرفت اینکه‌غزل‌در ادبیات‌ما باایجاد های سعدی (۱۲۹۱-۱۲۰۳) و امیر خسرو که تقریبا دریك زمان میزیستند بمراحل نسج خود میرسید وبه سطح یك‌ژانر مستقل ارتقا یافت ،یك امرسلم است .

ژانر غزل باز هم‌در آثارحافظ(۱۳۸۹-۱۳۰۰) کمال خجندی (متو فی درسا ل ۱۳۹۰) و - علیشیرنوایی ،گامها ی دیگری در جهـــت تکامل نهاد .

اماخد متی که معاصر کو چك سعدی-امیر خسرو، در رشد وتکا مل غزل انجام‌داد،به عقیده ما کمتر از خد مت سعدی درین‌راه‌نمی باشد. اولااقل حلقه مستحکم زنجیری است که ایجاد های حافظ وسعدی رابهم پیوند میدهد.

این تصادفی نیست که علیشیر نو ایی هنگام گفتگو پیرامون اسـلاف خویش د ر غزلسرایی، نام خسرو راذکر میکند نه‌نام سعدی‌را.

غزلیات خسرو از حیث احتوای تمثالهای بدیع شگفت انگیز ، مجاز ها تشبهات ونکات لطیف، خیلی پر غنااست اودرباره احساسات لطیف‌ورقیق قلب آدمی، در دوآلام قلو ب عشاق، خواسته های ژرف و آرزو های - شیرین انسان به مها رت و چیره دستی‌قلم فرسایی میکند.

نوایی که مهار ت امیر خسرو رادرترنم عشق بهایی بس بلند قایل میشود درباره‌او چنین میگوید.

ترجمه: از جمله پاکبازان پیشین اهل‌عشق ونظم طرا زان وافسانه پردازان اهل شوق ونیاز، یکی هم بیشتر نظم را غضنفر و - آتشکده درد عشق راسمندر ووادی ذوق‌وحال راپاکرو، امیر خسرو دهلوی است‌که‌باپاك نفس گفتار وبا الفاظ پر از معانی‌اشعارخویش درمیان اهل عشق غوغا ودر فضای وجدوحال علالا افگنده است) (ع.نوایی(محبـــوب القلوب‌جلد ۱۳،ص ۴۲)

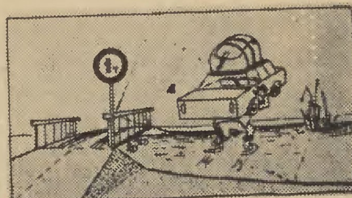
امیر خسرو در عرضه حماسه سر ایی‌نیز قلمفر سا یی کردو داستا نهای زیادی‌بوجود آورددریك قسمت این داستانها آ ن و قایع تاریخی تصویرمیگردد که‌شاعر بچشم‌دیدمو خودشخصادر آنها اشتراك ورزیده است. - متخصصان مجمو ع این داستا نهارا(مثنویات تاریخی) نامیده اند.

(ادامه دارد)





مامان ـ بچه همسایه‌میگفت این مانندپاپاست راست‌است؟



مثالی از
گاهی زین به‌پشت و گاهی پشت به زین

صبر تلخ است ولی بر شیرین دارد

جوانی برای خوا ستگاری دختر ی به خانه اونزد پدرش رفت .

پدر دختر که مرد ثرو تمند پیری بود گفت :

ـ بدون تشر یفات بشما باید بگویم که : اگر به طمع اموال من میخوا هید دختـــرم را بگیرید ، باید بدا نید که حتی یك شاهی باو نمی‌رسد ، مگر بعد از آن کـــه بمیرم !

جوان گفت :

ـ جناب ، این مهم نیست.چون من حاضر م دو ، ســه سالی هم صبر کنم !

کشف

تو از کجا فهمیدی که تعدا د زیادی از دختر ان این شهـر مایل به از دواج نیستند ؟
چون من از آنهاخواستگاری کرده ام !

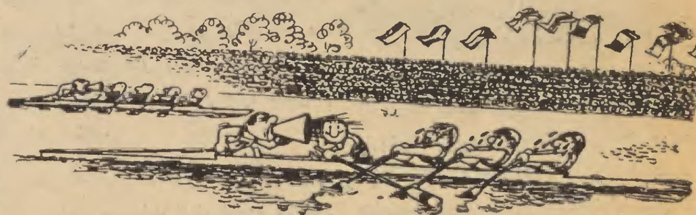


بدون شرح

خودکشی قرن کیها ن

آلبرت شرح نا کامی خودرا در عشق به رفیق خود شر ح میداد و می گفت :

ـ ... بالاخره چون از جلب موا فقت پدر ماری مایو سی شدم ، من و او تصمیم گرفتیم خود را در رود خانه غرق کنیم و دست از خوشی ها و آلا م زندگی بشوییم ، به همین‌قصد یك شب سرد زمستانی به‌روی پل آمدیم و پس از این کـه یك دیگر را درآغوش فشردیم ماری از بالای پل خود را بـه رود خانه اندا خت و من ... و من بلا فاصله یخن بالا پوشی خود را بالا کشیدم ، چـون واقعا هوا خیلی سرد بود !



بدون شرح



بدون شرح

بقیه صفحه ۲۵

طیارات آریانا

وتخفیف برای مسافران داخلی ، چقدرقایل شده اید؟

اینبار ښاغلی علی سرور، مدیر تبلیغات آن موسسه جواب میدهد. وی‌میگوید :

ـ البته بلند رفتن نرخ تیل در حدودسه صدفیصد ،برنرخ تمام کمپنی های هوایی تاثیر انداخت وموسسه آریانا نیز ، تدریجا متاثر گردید، فعلا صرف در حدود سی‌فیصد قیمت های معینهٔ آریانا افغان هوایی شرکت بلند رفته است.

دربارهٔ قسمت دوم پرسش تان بایدبگویم که‌به اساس هدایت دولت ،برای افغان‌هایی که‌به شهر های اروپایی سفر می کنند در قیمت تکت شان ٤۰ فیصد نسبت به نرخ بین المللی ،تنزیل قایل گردیده ایم واین تخفیف برای استادان پوهنتون ومحصلان به ۵۰ فیصد میرسد.

وی علاوه میکند:

ـ همچنان به اساس هدایت دولت،آریانا تجویز گرفت ،تاکرایهٔ رفت وآمد بین کابل نیویارك ونیویارك کابل ،بصورت‌استثنایی ۷٦۳ دالر باشد، این تکت های دوطر فه حداقل ١٤ روز وحداکثر ٤ماه مدار اعتبار می‌باشد ، البته مسافران ازکابل تالندن یا فرانکفورت وباز گشت ذریعهٔ بوئینگ ها ی آریانا واز لندن وفرانکفورت تا نیویارك و بازگشت توسط طیارات دیگر کمپنی ها، بدون وقفه پرواز می نمایند.

ازسهم گیری آریانا، در معرفی‌افغانستان به خارج وخارجیان می پرسم

ښاغلی سرور ،میگوید:

ـموسسه آریانا افغان هوایی شر کت بدون شك درمعرفی کشور مانقش بسیار فعالی درخارج داشته است ،بیرق ملی جمهوری دربالای طیارات آریانا نقش شده‌و درهمه شهرهای دنیا می‌رود، بروکشور هاو پوسترهای رنگارنگ ،از مناظر زیبای کشور پوستکارت ها، جنتری وامثال آن ،فعا لیت هایی است ،که‌آریانا برای معرفی افغانستان به جهان وجهانیان انجام داده‌است، جنتری های ماکه چندسال قبل عکس البسه های محلی افغانستان درآن‌نشر شده بود، ازطرف خارجیان سخت استقبال گردید، به همین ترتیب مناظر ،گلها،حیوانات وامسال صنایع دستی افغانستان راتوسط جنتری های خویش به‌مردم معرفی نموده‌ایم ، دفاتر آریانا در شهر های خارج ،خود سهم گیری دیگراین موسسه درمعرفی افغانستان است .

ښاغلی علی سرور ، درمورد پروگرام‌های انکشافی آریانا، میگوید:

ـ درنظر داریم ،تاپس از مطالعه خطو ط پرواز طیارات آریانا را تاکویت، پیکنگ، کتمندو ،بنکاك وجاپان نیز توسعه بخشیم.

در اخیر ازمدیر تبلیغات آریانامیخوا هم تادربارهٔ تاریخچه این موسسه نیز کمی روشنی اندازد، وی میگوید:

ـ بیست سال قبل ،اوانیکه قاید ملی ما ښاغلی محمد داؤد ،زمام امور صدارت را به عهده داشتند ،بحیث یگانه موسسه هوا یی کشور تاسیس گردید. چون درآن زمان‌تهیهٔ پرسونلی که بتواند امور مربوط هوا نوردی راپیش ببرد. خالی از اشکال نبود ، عملهٔ پرواز مابه چندنفر پیلوت ،معاون پیلوت و انجنیر مخابرهٔ هندی محدود می شد،طیارات آریانا درآغاز سه طیارهٔ دی ،سی ـ ۳ داکو تاکه هریك گنجایش ۲۸ نفر مسافرراداشت بود.

نخستین پرواز آریانا به داخل کشور ، بسوی مزارشریف ،کندهار وهرات بود که در برج ثور سال ١۳۳٤ ـ آغاز یافت. سرمایهٔ شرکت درآن زمان ٤۹ فیصد از اندیمار و۵١ فیصد از افغانستان بود،

موسسه هوایی ملکی درراه‌انکشاف آریانا کمك نمود وبعدا دآریانا افغان هوایی‌شرکت یك طیارهٔ دوماشینه دیگر و دوطیارهٔ چهار ماشینه دی سی ٤ وبعدها دوطیاره دی سی ٦ را تهیه دید.

وی علاوه ‌میکند:

ـ درسال ١۳۳۵ به مقصد بمیان آمدن یك سیستم حمل ونقل عصری قرار دادی با همکاری بین المللی امریکا با شرکت پان امریکن به امضا رسید.

آریانا آهسته آهسته انکشاف یافته و ـ پرسونل افغانی راتربیه نمود .نخستین بار درسال ١۳۳۸ سه دختر افغان ،به‌مهمانداری طیارات این موسسه پرداختند.

بالاخره درسال ١۳٤۷ یك طیارهٔ بوئینگ ۷۲۷ خریداری نمود .، درسال ١۳٤۸ طیاره بوئینگ دیگری به آریانا تسلیم داده شدو درسال ١۳۵۰ تعداد طیارات بوئینگ آریانا به دوعدد رسید وبعدا یك طیاره عصری بوئینگ ۷۲۰ نیز تهیه و خریداری گرد.

وی دراخیر می‌گوید:

ـ خوشبختانه امروز همه فعالیت ها ی آریانا توسط انجنیران متخصصین ومامورین خود افغانستان اداره می شود.

در شماره های دیگر ،ماپای صحبت پیلوتان ،مردانی که درهوا زندگی می کنند باهوا درنبرد اندو خاطرات شیرینی دارند، می نشینم وشمارا ،بالحظه به لحظه پرواز، آشنا می سازیم،

بقیه صفحه ۹

بهارحرکت

تخم‌وباریك ترین‌نهال بی‌ثمربماند.. چیزیراکه بسیار لازم داریم عبارت است از امو ر از ذیل :

١ـ خوش بینی که بدبینی مرادف است‌به عقم وناکامی .

۲ـ اعتماد بخدا وبخود .

۳ـ محبت که‌ضد آن بغض است وبغض مبغوض ترین کلمات اجتماعی‌است .

٤ـ اتفاق که ضدآن خلاف ونفاق وشقاق است‌وخود این الفاظ مکروه‌رامی‌شناسید.

۵ـ تواضع که‌ضد آن کبر و عجب‌وخود بینی وخود خواهی وپررویی‌است.

٦ـ وطندوستی که‌ضدآن خودخواهی است وهمیشه خودخواهی عنصری بوده است که بمقابل دوستی ودیگر فضایل اجتماعی قیا م نموده است.

بیائید که‌درین بهار قدمی درراه پیرایه بباغ خود بنهیم ومردانه وار بکو شیم.

به‌شبستان چه‌میکنی به‌بستان خرام کن

بگل تهنیت فرست بگلبن سلام کن

بگل ازز‌بان مل پس آنگه پیام کن

که‌زخم فراق رابوصل التیا م کن

که‌چون عارضت شده دلم خون زانتظار



بقیه صفحه ٤٦

مردی ازپشت پرده

ـیکرز ازنزدیك شوره خانه می گذشتم.. درآنجا آنوقت هاباروت می ساختند .. ناگاه صدایی بگوشم رسید ... صدایی بگوشم رسید ... همه جالر زید .. مردم به‌دویدن پرداختند .. من‌هم دویدم ،لحظه یی بعد ، به‌آنجا رسیدم، باروت هادرگرفته بود ،دونفر کشته شده‌بودند ...

حا ل هربار، که‌از آنجا می گـذرم .. . این‌خاطره بیادم می‌آید ... .

ازجایش برمی خیزد ،میگوید،من می‌روم .. بااودست میدهم ... دستانش کلفت وگوشت آلود است اومیرود .. ومن هنوز به‌فکر دست های اوهستم ... دست که‌چون ماشین‌های حساس ،کتاب هارا زیبا، سریع ونفیس‌پوش می‌کنند.



فصل چهاردهم

اثر : م . ت آی بیك

ترجمه : ح، ش

عیلشیر نوایی

خبر باز گشت علیشیر نوایی بهرات و انتصاب او به حیث مهر دار دولت ، چون حادثه مهمی انعکاس میکند . اهالی خراسان این تقرر را بفال نیك میگیرند و چشم امید بسوی او میدوزند.

جندی بعد میرزا یادگار یکی از شهزادگان تیموری علم بغاوت بلند میکند وبا وجود شکست فاحشی که از حسین بایقرا میخورد، موفق میشود در اثر خیانت برخی از سر کردگان (بیکها) ، شهر هرات را اشغال نماید .

حسین بایقرا پس از مدتی آوارگی در بادغیس ومیمنه سر انجام شامگاهی برهرات هجوم میبرد و بیاری نوایی قدرت ازکف رفته رادوباره بدست می آورد ومیرزا یادگار را بقتل میرساند.

درزمستان همان سال براساس یك فرمان علیشیر نوایی به وظیفه خطیر امارت انتصاب میگردد این اقدام در عین حالیکه حس خصومت وکین توزی مخالفان را برمی انگیزد، مورد تایید اهالی عدالت پسند هرات وکافهٔ مردم خراسان قرار میگیرد

روزی بعداز آنکه پیشنهاد های نوایی درمورد بهبود امور ورفع نواقص موجود در دستگاه دولت طرف تایید جدی سلطان قرار نمیگیرد، وی ناراضی ازکاخ سرای خارج مگردد ونزد شاعر بزرگ عبدالرحمن جامی میرود.

(چشمان سیاهش که بلای جان منند،
عاشق شیدای خویشم ساخته اند .
ای نسیم صبحگاهی‌که آرام سویش‌میوزی،
عرض دلم رابوی بازبرسان !

* * *

ای کاکلی هاکه سویش پرواز میکنید ،
بوی بگوئیدکه من درانتظارکه بسرمیبرم ؟
مجنون هم، مانند من ...
اینهمه سال وماه طولانی، درآتش هجران نسوخته است .
دوستم، اینهمه برتارهای دلم زخمه مزن،
وپرده ازرازم برمدار .
بعدازین دلدار هراتی خویش را ...
حتی درخواب هم نخواهم دید .)

ارسلانکول کلاه خودرا بدست گرفته‌گفت: (بگذار ـ بابا !...) ومانند کسیکه امید خودرا ازچیزی قطع کرده باشد، دست خودرا تکان داد، ویکی دوگام گذاشته بانوعی انفعال متوقف ماند :

دربرابرش گروهی ازآدمها استاده بودند و بسویش نگاه میکردند . در جمله آنها علاوه براستادان چند لحظه پیش، دو سه شخص ناشناس نیزدیده میشدند . یکی ازین‌آدمهای ناشناس که باقیافه بزرگوارانهٔ خودموردتوجه بیشتر دیگران قرار میگرفت ولباسی نیکو پوشیده بود، باتبسمی ملایم گفت :

ـ جوان خوب، برای چه سرودرابس‌کردی؟ مامیخواستیم بازهم بشنویم، مگرچنین نبود ؟ بسوی استادان نگاه کرد .

استاد پیری که ورق کلان طرح بنارا در دست داشت، بااشاره سرتصدیق کنان گفت:

ـ آری ، برادر، توباسوز ودرد دل سرود میخواندی .

آن شخص بازهم گفت :

طبعا، مااز سوزوگداز واقعی سرود هایت احساس لذت کردیم . در حقیقت دردو آلام قلبی، برای سرود جان می بخشد .

ارسلانکول بعدازین برخورد، کمی خود را استوار نگهداشت ودست برسینه نهاده حرف زد :

ـ جناب، این چاکر کمینه شما سراینده نیست . مرابیش ازین خجالت ندهید، منتها فقط گاهی باخود غم‌غم میکنیم ...

آنشخص بازهم اورا مخاطب ساخت :

ـ نخیر، بی پروا بسرای وبکارخود ادامه بده، تاکه همگان ازآن بهره مند گردند .

چشم ارسلانکول به کارگرانی افتاد که مصروف انتقال دادن خشت وسنگ بودند . فهمیدکه کارشروع شده ، بنابرآن (ببخشید!) گفت وبسرعت ازآنجا فرود آمد .

هنگامیکه ارسلانکول ببالاخشت نقل میداد، دستخوش تعجبی شدید گردید: همان شخص درحالیکه دامن چپن گرانبها ونوك آستین خود رابرزده بود، باجدیت وصمیمیت مصروف‌کار بودوخشت وگچ به استادان پیش میکرد .

جوان چشمهارا کوچك ساخته بوی چشم دوخت وشانهٔ خودرا تکان داد: (خودش به عاملان کلان میماند، اماکردارش طوری دیگر است ! ببینم، آیا خواهد توانست بااین‌طرز کارمدتی مقاومت کند !)

ارسلانکول هرباربدقت سوی اومینگریست اماهیچگونه ضعف وفتوای درکار او نمیدید، برعکس برچهرهٔ عرق آلودوی تارفته شور و علاقه نسبت بکار بیشتر احساس میگردید .

سرانجام ارسلانکول نتوانست تحمل کند وشخصی راکه باوی ازبالا بپائین فرود می‌آمد (تونگه ای) زد ودرحالیکه از سرعت گامهای خویش کاسته بود، ببالا اشاره کرد :

آن شخص کیست که اینهمه باشورو علاقه کامیکند ؟ یااینکه مانند ماازسرکار میترسد؟ قاه‌ـقاه‌ـقاه‌ـ ....

ـ وای گمراه توهنوزاورا نمیشناسی ، قدمها ی خودرا سست تر ساخت .

ـ نه، پس اوکیست ؟

ـ آنشخص حضرت نوایی اند . غالبااینجا می آیندوهمینطور باحوصله مندی و شهامت کارمیکنند .

ارسلانکول بهت زده استاده شد، و خود بخود زیرلب گفت: (نوایی !)

وآنگاه بعقب برگشته نگاه کرد وچشمان خودراکه سرشار ازنوعی مهروصمیمیت بود، ببالا دوخت .

فصل پانزدهم

در کنار یکی از اطاق های زیبا یی‌که‌به امتداد دیوان‌بنا یافته بود، گرو هی‌ازمردمان گوناگون گرد آمده بودند ، پیر مرد محافظ، صحن چهار کنج و هموار آنجا را باکمال دقت واحتیاط بدو ن آنکه خا ك بر انگیزد جاروب میکرد . ریشش شانه شده‌و هموار بود.اماگونه اش بسا ن گونه پیر مردانیکه هرروز صبح کمی تریا ك‌میخورند وبعد ازآن شیرینی بیشتر میل میکنند تا بتوانند ـ دشواریها ی روزانه رادر جهان تخیل خود آسانتر بکذ رانند .زرد رنگ وبی خون‌بنظر میرسید.اوبر دسته جارو ب اتکا نموده، ـ نگاهی از پایین به‌آ دمها افگند. با دیدن آشنایان خود نزدیك آمد و باحالتی آمیخته به‌تعجب گفت:

ـشگفت آور است جنا ب علیشیر ازیك هفته بد ینسو در ((چهل دختران)) (۱) ـ بودند.در آنجارباطی جدید بنا مینما یند.به هرات شبانگاه بر گشتند ، نمیدانم مردم‌از کجا خبر شدند ؟

یکی از دهقانا ن خنده کنان گفت :

شاید خود شان در خوا ب برای ما بشارت داده باشند.

رنگریزی بادستان نیلگون خود مطمینانه اظهار داشت :

ـجای تعجب نیست .. زیرا قلب‌نوایی همیشه باقلب مردم پیوند دارد .

درین مو قع کسی طور پیهم عطسه زد.

ـگواه حق است !ـ محافظ پیر به‌رنگریز نگاه‌کرد وبه جد یت‌گفت ـدر زمان حاضر انسان دیگری به پاکی جنا ب نوایی وجود ندارد‌ـوبکار خود مشغو ل شد.

درحالیکه آ دمها مشغو ل گفتگو باهم‌ـ بودند وراجع به کار ها، زند گی و صفات گزیده نوایی صحبت میکردند ، شاعرکه (جبه طلا دوزی) ویژه امیران را دربرداشت درصحن حویلی پیدا شد .

همگان دست برسینه نهاده تعظیم بجا کردند. نوایی سلام آنها را پاسخ گفته بسر عت گام برداشت وبه‌خانه بزرگ‌داخل شد. آدمها جلو ی در جمع شده بجستوی ورقهای خو یش در جیب هاولای دستارهای شان‌پرداختند . ازیکی از خانه های‌پیوسته بهم یك منشی جوان و مغرور بیرون‌آمدو خطاب‌بمردم گفت : (صبر کنید : صبر کنید)وبعد از آن بخانه ای که نوایی داخل شده‌بود، قدم گذ اشت و پس ازسلام‌بشاعر اظهار داشت:

ـامروز مردم خیلی زیاد آمده اند، آیامی توانید همه آنها راپذ یرید؟

ـمنظور شما را نفهمید م، چه میخواستید بگو یید ؟

ـبخاطر م رسید اگر فر صت مساعدو کافی ندا شته باشند ، بر خی از مراجعین راامروز مر خص نمایم ، تا روز دیگربیایند.

نوایی با وضعی استهز ا رآمیز اورامخاطب ساخت:

ـبارك الله با این غیر ت وشبها متی‌که درشما می بینم !

منشی جوان چشما ن خو یش را بزمین

(۱) مو ضعی است نزدیك هرات .

روخت ودریك لحظه چند بار سرخ وسفید شد.

نوایی بالهجه ای ملایم و جدی گفت:

ـتو هنوز نو جوانی ، شاید هم رو زی بدرجات بلند ارتقا یابی . این‌نکته را باید بخاطر بسپار ی‌که هیچ‌خر دمندی بامردم‌این طور معا مله نمیکنند.

منشی سر خودرا بز حمت بر داشت. عذرکنان خواست از آنجا بیرو ن برودااما ـ نوایی او را متو قف‌ساخته دستور دادتــا آمدن همکاران دیگر آنجا بماند وباوی ـ مساعدت‌نمایند منشی‌کمی جانگر فت ودرکنار میزپستی که لوازم تحریر بالایش قرارداشت دوزانو نشست.

نخست یك مرد دهاتی میانه سال کــــه لباسها ی‌ژنده در برداشت و کلاه چر کین خودرا تاسر چشمها پایین آورده بود،دست برسینه نهاده داخل شدو زیر تاثیر صلابت آنجا دستخو ش سراسیمگی گردید .

نوایی با روشی صمیمانه گفت :

ـبنشین ، مطلب خودرابگو .

دهقان نزد یك دروازه دوزانو نشست وکلاه خودرا کمی با لازد:

ـمصیبتی گریبا نگر م شده بود ا ز ـ اسفزار بدینجا آمده ام .. قصه من‌بسیاردورو دراز است آیا تما مش رابگویم ؟

نوایی با خنده پاسخداد :

ـبگو.

ـ در بساط خو یش فقط یك اسپ داشتم چندان اسپ بدی نبود، بدرد کارما میخورد. روزی ازروز ها نمیدانم برای چه ،یکمرد سپاهی سواره به دهکده ما واردشد . پسر خردسال زیبایی نیز در عقب وی‌بر اسپ نشسته بود... من اسپ خود را شسته‌وآب میدادم، او رو برویم استاده شدوبمن‌گفت: (زود اسپت را زین کرده در اختیارمـن قراربده ، تا این برادرم بر آن سوارگردد، بزودی از هرات بر خواهم گشت و اسپت‌را برایت باز خواهم گردانید .) من عذرآوردم وگفتم:(بیك جوان‌حالا مو قع کار است،ممکن نیست . کو شش کنید تا از کسان د یگر بدست‌آورید ، اگربدست نیامد ، همینطوربه راه خود ادامه بد هید، بااین اسپ تندرو خودحتی میتوا نید تادریای شور خود را ـ برسانید) اما او گفت :(نه، اسپم در موقع شکار خیلی زیاد تا خت. تمام هرا تی‌ها مرا میشناسند ، از اصیل زادگانم) چون‌اززمان پیشین‌این یك تعا مل است‌که برای عاملان اسپ‌و غیره مید هند، منهم بنا چار زین‌را براسپ نهاده ، جلو ش رابدست اوسپردم..

مختصر اینکه دو ماه میگذ رد از آ ن ـ اصیل‌زاده ناسپاس نا ونشانی نیست ده‌روز قبل‌سوار مر کب بشهر هرات آمدم. درتمام کوچه‌ها گشتم واز هر کس پر سیدم،امااز کجا پیدا شود :

گویی مصیبت وارد آمده کا فی‌نبود که فلاکت دیگری گریبا نگیر م شد : سه روز قبل مرکبم رابسر قت بردند ، هر قدردروازه محاکم راکوبیدم ، هیچکس عرایضم‌رانشنید. حالا فقط بشما روی آورد ه‌ام جنا ب.

دهقان آهی عمیق کشید. نوایی آهسته ازجاتکان خورد .

ـبرادر ، بهر تقدیر بلایی گریبانگیرت شده‌است حالا اینکه او اصیل زاده است‌و یاسپاهی ،هر دو یکی‌است.. اینگو نــــه صیادان خیلی زیاد ند ، خود آنهاحتی‌برابر تازی شکاری نیز ارزش ندارند .

آیانا مش رابخاطر داری ؟

ـخودش گفته بود ، تاج الدین ..

نوایی به منشی دستور داد تا قیلیچ‌بیك رابخواهد . سپس‌خنده کنان د هقان‌رامخاطب ساخت:

ـاسپت پیدا خوا هد شد .هر گاه‌نام ـ حقیقی خودرا پنهان‌کرده باشد، علایم‌قیافه اش راخواهی گفت . اما جستجوی مر کب کدام سودی در بر نخواهد داشت. که‌میداند حالا اودر کدام شوره زار میچـرد و یـادر ـ کدام طوبله بسته است !آیا میتوانی بــــه سرقت رفتن مر کب را برای ما اثبات ـ کنی.؟

آخ، این چاکر شما هر گز دروغ نخواهد گفت: اگر خواسته باشید حتی صد نفرازکاروان سرا شهادت خواهند داد.

نوایی گفت :

ـدر صور تیکه چنین است ، بهای‌مرکب راما خواهیم پرداخت . اما بعد ازین خیلی محتاط باید بود. مردم سخن ارز شمندی دارندکه : مال خود را باحتیاط نگا هدارو همسایه ات را دزد نگیر !

دهقان که عقلش برای در ك سخنان‌نوایی قدنمیداد ، سرا سیمه شد .

ـاین چه حر فی است ؟که میبر دازد؟ شمانخیر بگذ ارید زیان آنرا خودم متحمل شوم ـ ودست خود را روی سینه گذاشت.

قیلیچ بیك جوان قد بلند چهار شانه‌که بینی جنگ چون منقار باز داشت ازدروارد شد..

نوایی طی چند جمله کو تاه مطالبه‌دهقان رابرای او حالی سا خت و سپس بعنوان دستور گفت :(تا زما نیکه بقناعت ایــــن مظلوم نپر داز ی،ن باید آرام بگیری ،آن ستمگر راحتی‌اگردرقعر جهنم باشد هـــم باید بدست آور ی، و مجا زا تش کنی!)

قیلیچ بیك دهقان را تسلی داد:

ـماآنشخص را مانند سفیدی پیشا نی اسپ میشنا سیم .با من بیا.

نوایی آنها را متو قف ساخت . بها ی مرکب را پرسید و به قیلیچ بیك هدایتداد تابهای آنرا از ملازما ن خصو صی‌وی‌گرفته بدهقان بسپارد . دهقان که از شــــدت مسر ت و خشنو دی به‌هیجان آمده‌بود، ـ تعظیم کنان از آنجا خار ج گردید.

گروه مردم که اکثر شا ن دهقانان وپیشه وران بودند ، یکی بعد دیگر برای غر ض ـ مطلب داخل میشدند ، هر یك در خورحال خود،دردی ،مشکلی،مطالبه ای و دعوایــی داشت.. نوایی سخنان هر کدام را باتحمل وبرد باری شنید و معرو ضه های آنانراکه توسط منشی خواند ه میشد ، بد قت‌استماع نمود. فکر تند او قادر بود گره مشکــلات راباسانی بگشا ید ، دعوای واقعی را از ـ اتهام و حقیقت را از باطل بسر عت تفکیك نماید.

بعد ازظهر از تعداد آدمها کاسته شد. نوایی عده ای از ملازمان راگرد آورده بــه اجرای یکسلسله امور کتابت مشغول‌ساخت

این ملازمان هرچندوظایف کوچك داشتندودر حضور نوایی باکمال جدیت وعلاقمندی‌کارمی کردند.اما باآنهم مغرور بودند وخودرامستقل می‌پنداشتند وزیر وشاعرنامدار حتی د ر ـ

(ناتمام)



قصه‌ای از غصه‌ها



وقتی مادرم مرد. پدرم بعداز چند ماه‌از مرگ مادر م‌با دختری که قبلا اورامیشناخت عروسی کرد و من بی خانمان ودر بدرچون تشنگان به جستجوی چشمهٔ ازمهر و محبت بودم تالحظه بیا سایم وگرمی دست‌نوازش‌گری را دروجودم احساس کنم پدرم برای‌ارضای هو سش برای جا مه پو شانیدن‌به آرزو هـای سرکـوب شده اش بسوی زن‌جدیدش شتافـت وزندگی خـوشی را آغـاز کرد.

من ادعا نمیکنم که چرا پدر مزن گرفت‌و عروسی کردنه ،بلکه با صرا حت میگویم‌چرا ازمحبت پدری در وجودش زرهٔ باقی نمـانـد چرا نوازش های پدری دراو خشکید وجایش رابه بی‌مهر ی وسنگد لی خالی کرد.وعلاوه برآن‌وظیفه را که پدر در مقابل‌فر زنـــد احساس میکند بکلی فراموش نمود ومرابعـد ازعرو سیش به عنوان فر زند ی به‌برادرش که‌ظالم تر از خودش بود سپرد.

وقتی ازیك جهنم به جهنم دیگرپا ـ گذاشتم زند گی ستیزه جویانه تر از منزل پدری برویم دهن گشود گویی سر مخالفت‌و‌جنگ را بامن دارد. وقتی بمنزل کاکایم رفتم زن کاکایم به‌عنوان اینکه «تونان خور» هستی همه کار منزل‌را بالایم اجرا میکرد،می روفتم، می شستم، اتو میکشیدم ـ جاروب می‌کردم آشپزی و سودا خرید ن در جمله و ظایف شاقه‌من‌محسوب میشد از همه بدتر اینکه فرزندان خودش دختران خودش که کوچکتر ازمن‌بود بر من حکم‌میکردند که فلان‌کارابکن آن‌لباسم را بشوی واتو بکش و... ازشما چه‌پنهان که روزی حو صله ام بسرر فت وعقده ام‌پاره گشت و تاحد توان و قدرت‌با آنها جنگ کردم. دوروز نان نخوردم.البته‌در این میان مقصراصلی پدرم می‌باشداوکه‌خود‌خواهانه همه چیز رازیر پا نهاد و حتـــی فرزندش راکه من‌بود م. روز ی بخانه پدرم رفتم از زند گیم‌که درچه گودال‌وسیاهچاه افتاده ام شکایت کردم امابی خبرازآن‌گودال عمیق‌تری که درانتظارم بود اوبی‌رحمانـه‌تر شانه اش رابالا انداخت وبدو ن معطلی‌وچون وچراگفت.

ـتو اکنون عرو س آنها هستی همانجا خانه وزند گیت است ...

ای وای که چه تو فانی سرراه مراگرفته بوداین سخن چون پاره آ تش برمغزم‌فرود آمد وسرتاپایم راشعله ورساخت.

هرچند اشك ریختم و التماس کردم‌اثری نه‌بخشید و بی رحمانه تر گفت :

ـاکنون تو نامزد (انور) شدی چه بخواهی وچه‌نخواهی !

انور پسر کاکایم است یك جوان هیله‌گر وبی بند وبار ، عیاش ، مغرور وخود خواه خلاصه‌همه خصو صیا ت بد وافعال بدتراز آن‌دروجود اوتجمع کرده اند چهره‌اش چنان بدهیبت‌وتر س آور است که گویی بایـــك جانی‌ودزد مقابل شده ای.و پدرم مرانامزد این‌هر جایی نموده نمی دانم چه‌کنم‌و دست تضرع بسوی کی درازنمایم لطفا پاسخم‌دهید تاراه نجات درکجا ست !

بقیه در صفحه ۳۷

تهیه وترتیب از ،م ، ارغنون



* «هسی» دپښتنو نو مو تی تاریخی مشاعره ده
* د«هسی» مشاعره ځنګه پیل شوه؟
* دامشاعره دیو ولسمی پیړۍ په پای کی پیل او تر روانی پیړۍ پوری را روانه وه.

حبیب‌الله رفیع

پښتو مشاعری

لکه زه په یارمین یم، بل‌به‌نه‌وی‌مین‌هسی
لکه زه‌پسی غمجن یم، بل‌به‌نه وی عمجن‌هسی
هم می ووژنی په خپله، هم په‌ماباندی‌ژړاکا
ځه‌ښه‌یار دی ،ښه یی مینه ،وژل هسی ،شیون‌هسی
مخ یی درست سره ګلزار دی ،رنګارنګ لری ګلونه
تفرج‌دبهارګوره ، پکی نشته ګلشن هســــی
زړه داغدار غرقه په وینو ،لاله ګل‌وته‌وګــوره
هیڅ‌شهید‌نه‌دی راوړی ،له ازله کفـــن هســـی
تو روزلفو ته یی ګوره ، ښایسته‌دواړه‌رخساره
دجهان‌په‌باغ‌کی نشته ،سنبل هسی ،سمن هسی
لکه زه‌یی ننداره کړم ،ورځ اوشپه په خپله ځونه
خوارمجنون لیدلی‌نه‌ؤ ،په درست عمردیدن هسی
که‌دګل پاڼی یی خط کړی، لابه هـم‌باندی ځرخیږی.
دانازک‌بدن‌چی ستادی ،دچا نه دی بدن هســـی
که یی رسم یایی دو ددی ،یاوفا دهندوګیـــی
چی‌له‌یاره‌سره کینی ،ځوک به وکا سوختن هسی
چی ځوک تاپ در پسی وکا، سره‌تک وهی لاسونـــــه
داژوندون‌دی مردن نه‌دی ،که دی‌وشی مردن هسی
دآرام ،آرام می بیاموند، ستاپه غولی‌کی‌خـوشالـــه
خوښ له‌بخته له‌قسمته ،چی یی راکړوطن هسی
چی خوشال ختک یی‌وایی ،په پښتو ژبه خبری
په پارسی ژبه به نه‌وی، که‌پوهیږی سخن هسـی

پورتنی شعر دپښتو دادب پلارخوشال‌خان‌ختک ویلی اوخپل شعری قوت یی پکـــی ښودلی دی نوځکه یی په‌پښتو شعر کی خو ساری هیڅ نه وینی حتی په دری کی یی هم بی‌ساری بولی.

خوشال‌خان ختک په ۱۰۲۲ ه ق ر ۱۶۱۳ع کال دختکو پـه اکوړه‌کی زیـږیدلی ؤاوپـه ۱۱۰۰ هق ر ۱۶۹۱ع کال کی مړ اوپـه (سرای) کی ښخ شو، نوکه ده داپور تنی شعر دخپل ژوندپه وروستیو وختو کی‌ویلی وی هم‌نوله ۱۱۰۰ هق کال نه خو هرومرو وړاندی دی له‌دی کبله ددی شعر دو یلـو وخت دیوولسمی پیړۍ وروستی برخه بللای شو.

ځرنګه چی د(هسی) دنوموتی تاریخـــی مشاعری بنست همدا شعر دی نو ځکه‌ویلای شوچی د(هسی) مشاعره دیوولسمی هجر ی پیړ ۍ په اواخرو کی‌پیل شوی ده.

کله چی دخوشالخان ختک دابنکلی شعر دده‌پوه اوفاضل زوی عبدالقادر خان ختـــک ونغوړه نودده شاعرانه غرور هم تحر یـک شو، که څه‌هم ظاهراً یی دپلارولی او مشری په‌لحاظ له خپل پلارسره مستقیمه مقابله ونه کړه خودخپل خواږه شعر په‌ویلو سره یی په‌غیر مستقیم ډول داوښوده چی نور کسا ن هم کولای شی‌چی داسی خوږ شعر ووایی ، خوله‌دی سره‌یی بیاهم دخپل شعر په پای‌کی دخپل پلار درناوی وکړ اونورو شاعرانو تـه یی چلنج ورکړچی هیڅوک داسی شعر نشی ویلی اودده همدی ادعادده معاصر شاعرا ن راوپارول اوټولو دسیالۍ په‌ډول د(هسی) مشاعره تعقیب کړه.

عبدالقادر خان ختک په ۱۰۶۳ ع کـــال زیږیدلی اوتر ۱۱۱۸ ه ق کال پوری یـــی ژوند یقینی بلل شوی دی اوداهم ځرګندوی چی خوشحال خان ختک خپل پورتنی خـوږ شعر دخپل ژوندپه وروستیو برخه کـــی او داسی وخت ویلی چی عبدالقادر خان ختـــک لوی شوی اود شعر اوادب په‌میدان کی‌پیاوړی شوی‌ؤ اوهم دعبدالقادر خان ختک له‌شعر نه بریښی چی ده‌داشعر دخو شالخان ختک پـه ژوندانه ویلی نودده شعر هم له ۱۱۰۰ ه ق کال نه وړاندی کیږی.

عبدالقادر خان ختک چی کله دخپل پـلار خوږ شعر و نغوږه نوده دشعر ردیف په‌ځای وساته اویوازی قافیه یی ورواړوله اود : ـ(غمجن هسی، مین هسی ....) په ځای‌یی : (محزون هسی ،مفتون هسی ...) راووړ، ده‌خپل داشعر په دومره قوت ووایه چی پـــه بلاغت ،فصاحت او ادبی متره‌کی یی دپلار له‌شعرنه کم‌نه‌دی او دادی:

لکه زه‌په یار مفتون یم ،بل‌به‌نه و ی‌مفتون هسی
لکه‌زه‌پسی محزون یم ،بل به‌نه وی محـزون هسی
پرون غیر په غیر له یاره، نن تر منځ شوه هیوادونه
دا انصاف‌دزمانی دی ،چی نن هسی، پرون هسی
په کاته دسترګو زړه وړی ،په خبــرو ځی صبر
دجهان په‌مخ‌به نه‌وی ،سحر هسی ،افسون‌هسی
په قیامت به‌هم په هوښ ،دمحبت لیونی نشـــی
نه‌بی رو غ‌شم بی لیدنه ،زمانه دی جنون هسی
خط په‌مخ ددلبرراغی ،شور دزړه پـــه بازار ګډ شو
چی‌دحسن پاچا لیږ دی ، ددی خط دی مضمون‌هسی
دژوندون فایده داده ،چی لیدن کو ی دښکلیو
چی یی‌دافایده نه وی ،مرګ بهتر تر ژوندون‌هسی
آیینه دخپل زنګون وماته جام جها ن‌نما شوه
ځکه سرلرم تل‌ایښی ،دفکرت په زنګون هســـی
ددنیا په دښمنۍ کی ،عیسی ولاړ شوترآسمانـــــه
په دوستی‌کی یی لاځی ،تحت الثری ته قارون هسی

داغزل په‌پښتو ژبه،چی‌بیان عبدا لقادر کــــړ
دروغجن یم که بی خانه،وایی بل یو پښتون هسی

هو! همدی شاعرانه غرور معاصر شاعران‌راوپارول او دهر شاعر غوړته چی دا غزله ورسیده دده دځواب اومقابلی په لټه کی‌شو، ټولو هڅه وکړه چی پوخ ،خوږ اودده دشعر اندول شعر ووایی اوداهم وریاده کړی چی‌دادی زما شعر ترتانه ښه دی نو ستالا پـه بی‌ځایه وه، لومړۍ دامقابله دده له خپلـی کورنۍ نه‌پیل شوه اوبیانو دسبیمی دیـرو شاعرانو برخه پکی واخسته چی موږ به یی‌بعونی په راتلونکو ګڼو کی وړاندی کړو.

مردی از پشت پردهٔ زمان قصه میکند

از گل‌احمدزهاب‌نوری

سراجی، بازار تنگ و باریکی بود، باپیزارهای رنگارنگ

داود صحاف سالها است به همان کوچه‌میرودوسالهاست همه‌اوراکه روزی کاکهٔ آن کوچه‌بود، می‌شناسد

• گذشته ها، قصه ها وخاطره ها از سراجی ...

• بازار کوچکی است، هرطرف تکه های‌چرم به‌چشم میخورد ، اینجا وآنجا تك‌تك دکان های بنجاره است... درتنگنای کوچه،دکان‌های ((پیزار دوزی)) قطار دیده می شوند...پیزار های گلدار ،پیزار های‌بی بینی،پیزار های‌چپهٔ افغانی ،پیزار های یك‌گله ...

مردان بسیاری ، درین بازار تنگ‌وباریك دررفت‌وآمد اند ...

مردانی بالنگی های رنگارنگ ،شال ها ی ابریشمی ، باحاشیه‌های زیبا.. وپیزارهایی‌که غژغژ صدا میکند ...

یکی بگوش دیگری میگوید :

– امروز عروسی است ! .. عروسی‌داود صحاف ...

زمان ، بین جوانان معمول بوده،گفت:

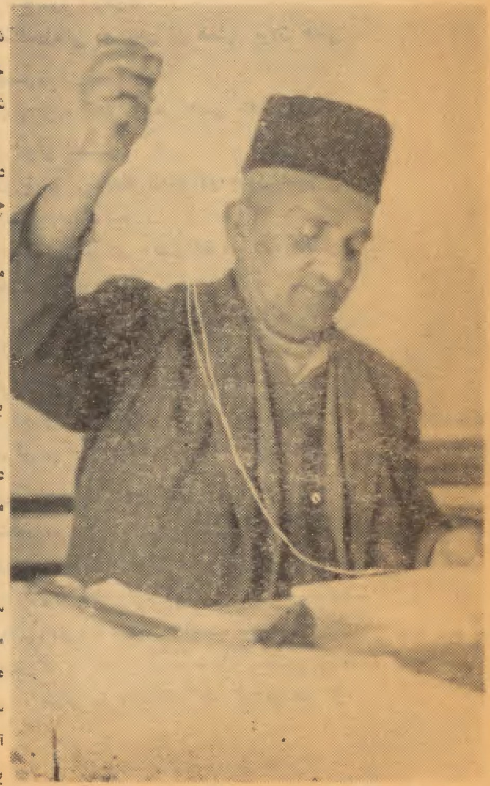
–من نمیدانم چند سال قبل بود، پنجاه سال ... پنجاه وپنج‌سال یابیشتر از آن... که‌در آنکوچه بدنیا آمدم ... کودکی ها یم‌را، در سراجی گذراندم، گر یه‌وخنده ام، درهمان دیوار های بلند و کج و پیچ گذ شت ، روز هاوشب های مستی وبی خبری را، در میان همان مردم سپری کردم وروزی رسید، که‌جوانی بیست وپنج‌ساله شدم.. باز هم به‌همان کوچه‌می رفتم..

آفتاب رخ کوچهٔ سراجی ، جایی‌بود، که ساعت های بیکاری خودرا،درآن‌میگذرانیدیم.. کبوتر های رنگارنگ ازعصر ها تاتار یکی شب ، تفریح وسرگرمی مابود .. وهر یك

ولحظه یی بعد، درسراسر بازار سرا جی این‌همهمه می پیچید وخبربگوش‌همه می‌رسد.. زن هاباچادر ودولاق ها، براه می افتندوبسوی خانهٔ اومی روند.

ولی او، امروزمردی است کهنسال، بشاش وتندرست ... قدمیانه دارد وبالاپوشی دراز، همیشه شکم گوشت‌آلودش رامی پوشاند ... داود صحاف رامی گویم.. او روزی ازکاکه های کوچه سراجی بود وامروز، پس ازپرده سالها ،بازهم به‌همان کوچه‌می‌رود..

ووقتی از اوخواستم، تابرایم قصه کند ، ازخودش ، ازکوچه‌گی هایش واز آنچه،در آن



بناغلی داؤد صحاف

بنامی یاد می شدیم ... کاکه‌فلانی ...محمود کبوتر باز .. عبدل‌سرخه وو..

دربرابر دکان های سراجی ، قفس ها ی «کبك» دیده می‌شد ، صدای (تك تلك) بودنه، باغریو مردم در هم می آمیخت‌وغژغژ پیزار های جوانان ، آهنگ خوش آیند و وغرور آمیزی داشت ..

درین سن بود، که من‌عروسی کردم ... عروسی من بسیار مجلل بود در آن زمان ده‌هزار افغانی تویانه می گرفتند ...مصر ف عروسی بدوش داماد بود ... پدرعروس‌باید مقداری زیورات به دخترش میداد.

سازنده هارا ،ازخرابات می آوردیم .. . شب خینه (مسخره های ساین) بدنبال‌تخت خینه براه می افتادند وباتبله ودهل ،مردم را شاد می‌ساختند. ..

وروزی که‌من عروس رابخانه‌ام آوردم، درست چهل هزار افغانی ، خرچ کرده‌بودم.. چهل هزار افغانی ..

این‌جمله راباغرور تکرار می کند ، می‌پرسم :

–چهل هزار افغانی پول بسیاری‌بود؟

میگوید:

–بلی ! .. بسیارزیاد بود ... آخرمایکسیر برنج را ،یك‌روپیه‌می‌خریدیم ...

اورا امروز کاکا داود می گویند ...کاکا داودصحاف در کوچهٔ سراجی بسیار مشهور است ...

میگوید :

–خیر است ... من صحاف هستم . . . سالهاست این‌کار رادارم.. روزگاری در مطبوعات این شغل رابه‌عهده داشتم، آنوقت ها، مطبوعات فقط ریاستی بود ..کشککی .. سلجوقی، پژواك ، قدیرخان، یکی‌پی‌دیگر ی آمدند ورفتند ومن هنوز هم، صحاف‌مطبوعات بودم ... امروز هم صحاف هستم ... دراین موسسه‌وآن موسسه کارمی کنم ..

میگویم :

–عایدت چطور است ؟

می‌خندد .. خندهٔ شیرینی دارد ...گذشت سالها ، شیارهای پست وبلندزیادی، بر چهره اش، بجا گذاشته ... اما اوهنوز مرد شادی است... میگوید :

– دراوایل فقط ١٦ افغانی معاش‌داشتم وامروز ،عایدم ماهوار درحدود شانزده صد میرسد ...خوب است .. گذاره میکنم ...

کاکا داود صحاف ،بروی چوکی حر کتی می‌کند، پاهای کوتاهش را، بالای همد یگر می‌اندازد ، از چاك بالاپوش پیراهنش دیده میشود ... اوهنوز همان مردقدیم ا ست... پیراهن .. تنبان کلان‌ورنگ های شوخ...

می‌پرسم :

–درجوانی ها ،چه سر گرمی یی‌داشتی؟

خیلی‌زود جواب میدهد،میگوید:

–درآن‌وقت ها ،توپ‌بازی بسیار رواج داشت جوان های سراجی ،همه به میدانی جمع شدیم و توپ بازی می‌کردیم... کبو تر بازی ،بودنه‌جنگی وکبك بازی از تفر یح‌های دیگر مابود .. من (سایره)داشتم. فقط (سایره) نگه‌میداشتم ..

می‌پرسم :

–سایره چگونه مرغی‌است ؟

میگوید :

–مرغ زیبایی است .. من آنرا بسیار خوش داشتم سایرهٔ من بسیار قدیمی‌بود... سایره های کهنه ، بسیار ارزش‌دارند..

کاکاداود صحاف ،مرد خوش مشر بی‌است همه اورا دوست دارند ... وقتی ازدوستانش راجع‌به اوچیزی می‌پرسم، همه از اوتعریف میکنند ...میگویند :

–مردخوبی است ... بسیارخراج‌بود ... پول زیاد ی پیدا کرداماهمه رابه کاگگی‌خرج کرد...مهمانی داد، تفریح وساعت تیری کرد..

اما ...

بلی امروز،اوفقیرشده‌است ...

به‌چشمان این کهن مردکابل نگاه می کنم ، دنیای از رازها درآن نهفته است، سرگذشت ...افسانه ودرمیان دو چشم عمیقش ،غمی گنگ ...غمی که‌از صدایش احساس می‌شود ...

ازاومی پرسم :

–درزندگی ات، چه‌غمی داشتی ؟ غمی که تااین حد ترا افسرده ساخته..

–لبخندش ،یکباره محو می‌شود،چشمانش اشك آلود می گردد... می‌گوید:

– تو خبرنداری ؟

باتعجب میگویم :

–نه !

میگوید :

–آخر اومرد ...مرگ او .

سکوت میکند ، حالت دیگری دارد... چون دیوانه هابه نظرمی خورد ، ازآن مهربانی چند لحظه قبل، اثری‌در او نیست ...میدانم اوغصه ناك است .. من هم‌سکوت‌می‌کنم ... ولی‌اویکبار به‌حرف می‌آید ...

میگوید :

–پسرم ،پسرم، جوان مرگ شد، در ١٤ سالگی مرد، مرگ او ،مرا شکست داد ،دیگر درکوچهٔ ماهمه میدانند ، که‌من‌مردشکسته‌یی‌ام. همه می دانند ، که آن مرد شاد وسر خوش دیروز نیستم .

باغم او، منهم غمگین می‌شوم ... اززندگی خانوادگی اش می‌پرسم ،میگوید :

–فعلا چهار فرزند دارم .. بزرگتر ین آن هادختر است ... شوهرکرده ..

بااو گفتگو ام را ادامه میدهم ...دقایقی بعد ،از این مرد ،می خواهم ،تاخاطره یی ، ازخاطراتش رابرایم قصه کند ... ا و میگوید :

بقیه در صفحه ٤١

با آمد آمد بهار ، دشت وصحرا زیبامی‌شود ، سبزه وگل ازخاك سیاه سرمیکشد، طبیعت زیبا ودل انگیز جلوه میکند. لاله‌هم‌درآراستن بهار سهم میگیرد واین گل‌وحشی تداعی کنندهٔ خاطراتی می شود که یکی‌ازآن‌داستا نیست که اینجا می خوانید .

لاله‌های دشت

بربستر لاله های وحشی دشت که‌خون‌تن داغ وتب کرده خورشید رامکیده وسرخ‌واتشین بودند دراز کشیدیم !•••

لاله‌های‌وحشی جفت جفت درکنارهم‌ازسینه پردرد زمین سر برآورده بودند ونسیم‌بهاری تن‌نرم ولطیف خود را مانند خیال زودگذرونا پایداوبتن برهنه آنها میسائید•• لاله‌های‌سرخ یواش یواش نهم نزدیك میشدند وانگار هم نجوا میکردند !•

یکدانه گل چیدم وبسوی تودرراز کـردم برای شفتی وگفتی:

- توعمراوراتباه کردی••• نگاه کن در کنار اولاله‌ای دیگری‌سرگردان‌وبازیچه باداست‌شاید جفت او باشد••• شاید آنها هم‌ازعشق‌قصه ها دارند••

گفتم !

- مرابببخشس ••••

لاله‌سرخ‌ووحشی دشت رالای موهای‌مواج‌توفرو بردم••••

ونگاهم رادرنگاه توگره زدم••• لبخنـدی زدی‌و•• دنیا بروی من لبخندزد!•••

جسور وبی پرواشده بودم•••

دست بسوی تود رازکردم چک‌بموهـایت زدم ولبان سرخ ترا که همرنگ لاله‌های‌خونین بود بوسیلم••• این اولین بوسه من‌وتوبود•• نمیدانم چقدر طول کشیدزمان از حرکت‌باز باز ماند••• خورشید برسینه آسمان میخکوب شد•• ویکدنیالذت دررگهایم‌دوید• ••قلبـــم دیوانه تراز همیشه بطپشس درآمد• فکرمیکردم دنیا راباهمه هستی ونیستی اش‌درچهره‌یکزن زیبا•••• بشکل تو درآورده ودر میان بازوان من‌رهاکردند بودند••••

اماترا اولین بوسه‌عشق‌دچارترس‌ووحشت گرد دیدم که اضطراب بقلب کوچکتوچنـگ انداخت•••

گفتم:

- چرامیترسی!

جواب ندادی••• وآنوقت یك دانه‌لاله چیدی وبطرف من دراز کردی:

- بین چقدر قشنگ است:

- اماشاید جفت داشته باشد!

- جفت آن یکی است کـه تـوتـباهش کردی••• لای موهای من است•

گلبرگ لطیف لاله که بلطافت گونه‌های تو! وپوست تن خوشی اندام ودلفریب‌توبود میان موهای تو •••• هنوز زنده وشاداب‌بود• گلبرگهایشس راباخون رنگ زده بودنـد••••

باخون خورشید وباخون زمین•••زمینیکه‌بروی آن آغاز ودر سینه آن زندگی‌ختم میشود•

من وتو در میان خوشرنگ بهـاری دراز کشیده بودیم آسمان صدف زیبا خالی ازابربود ••• وخورشید یکه‌وتاز برسینه‌پهناور آسمان میدوید••••

همه چیززیبا بود •••• امانه‌به زیبائـــی تو•••• تومانند فـرشته ای بودی کـه ازآن بالا•••• ازآسمان به زمین خاکی ماگام‌نهاده بودی نمیدانستم موهای تراچشمان ترا••••• کجای تراتماشاکنم •••بهمه‌چیزحسدمیورزیدم حتی خورشیدکه ترا مینگریست ونور خود را بروی‌تومیپاشید••

دست بدست هم دادیم واز راه باریکی‌که برپیکرپوشیده از گل دشت خط کشیده بود روان شدیم•• توسعی میکردی لاله های‌دشت زیرا پاهای قشنگ وخوش تراشت نشوند••

رفتیم تاکنار دوتپه بزرگ رسیدیم •••

گفتم نگاه کن•• دشت پرگل مانند یکزن خفته‌است••• واین تپه ماهثل پستانهای بر جسته اوست!

باز سرخ شدی!•• خجلت زده وشرمگین شدی••• سربزیر افگندی وبعد بخود جرئت داده وگفتی:

هرگز یکزن زیبائی دشت پرازگل‌رانداردد••

به صفحه ٤٩ مراجعه شود

زبان شعر

ترانه

گویم ترا نه و دل‌خود میدهم ز کف
سوزم به آتشی ونگویم که سوختم
دیگر خدا یرا ز من‌احوال دل مپرس
لب را ز بیم آتش‌سوزنده دوختم
آن دل که زنده بودرو عشق وآرزو
با یك نگاه تند وجوانش فروختم

«سپنتا»

دوبیتی های مردم

دلم ازدست تنهایی بجان است
غم هجرت بجان من گران است
ندارم طاقت هجرانت ا یگل
که‌خون چشم من دایم‌روان است

ازغم هجر تومن دیده گریان دارم
دور ازتو بخدا سینه بریان دارم
درغم عشق تو ای سیم بدن
باخیال لب تو لب بدندان دارم

غم هجرت مرادیوانه کرده
به‌کنج های دلم غم خانه کرده
سراپای و جودم را غم تو
گرفته از من و بیگانه تو

لاله‌داغدار

امشب که شب خوش بهار است
ایام نشاط وکامگاری
ایساقی مهوش گل اندام
جامی ، زرهٔ و فاشعاری

ایام بهار و لاله و گل
بی جام شراب خوش نباشد
در پای گلاب وسایهٔ بید
بی چنگ و رباب خوش نباشد

بخرام بتا به سوی گلشن
جوش و طرب بهار بنگر
خواهی که شوی تو واقفا دل
آن لالهٔ داغدار بنگر

ای مطرب آسمان خدا را
در فصل بهار وشاد کامی
با جلوه ماه وکهکشانها
بفرست به عاشقان پیامی

کاین فصل بهار صاف و دلکش
خوش سبزه ومرغزار دارد
همچون دل داغ یدهٔ من
بس لاله داغدار دارد
اثر محمد محسن حسن سمنگان

م، کریم شیون

قافله گل

مهلت یك نفسم قافله گل آمد
بهر تکفین من شیفته بلبل آمد
جسد غرقه بخونم زدرباغ بجوی
شوخ عاشق کش من‌باچه‌تغافل‌آمد
فصل گل میرسدوبازخویشم‌ببرد
یار گل پیر هنم باقد لحی مل آمد
مخمل سبز شده‌فرش‌رهٔ قافله ها
آن سفرکرده مگر بازبه کابل‌آمد
قدحی لاله پراز شیر بهاران نگرید
جوش‌گل‌هم‌نفس سوسن وسنبل‌آمد
شنو یداین چه‌نوائیست که‌دربادیه‌است
شیون من جرس قافله گل آمد

(کابل ٦حوت ١٣٥٣)

برای اینکه جوانی خود رااز دست‌میدهد.... جوانی بهار زندگی است. وانسان فقطیکبار این بهاررامی بیند.... امادشت هرسال بهار دراغوش میگیرد.... زیباتروجوانترمیشود. گفتم:

نه‌اینطور نیست زن زیباست ولو اینکه‌بهار زندگی را باخته باشد ... بهار حرارت وگرمی زن‌راندارد ... بهار احساس زن‌را ندارد....

سر برگردانده خندیدی واین لبخند تو بود که بمن نیرومی بخشید.... واین‌لبخند تو،ست که‌همشیه مرادر برابر حوادث زمان شکست ناپذیر وپیروز خواهد گردانید .... زنده خواهم‌ماند، زنده بخاطر تو... برای خوشی خاطر تو... وبرای اینکه لبخند در چهره تو نمیرد!.

آنروز وروز های دیگر رافراموش نخواهم کرد. رکسانه اینروز ها روزهای طلائی دوران عشق‌پرشکوه مابود. وماروز های بهتر ازاین خواهیم داشت... من چندروز دیگر پیش‌تو باز خواهم گشت.

از آنروز بهاری‌که برای اولین بارباهم به گردش‌رفتیم ...آنروز خورشید خدا،لاله‌های وحشی دشت وبهار زیبا ناظراولین بوسه ما بود... بوسه عشق آلودما..

از تو خواهش میکنم رکسانه که دیگردر آن‌باره‌که درنامه خوداشاره کردی حرفی‌نزنی. این حرف توبیهوده است!

«دیوانهٔ تو، فر هاد »

پوسته رسان درزد.خدمه پیرنامه را گرفت.. بسوی اتاق دختر رفت وقتی وارد اتاق شد«رکسانه» کنار پنجره نشته بود.

- رکسانه این نامه برای شماست.

دختراز جایش پریدنامه راگرفت ...ولی ولی چشمانش هر گز قادر نبود جملاتی‌راکه بر کاغذنقش بسته بود، بخواند.ازچند ماه قبل دراثریك بیماری مرموز ناگهان چشمان‌او بشدت بضعف ونابودی گرائید وروشنائی آن مرده بود. تلاش داکتر ها برای معالجه‌اوبی نتیجه مانده.... اودوسه بارقصه دردناك چشمهایش‌رابرای دلداده خود نوشته‌بود...

.. بایکدختر دیگر ازدواج کن. همه راز یاد ببر. یکروز بتوگفتم که بهار انسانهازود گذرونا پایداراست... وبهار من گذشته است.. من دیگرنه شگوفه های سیب‌راخواهم دیدونه لاله‌های خونین دشت‌را... وبهار نه چهره ورا.. ونه‌نگاه پرمهرومحبت ترا...

من قدرت ونیروی بینائی خود رااز دست داده‌ام .. مرافراموش‌کن ... وبسوی دیگری برو دیگری که ترا سعادتمند کند...

فراموش نخواهم کرد روز هائی راکه‌در دشت لاله میچیدیم... وبرشگوفه های بادام بوسه می‌زدیم .. من گریزپابودم ... ازتو میگریختم‌وتو بدنبال من دوان دوان میامدی.. نفس می‌زدم وبزمین میفتادم ...آنوقت بازوان مردانه تودور تنم می پیچسید.. چشمان تو جادویم میکرد...

فرهاد باورش شد.. چطور امکان داشت (رکسانه) چشمان زیبای خود رازدست‌بدهد..

وقتی رکسانه نامه اورا بدست گرفت.. به گریه افتاد زیرا دیگر نمیتوانست آنرا بخواند..... این نامه ازدلداده او بود واو نمی‌توانست آنرا بخواند فریادزد:

- دیوانه می شوم ...نامه به کی‌بدهم‌تا برای‌من بخواند!

مادر رکسانه پشت دراتاق بود.. صدای اورا شنیده بود بدرون آمدوگفت:

- من نامه رابرای تو خواهم خوانددخترم. توخوب‌خواهی شد رکسانه!

- نه مادر ..نه !

واوخود رادر آغوش مادرش رها کرد... رکسانه میگریست ... تن اودرکوره‌دردزندگی ذوب میشد.. آب میشد واز چشمانش میریخت.. چشمانی که دیگر جائی‌رانمیدیدو در سیاهی وتاریکی فرورفته بود ...

مادر گفت:

- اجازه بده آنرا برای توبخوانم.

- اما مادر تو..

- چه عیبی داره‌دخترم که‌توعاشق‌شدی‌ای!

.. ولی مادر من دیگر مال اونیستم.باو نوشتم‌که دختر دیگری رابجای من انتخاب‌کند همه چیزرا برای اونوشتم... دوهفته قبل‌باز حمت‌زیادآخرین نامه رانوشتم.

- اگر او واقعا ترا دوست میدارد...

- نه مادر این حرفها رانزن... اوحق داردازمن چشم بپوشد وباید هم اینکاررا بکند... یکدختر کور..

- ساکت باش رکسانه... توبینائی خود راباز‌خواهی یافت !

- اینها همه حرف است.. خودم شنیدم که‌دکترمی گفت: دیگرکار ازکار گذشته ... حتی درخارج هم نمیتوان اورا معالجه کرد... بااینحال اورا امیدوار کنید... این حرفهای‌را شنیدم مادر! ومادر هم گریست:

- دخترم... دخترزیبای من..

- مادر نامه را بخوان...

مادر نامه راخواند:

«بربستر لاله‌های‌وحشی‌دشت‌که خون‌زمین.خون تن داغ وتب کرده خورشید رامکیده‌وسرخ وآتشین شده بودند دراز کشیدیم.»

وقتی‌نامه بپایان رسید مادرگفت:

فرزندم قسم میخوام که‌اوتراهرگزفراموش نخواهد کرد:..... اما مادر اونباید بسوی‌من بازگردد.... من دیگر نمیتوانم اوراخوشبخت وسعاد تمند سازم!

یکی دوهفته گذشته بود. رکسانه در آغوش سیاهی وتاریکی فرورفته ...روشنی درچشمان او بکلی‌مرده‌بود...چشمان‌اوظاهراء سالم بود... مثل همیشه زیبا بود..اماچیزی نمیدید... چرا اینطور شده بود!

کسی چه میدانست شاید الاهه عشق قصه دیگری از عشق می ساخت. قصه پردردوبا شکوهی‌از عشق ... یکروز فرهاد ازشهرو دیاری که درآنها ما موریت داشت بازگشت راستی دوسال ازآنروز گذشته است.... بود.

- یکسراست بخانه‌اش میروم واز او خواستگاری میکنم.... دیگر صبروقرارندارم!

وهمین کار راکرد... وارد خانه‌آنهاکه‌شدمادر رکسانه ازاو استقبال کرد:

ماجرای درد ناك دخترش برایش‌شرح‌داد وافزود:

- دیگررکسانه جائی رانمیبیند.... اما خاطره عشق شما باوامیدی میبخشد.... قبل از اینکه‌اورا ببینید از اینجا بروید...بگذارید این خاطره بزرگ زندگی خود راهمیشه همراه داشته‌باشد....

- امامن اورادوست میدارم.

مادر بادستهایش چهره خود راپوشاند..

بقیه درصفحه ۱۵



استاد ور زیده و شاگرد مستعد -سوزن دوزی از صنایع دستی نفیسی‌است که در روستا ها وبا دیه ها درهر خانه ومنزلی مورد علاقه مردم‌ماست



عکس جالب سپورتی



تلاش در راه کسب هدف مطلو ب ونتیجه نیك یگانه آرزو است که این عکس ازآن سخن می زند.

این ور زشکار بدر ستی به حر فه اش ایمان دا رد و آنچه که بد ست آورده از دل و جان به آن علا قمنداست واین رو حیه باعث پیشر فت وار تقای آنچه که آرزو دارد بیشترمیگردد.

نقش فدراسیون ورزشی در تقویه سپورت

ورزش نه تنها برای انسان سلامتی ونیروی تکامل جسمی را به ار مغان می آورد بلکه برای ورزشکار شهامت جوانمردی وغیره صفات شا یسته رامی آموزاند ودر صورت بسط وگسترش ورزش از مرز ها قدم فراتر میگذارد ودر تحکیم ونزدیکی ملت ها ودرتفاهم و دوستی بین المللی رول بس مهم وبا ار زشی دارد.

ملتی که از افراد سالم و نیرو مند بر خورد دار میباشد در تمام امو ر زندگی مؤفق بوده وعطالت و بیکاری کمتر دامنگیر جوانان آن میگر دد .

لهذا سپورت وورزش در دنیا ی امروز سرحدی رانمیشناسد همه افراد یك ملت چه طفل ،پیروجوان ازین عامل بسیار مهم زندگی وکیمیای جوا نی استفاده می نما یند .

سپورت به ساختمان فزیکی انسان کمك نموده وهم در رشد جسمی و تقویه روحی ورزشکار عنصر مهم و اساسی محسوب میشود همچنان برای ادامهٔ حیات وطول عمر نیز خیلی مؤثر بوده وهم یك تفریح سالم مخصو صاً برای جوانان بشمار میرود روی همین مفکوره بودکه دولت جمهوری جوان ماتوجه جدی درین قسمت مبذول داشته و برای گسترش هر چه بیشتر آ ن در ریفار می بنیادی نیز برای آن خالی نمود.



ښاغلی فضلی حین گر فتن کپ قهرمانی

روی همین مفکو ره ښا غلی محمد شریف ا نجنیر د ر وزا رت زرا عت و آبیا ری که خود از پلیر های خیلی با استعداد و مو فق تیم بامیکا است نظرش را پیرامو ن بازی فوتبال درافغانستان چنین ارائه می نماید .

چنانکه خوانندگان عزیز اطلاع دارند وبار ها نیز نو شته و شنیده شد ه که در چند سال گذ شته به جز نام چیزی دیگری از ورزش مو جود نبود وورزشکاران ما از امور فنی و تخنیکي ورزش اطلاعی نداشتند همچنان بدبینی ها وغیره عواملی که زاده عقب مانده اجتماعی بود در مقابل سپور ت وسپور تمین خیلی زیاد دیده میشد .

گرچه یك عده ازورزشکاران دست به ابتکار زده وبا وجود نبودن شرایط خوب محیط ورزش ، کمبودی ها از نظر مواد ضرو ریه همچنا ن ضعف اقتصادی ، نداشتن مراکز ووسایل لازم که اینها همه و همه سبب دلسردی سپو رتمین میگر د ید لحظه ازتپش وتلاش ابأنور زید ند خودش را اینطور معرفی می نماید .

از چند سال بدین طرف نظر به علاقه ایکه داشتیم با زی فو تبال را شروع نمودم وبعد ازمدتی افتخا ر عضویت تیم فو تبا ل منتخب پو هنتو ن را حا صل نمو د م و تقر یباً از یك سال به اینسو عضویت تیم ملی فو تبال افغانستان را دارم و تا اکنو ن عضو ا ین تیم میباشم .

از او می پرسم چه انگیزه سبب شدتا این ورزش را انتخاب کنید او فقط با دو جواب کوتاه گفته اش را اینطور خلاصه میکند .

اولتر از نگاه هیجانی بودنش که کمتر میشود آنرا در بازی ها ی دیگر سراغ کرد ودیگری اجتماعی بودن این ورزش ؟

وقتی ازین ورزشکار متین و آرام در بارهٔ جوایز یکه اخذ نموده پرسیدم گفت :تاحال مؤفق به اخذ هشت مدال ورزش دوکپ وچندین تحصین نامه و تصدیق نامه گردیده ام وی در بارهٔ سفر هایش میگوید : فقط یکبار همراه باتیم ملی غرض انجام دادن یك سلسله مسابقات به جمهوریت مردم چنین مسافرت نموده ام اما تا اکنون چندین سفر به داخل کشور عزیز نموده ام که خاطرات خیلی دلچسپ و فرا مو ش ناشدنی باخود دارم . مخصو صاً مسابقات که یکسال قبل با برادرا ن قندهاری انجام دادیم و پیروزگردیدیم خیلی نزدم با ارزش است .

خوب ښاغلی اعظمی اکنون نظر تانرا پیرامون بسط و گسترش ورزش درآینده بگوئید: چنین بگفتا رش شروع می کند گرچه دولت جمهو ری جوان ما در پهلوی سایر پلان ها ی انکشافی وبنیادی مملکت به و رزش

نیز توجه جدی را مبذول نموده‌اندکه البته جای خیلی خو شی وامید وا ر کننده است زیرا گفته می‌توانیم که گرچه ازعمر این جمهوری جوان ما مدتی کوتاهی سپری میشود مگر در همه امور شگو فا نی‌وامیدواری های دیده میشودکه آینده در خشانی را

نوید میدهد البته در پهلوی سا یر انکشافات و رزش نیز از ثمره این

این تحول بنیادی کنار نمانده که در آینده رو نما خواهد شد که سبب خو شنو د ی دو ستدا را ن سپور ت خوا هد گر دید ا ما نکاتی که‌سبب گسترش‌این‌بازی‌میشود عبارت از توسعه بخشیدن ورزش در مکاتب پو هنتون وموسسات دو لتی تهیه و ترتیب وسایل ورزش‌و ایجاد میدان ها ی و سیع و ر زش ، عمومیت بخشیدن ورزش در تمام ولایات کشور و تاسیس شعبات که امور مربوط به ورزش را در ولا یات اداره وبر سی نماید .

تاسیس فدر اسیون های ورزشی برای تمام رشته های ورزش .اشتراك در تورنمنت های بین المللی وحوزه‌ئی موقع دادن بـه متخصصین ورزش ، همچنان رویکار آوردن آنها در امور متذکره .

تشویق و ترغیب نمودن کلپ های ورزشی و مساعدت های مادی و معنوی که همه‌اینها برای سپورتمین روحیه سپورتی می بخشد . لهذا مابا یك ایمان قوی وعقیده سپور تی گفته می توانیم که درین راه ریفور می بنیادی که تازه در مرحله اجراء قرار گرفته سپورت نیز در پهلوی سایر موضوعات اجتماعی در آینده بسیار نزدیك مدارج‌عالی‌خودرا خواهدپیمود وامید واریم ورزشکاران ما در همه مسابقات وبازی های ملی و بین‌المللی موفقیت و پیروزی های‌بکف آورند که یگانه آرزوی ورزشکاران وورزش دوستان ماست .



اعضای تیم فتبال ولایت کندهار



اعضای تیم فتبال کلپ بامیکا

بقیه صفحه ٤

نوروا پسین

پایه دار، ملیون ها‌انسان نجات‌یافت واحکام ، در کردار وپندار خاتم انبیا نقش بود، اسلام دینی شد پایدار ملیو نها انسان نجات یا فت انبیاء نقش بود ، اسلام دینی شد هاوبااین ممیزات عالی که در رفتار وبسوی حقانیت وانسانیت راه خود را باز یافتند ، راهی که عدالت وتقوی درآغاز آن‌میدرخشیدوضا من وکمال ایمان وکرامت آدمی است ، آدمی ایکه به حق تسلیم و طالب کمال انسانی باشد ،آدمی ایکه انصاف بجوید ، حق بخواهد، شجیع وفرمانبر باشد ظالم‌و مظلوم هردو را محکوم کند ،آدمی ایکه عدالت شعار ومروت پیشه باشد ،آدمی ایکه در هر حال ودر هر مکانی خداوند توانا را ناظر اعمال وحاکم بر قلب‌و مشاعر خود بداند ، در ادبگاه اسلام مرادخود را میبابد ...

محمد ص عادل بودومظهر عدالت‌ هرگز دل وخاطری را نیاز رده بود ، «تنها یکبار بر سپاهی ایکه شانه به شانه او میراند وباندازه خشن و بی رحمانه میراند که‌مرکبش به مر کب محمد تماس میکرد و پای اورا به سختی عذاب میکرد ، محمد شلا قی براوزد وگفت فاصله بگیر !

چون بمدینه رسیدند اورا خوا ست‌و عذر خواهی کرد وخودرا به پرداخت هشتاد بزماده به عنوان فدیهٔ یك تازیانه محکوم کرد ...

آنروز که واپسین روز حیا ت پیامبر بزرگ بود ، مسجد در سکوت مطلق فرو رفته و محمد بر منبر بود بخاطر نداشت کسی را آزرده ویا از کسی مدیون باشد ، تب شدید ودرد سنگینی براو طا ری‌بود به سختی حرف میزد و خطاب‌میکرد:

«ای مردم ، من خدایی را که جز او خدائی نیست در برابر شما می ستایم ،هر که در میان شما حقی برمن دارد اینك ، اگر بر پشت‌کسی تازیانه ای زده‌ام ، این پشت من ، بیاید و بجای آن تازیانه بزند، اگر کسی را دشنام داده‌ام ، بیاید دشنامم دهد، زینها ر که شحنگی در سر شت شحنگی در سرشت من نیست در شانی من نیست ز ینها ر که محبو ترین شما در دل من کسی است که حقش را اگردارد یااز من باز ستاند ویا مراحلا ل کند تا خدا راکه دیدار میکنم روحم از همه خوشتر باشد .» از منبر فرود آمد و نماز کرد ،تب شدید ،خستگی دردسر واعضا و گرمی ظهر اورا عذاب‌میکرد باز هم تمنایش را تکرار کردو منتظر ماند ...مردم احساس کردند نا چار باید او را پاسخ دهند اما چه گویند اوست که زند گیش را سراسروقف مردم کردواین بدویان گمنام رامدنیت آوازه و افتخاربخشید ، رفتارواحکام وی طوری نبود که‌حقی را پایمال‌کند وستمی رارواداارد .

محمد منتظر است و مردم شرمنده هیچ چشمی راتاب آن نیست که چنین انتظار شگفتی را دراین سیما ببیند ،سرها فروافتاده وشانه ها میلرزد ،چشم ها ازاشك پر است .....

عربی بر خاست وگفت سه‌در هم پیش تو دارم ! محمد پردا خت دینش را ادا کرد .

دیگری بر خاست ودر حالیکه از هیجان به‌شدت میلرزید گفت : ای رسول خدا ، یکبار در فلان جنگ برشکم من تازیانه زدی !

دلها نزدیك بود از غم پاره شود، وحشت همه را فرا گر فته و کسی جرأت نمیکرد که سر بردارد ،پیغمبر باچهرهٔ آرام ، پیراهنش راکه ازعرق تر شده بود بالازد از مرد خواست‌که بیا وقصاص کن وحقت را باز ستان !

مرد براه افتاد و تازیانه بدست در برابر پیغمر زانو زد ،چشم هااز خجالت وشر مندگی برزمین میخ‌شده ونفس ها درسینه ضبط گردیده بود ناگهان ضجه های درد آلود و بیما ر گونهٔ فضای حیرت زده مسجد را به لرزه آورد،مردم سر برداشتند،غریوی برخاست ... مردعربی خودرا برسینه وشکم برهنه رسول خدا افگنده بود وجای قصاص را دیوانه وار می بوسید .... موج اشك ، کسی راامان نمی داد ، مردم در برابر پیغمبر سر فراز شدند ....

ازاین صحنه ها که شیوه عدل خواهی پیغامبر خدارا مثال میشو د زندگی محمد را سراسر پر کرده‌است پیامبری که میگفت من برای تکمیل مکارم اخلاق مبعوث شده‌ام ....

میگویند زیبایی را کسی بهتر می شناسد که طالب آن باشد،اسلام راکسی بهتر می شناسد که مسلم واقعی باشد ، دینی که همه زیبایی‌ها را فاش ساخته است دبستانیست که قرآن مضمون آن و محمد مر بی آنست ، محمد باچنان روح بزرگ و صفات برگزیدهٔ انسانی وعبودیت بخدا !!

در پناه اسلام توفیق و رستگا ری مومنان خاصه هموطنان را نصیب باد .

ترجمه : حسین ترنگ

نابینایی که به عالیترین درجهٔ افتخار رسید

-هلن کلر-

(هلن کلر)یکی از مشهور ترین زنـــان امریکا محسوب میشود . وی نظربه‌رشادت و موفقیتش باو جود اینکه از چشم عا جز بودو گوشش هم تاآخر عمر صدایی نشنید در - قربانی وفدا کاری به منظور بهبود و ضع وحالت طبقات‌معیوب اجتما ع مخصو صا نـــا بینایان درسراسر دنیا تحسین شد .

روز اول جون‌سال ۱۹۶۸ زما نیکه هـلن چشم ازجهان پوشید روز نا مه (وا شنگتن پوست) چنین‌نو شت (زند گی هلن‌براستی یکی ازمهمترین ع‌ار ضه های قابل یاد آوری زمان ماست ومر گ وی فقط به عمر ۸۸ سالگی این جهان را فقیر با قی ماند.)

هلن در ۲۷ جون (۱۸۸۰) در الاباما پابه عرصهٔ وجود گذاشته وی‌تانزده ماه اول‌زندگی خودطفل زیبا،خو ش وصحتمندی بود و در ضمن خیلی عادی و نورما ل به‌نظر میرسید. بعدها یک‌مریضی آنی سبب شد که هلن‌قوه شنوایی وبینایی خود را از دست بدهد.از بین رفتن قوه شنوایی دلیل این‌شدکه هلن دیگر نتواند چیزی بشنود و بیا موزددرنتیجه زبانش هم راکدماند .

هلن در یکی از کتاب ها ی خود چنیـــن نوشته است (هنو ز مهربا نی های مادرم‌را که‌جهت تسکین‌دردم‌مراازچیز های‌مو هومی می‌ترساند بیاد دار م. من به مرور زمان‌به‌این دنیای خموشی و تاریک خود عادت کرده‌ام و حتی این راهم‌فرامو ش کرده ام که گا هی جهان را به رنگ دیگری دیده باشم.)

تازمان هفت سا لگی او به قسمی میزیست که‌بعدها خودش آن وقت را (عدم هستی‌یا وجود) نامیده است ، یعنی دنیا برایش - مفهومی نداشت. او می گفت روز تو لــــد حقیقی من ۲۷جون سال ۱۸۸۰ نیست .بلکـه سوم مار چ (۱۸۸۷) یعنی روز ی است‌کــه (آن. سو لیوا ن) معلمش وارد زند گی وی شد واو رااازین بدبختی نجات داد.سو لیوان که در مو سسه نابینایا ن شهر بوستون‌ایالت مسچو ست به حیث معلم ایفای وظیفه‌میکرد، نظربه‌خواهش والدین هلن و ظیفه تعلیـــم‌و تربیه وی رابه‌عهده گر فت.

سولیوان یک معلم معمو لی نبو د وی خارق‌العاده ترین استاد جوانی بود کـــــه خودش وقتی کودک نابینا یی بوده است‌تـــا اینکه خط مخصو ص نابینایان را آمو خت‌و بعد ازیک سلسله عملیا ت مر تبه‌بەمر تبه دیدچشما نش تقریبا خو ب شد بهرصورت بزرگترین قدر ت این معلم جوان درحوصله اش وفهماندن این طفل بود، طفلیکه نــــه گوشش می شنیدونه چشمش می دید.

هلن به طر یق نو شتن دراما تیک میـــل خاصی داشت.هلن نو شته است (یک روز صبح دریک باغ با معلم خود به سمتی که‌یک نل‌آب هم‌درهما ن جا بودقد م‌میزدم - که‌استاد م‌مرابسو ی آن نل آب بر دو دستم رابزیر جریان‌آب قرار داد وبه دست د یگرم اول به آهستگی وثانیا به سر عت کلمــــه (واتر) یعنی آب رانو شت .بعدامن‌درک کردم که‌حر ف و‌ـا‌ـ ت ـ‌ر یعنی آب‌معنی‌یک چیز عجیب وغریب و سردی که بالای دستم‌جریان



بقیه صفحه ۵۷

شبنم و نسیم

از آن به بعد شبنم کـه شب‌ها در اتاق باشکو ه روستایی خود چون مه‌در آسمان تنها می زیست پنجره ر ا می گشود و به آواز دلنشین و سو زا ن نسیم شب زنده دار گو ش میداد... وقتی از او می شنید..

بهار آمد به صحـر ا و درودشت
جوانی نوبهاری بود و بگذ شت
سر قبر جوا نا ن لا لــــه رویـد
دمیکه مهو شان آیند به گلگشت

بی تابی و نا قرار ریش بیشتـــر میشدوبرای‌دل بیمار نسیم آنچه اواز در مد رسه آ مو خته بود می‌نوشت:

بیا تا گل بر افشا نیم و می د ر سا غر اندازیم
فلک راسقف بشگا فیم و طر ح نو در اندا زیم

شب را در ازو نیا ز با اختر ان بخیال نسیم سحر میکرد، ستا ر ۀ رو شنی را در آسمان نشانی کرده و آنرا نسیم نا میده بود... تا نسیم‌در آسمان می در خشید، بر چشـم ا و خواب نمی آمد و قتی سپیده ازخاور می آمد و نسیم درآن محو می شــد شبنم بر بالین و بستر میر فت ... هنوز خواب میبود که «شبینه» خواهر خوانده اش می آمد و نامه اش را به نسیم میر سا ند...

دو، سه سال دیگر گذ شت ،نسیم جوان، رشید تر و نیرو مند تر شد، شبنم هم شانزد همین بهار عمـر را پشت سر گذا شت، دلر با بود ودلربا تر شد.

دختران رو ستا در دامان طبیعت زود تر بجوا نی میر سند و خا صه آنکه در ناز و نعمت پر ورده شود، شبنم که شا داب تر و ر سا تر ا ز سایر دو شیز گان قریه وزود تـــر بجوانی رسیده بود، تو جه پدر ش‌را جلب کرده بود تا زود تر به خانـــهٔ شوهر برود.

کد خدا عمر، گاه وبیگاه درین‌باره فکر میکرد و باما در شبنم درانتخاب یکی از خوا ستگا ران که ثرو تمندتر وبا رسوخ تر از سایرین با شـــد گفتگو داشت، دریغ که شبنم جـــز نسیم مو جودی رای نمی شنا خت.

یکی از شب های مهتا بی‌تابستان بود، شبنم بعادت هر روز تخت با م مقابل مهتابی را آب پا شی، رو فته وفرش کرده بود، کد خدا که بعد از ادای نماز خفتن بروی بستر ش‌لمیده بود باما در شبنم مو ضـــــوع خواستگاری ار باب نیاز بیگ‌رامطرح ساخت...

کد خدا - تو چه فکر میکنی، من گمان میکنم از ار باب بهترشوهری برای شبنم سراغ نشود... پو ل‌داره، زمین و باغهای فرا وان، اعتبـــار وحر متش هم زیاد اس...

وبعد باخنده علاوه‌کرد درست‌نیست؟

مادر شبنم: ولی ار باب نیاز بیگ، سه زن و دهها فر زند دارد، اینها که تو میگو یی برای شبنم آرامـــی

بقیه در صفحه ۵۳

میکند .

چون هلن انتقا ل وافاده مطلب راآموخت یک‌ذکاوت خارق العاده در خود میدید او تصمیم گر فت فاکو لته بخواند . این‌زن‌جوان که‌عزم متین واراده استوار داشت‌در یکی‌از لیسه های کمبر ج به تحصیل پر داخت‌ودر سال ۱۹۰۰ در یك فاکو لته کمبر ج ایالت مسچو ست به تحصیل خود ادامه داد که‌چار سال بعد از آنجا هم‌فارغ التحصیل گردید. هلن این همه‌موفقیت‌های‌خودرا نتیجه زحمات پی گیرو حوصله پایان ناپذیر استاد خود ـ سولیوان میداند . این‌معلم باحو صله بـا نشستن در کنار هلن با استعداد در هرصنف چه در مکتب و چه در فاکو لته این ناممکن راممکن سا خت.

هلن اولین کتا ب خودرابنا م(دا ستان زندگی من) نو شت این کتا ب‌به پنجـاه لسان مختلف تر جمه شده در سراسرجهان ملیونها خواننده دارد .وی که این کتاب‌خود رابه خط مخصو ص نابینایا ن نو شته‌بود ـ مورد توجه‌ودلچسپی خاص نابینایان‌واقع‌گردید.


درین عکس سمت راست، سو لیوان‌وچپ هلن‌که‌حرکت لبهای استاد خودرامی خواند.وی درین کار آنقدر مهار ت حاصل کرده‌بودکه‌در حرکت لبها مطلب گوینده را درك میکرد .

• • •

وی مدت زیادی سر مقاله نویس یکی از مجلات(بوستو ن) بود وبعد ازین (۱۵)کتاب دیگر هم‌نو شت.

اوبه آببازی ، کشتی رانی و اسـپ سواری مهار ت پیداکرد. به کنسر ت هـا علاقه داشت واموا ج صو تی رامی توانست نظر به ارتعاش آن در اجسام جامد، در ك كند.

بعد ازمر گ سو لیوان خانم دیگری‌جای آن‌معلم مهربان‌را گر فت . این خانم که(پالی تامسن) نام داشت رهنما ی جدید برای هلن گردید و هلن راقادر به سفر به سرا سـر ایالات متحده وبعضی منا طق دیگر جهان ـ ساخت.

هلن بعد از جنگ دو م جهانی ازشفاخانه های زیادی دیدن‌نمود واز کسانی که‌در جنگ


الکساندر گرا هام بل مختر ع تلفون‌باهلن درحال افاده مطلب تو سط انگشتان دیده‌می شوند به‌اساس پیشنهاد گراها م بل والدین هلن سو لیوان را از مکتب نابینایان سراغ

کردند.

• •

چشم خودرا از دست داده بودند دلجویی می نمود ایشان را به آینده امید وار میسا خت وی این‌کمك خود را از عساکر، اطفال وزنان کشور های دیگر نیز دریغ نکرد.وی به هر جایی‌که میرفت مردم رابه کمك و تعلیمو ـ تربیه نابینایان تشو یق وتر غیب مـی نمود.

رهنما ی دو می وی (پالی تامسن) هم‌در سال ۱۹٦۰ وفات یافت و هلن‌راتنها گذاشت درسال ۱۹٦٤ هلن عالیتر ین افتخار ی راکه ازطرف دو لت‌امریکاهرسال به یکی اززنان داده میشود کسب کرد. وبالا خره درسال (۱۹٦۸) جهان را پدرود گفت :


هلن به یك ظاهر خو ش در باغچه منزلش درحال‌قدم زدن‌دیده میشود .
این عکس از زمانی نمایند گی میکندکه چشمانش کم‌کم دید پیدا کرده امایك حرف نه‌شنیده می توانتو نه دیده.

نسیم شبنم

وزندگی نمی آورد، گذشته ازآن‌شبنم شانزده ساله چگو نه زن پیر مـرد هفتاد ساله بشود، ار باب بجای پدر شبنم اس و دختر کو چکش دو سال بزرگتر از او ...

کدخدا:: اینهاهمه حر فه،حرف... داشتن زن و فر زند و مسن‌بودن مرد برای زن چه نا را حتی بار خوا هد آورد، در حا لیکه ار باب زند گـی خودرا به شبنم می بخشد، هستی و دارایی خود را در مهر او می گذا رد، شبنم دیگر چه میخوا هد... بعدغم‌غم کنان باخود... عجب حر فهایی‌بی‌معنی راست است که بازن نباید مشو ره کرد...

ما در شبنم: مگر با همهٔ اینهـا شبنم را ضی نیست هر وقتی‌صحبت ازین خواستگاری بمیان آمده اوزار، زار گر یسته و بار ها گفته است‌اگر چنین کاری بشود، خودش را نیست ونابود خواهد کرد...

کد خدا: نه بابا، دختر های جو ان وزیبا که خریدار زیاد یافتند از این سخن ها بسیار میکویند، گر یستن اورا هم نمیشود غیر از ناز وخـود فروشی تعبیری کرد....

شبنم و نسیم که هر شب‌ساعتی بهم می بودند این ما جرا راشنیدند، هر دو چون بید میلر زیدند، نسیم پیمان عشق بست و دست بـر مصحف گذا شت تا به شبنم‌نرسیده آرام نگیرد، شبنم نیز قسم خـورد «یاجان رسد بجانان یاجان زتن‌برآید»

آنشب نسیم زود از آغوش شبنم جدا شد ولابه وزرای پیش پدر برد... ماجرای تازه را حکایت کرد و تمنا نمود به کمك اهل قر یه کاری بکنند که دل سنگ کد خدا عمر نر م شود ومظا هر فریبندهٔ پول پر ستی حیات او وزند گی شبنمش را تیره و تار نسازد.

از فر دا سیل مو سفیدان‌وبزرگان قریه جهت خوا ستگاری شبنم برای نسیم، بخانه کد خدا سرازیر شد..

دو سه روزی ازین اصرار و ابر ا م اهل قریه نگذ شته بود که ار با ب نیاز بیگ با مرگ آنی خود صحنه‌را تغییر داد ... چنان اتفاق افتادکـه نسیم را در معر کهٔ عشق حر یفـی نماند... ار باب که سحر گاهی‌بعادت همیشگی لب نهر و ضو میگرفـت، طعمه امواج خروشان «کا دی رود » می شود و ظهر روز دیگر جسد او را از حوا شی قریـهٔ «داروان» از آ ب بیرون می کشند...

با خا موش شدن آ هنـگ خوا ستگاری ار باب، شبنم با امید بیشتر به آینده نگران می شـود، نسیم هم دست تمنا را فرا تر می‌برد وهر روزی بر تعداد خوا ستگا ران طر فدار خود می افزاید... سرانجام کد خدا حاضر شد در صورتیکه‌شبنم بخوا هد باین و صلت تن دهد،راضی می شود تمنای نسیم را بپذیرد‌مشروط بر آنکه هفت هزار سکهٔ نقره،شیربَها بیاورد.

شبنم که میدانست این باربرشانه های نسیم گرانی میکند، دلـش میلرزید وشب‌ها وروز ها با بیـم وهراس عشق و سر انجام زند گـی خود را درتاریکی غرق میبافت... اما، نسیم جان تازهٔ یافته بود وامیـد رسیدن به شبنم کوهها را درنظر ش چون موم جلوه میداد، او فکر میکرد، میتواند در یا ها را مهار زند، ز مین وزمان را تسخیر کند و ازآن هـمه پول سازد و در مقدم عشق خود‌شبنم نثار کند. گاه گاه که اندوه شبنم را بیشتر می‌دید از او دلجویی می نمود واز تلاش برای بر آوردن آرزو، تهیهٔ پول و تدارك سفر به شهر های دور بااو حکایت میکرد...

مگر شبنم این خیال ها وخوا بهارا ترسناك وسنگین تعبیر می نمود...

صبح یکی از روز های اواخـر تابستان بود، خر من ها بر داشتـه شده و حاصل با غها جمع شده بود، مردم قریه وزمیندا ران قسمـت ملا احمد، اخوند مسجد را یکا یـك بخانه اش میر سانـدند... در آن لحظات نسیم آخرین در سش را برای شاگرد یکه جای شبنم را در مد رسه گرفته نو شت بر اهوار سپیـد ش رکاب زد، از پدر و مادر از خانه‌های گلی، از قلعه های مستحکم، ازمزارع پهناور، از سنگ سنگ کوی وبرزن از ترانه های الهام بخش جویبا ران واز مردم قریه یکایك و داع کـرد وبرای کار واندو ختن پول جانـب بلخ روان شد... در لحظا تیـکه از کشتزار ها واز جوار قلعهٔ بلند بالای کدخدا می گذشت آخرین نگـاه حسرتبار خود را از چشمان شبنم هم بر داشت با اشك روان راه وادی های خا موش ودره های پر ا بهت وجلال را که از سینهٔ کو هستا نا ت مرکزی کشور بسوی بلخ گزین با ز بود پیش گرفت، به دنبال او ر شتهٔ نمناك نگاه و پردهٔ لطیف خیـا لا ت عاشقانهٔ شبنم کشیده می شد ایـن رشته ماهها و سالها در عوالم‌نامرئی بلخ وغور را بهم‌بخیه می زد...

آنروز دو سه شا گرد بکمـال رسیده نسیم ،در مدرسه این بیت آفتاب شیراز را بحیث آخرین درس از او، مکرر می خواندند...

بقیه در صفحهٔ ٣٤

از دوستان



از: محمدآصف «غروب»

بهار

رنجه فرمود قدم باردگر باز بهار
کز ورود قدمش شاد شود بلبل زار

مرود وافسرد همه چند گهی ازسرما
با بهار باز کنون رنگ دمد پررخسار

دشت و دامان سپید همه دیروز ببین!
سرخ بالاله شده کس نتوان کردشمار

گر خماری می ومستی تو زساقی‌خواهی
به مشامت چو رسدبوی گلی‌گردی‌خمار

سرنگون گشته دگر کاسه دردغم‌ورنج
اشك شادی همه جا ابربهاری توببار!

همه بایار روند سوی‌چمن‌لیك «غروب»

باکدامی رود آنجا که ندارد‌یکی یار؟

از عاقل‌شاه پیمانی

صبح زیبای بهار

دیشب از غـم
قلب پرپر شده ام
قلب حسبت زده ام
ناله بنمود وسکوتش بشکست
آن سکوتی که چه شب های دراز
بوسه میزد به درودیوارش
گفتمش کای دل بیچاره من
چه شده؟ راست بگو ؟
کـانچنین زار وبرزار شدی ؟

قلب من اشك بریخت
اشك هستی و غرور
اشك مستی، و سرور
اشك پاکیزه چو نور
مژده را به رخ من بنمود
مژده عیش ونشاط
مژده بزم و بساط
وه چه زیبا ودل انگیز وخوشی‌آور بود
صبح زیبای بهار بود ولی وساغر بود

شراب ناب

ساقیا آن شراب نـاب بیـار
نوبهار است توبی‌حساب بیـار

قدح باده را پر از می کن ؟
کاسه کاسه بمن شراب بیار

زان شرابی که آتشیـن بـاشد
مستی آرد چو جـوی آب بیـار

جرعه جرعـه بریز در سـاغـر
عاشقـان را به پیچ وتاب بیار

ای هنـرمند بـه بزم عشاقـان
غیـجك و طلـبه ربـاب بـیار

نغمه بنـواز طور جوش خروش
تـا ببارد همه به تاب بیار

کز جـگر دود دل کـند بـالا
قیله قیله ز دل کبـاب بیـار

از دل مـن کبـاب خون آلـود
نزد آن شوخ بی حجاب بیار

(خسته دل) عاشقست می‌خواهد
نشر شعرش تو در کتاب بیار

فرستنده غلام محمد

الیزابت کینی

۲۰ر۶ر۱۸۸۶ – ۳۰ر۱۱ر۱۹۵۲

ا و در سال ۱۸۸۶ در ارو پا دریك ناحیه کوچك استرالیایی متولد شد و حیات خود را از آوان شباب به یك وظیفه بزرگ وقف کرد. و آن کمك بـــه انسانها ی بیمار و علیل بود. کینی تصمیم گرفت تا پرستار وخواهر مریضان تربیت شود. وآنگهی بکار پر داخت مخصوصا بحیث تیمار دار اطفال در هر ناحیه استرالیا بصورت منفرد خدمت کرد او در محالی بکار پرداخت که اکثر طبقات مردم هیچگاه از کمك های اطبـــاء استفاده ننموده بودند. ســال ۱۹۱۰ برای پرستاری مریضا ن تحول شدیدی ایجاد کرد. درین سال یك شیوع مرض فلــج اطفال بظهور پیوست مخصوصا آن عده از اطفال بدین مر ض مصاب گردیدند که ازواکسینا- سیون بدور مانده بودند اطباء چون بقدر کفایت نبودنـــد رسیدگی نمیتوانستند. بنابران الیزابت کینی می بایست یــك آزمون قدرت بعمل آورد ودر پی مبارزه با این اپیدمی وحشتناك به التزام رکاب بیماران راهبرد. این زن فدا کار برا ی کمك موثر به اطفال علیل طرز العمل کاملا غیر عادی را برگزید در قنداق های گرم باسعی و مجاهـــدت نهایی به مساژ اعضای مفلوج آنها توانست نتیجه بگیرد وآن اعضاء را بار دیگر به فعالیت در آورد البته این طرز العمـل وقت زیاد را دربر گرفـــت وعلاوتا زحمت ده و رنج آور بود واماچه میشود کرد. دیگر راهی برای کمك در نظر او وجود نداشت . در طول سال از هزاران انسان ناقص الاعضا حمایت و نگهداری کرد .

اندکی قبـل از جنـگ دوم جهانی این طرز العمل الیزابت کینی در سرتاسر استرالیــا مورد قبول و عمل واقع شــد موسس این طرز معالجه درسال ۱۹۴۰ عازم اضلاع متحـــده امریکا گردید تا دران سا مان اطبا را به طرز معالجـــوی خویش آشنا گرداند و آنـان را درین ساحه ر هبری کند . او در اخیر چند سال در کلینك های اضلاع متحده امریکـــا کار کرد و متود معالجوی خود را عمو میت بخشید نتایج ایـن کاراو آنقدر عالی و مثمر بودکه الیزابت در انستیتوت شخصی خویش واقع مینا پو لیس بـه معالجه اطفال مفلوج مشغـول شد وضمنا اداره این انستیتوت را نیز به عهده داشت بســی بزرگداشت و افتخارودر پهلوی آن یك سلسله دکتورا ها ی افتخاری نصیب او شد اما اوبا



این همه آنچه همیشه بودباقی ماند . یك زن مصمم و دستگیر بینوایان . الیزابت کینی درسال ۱۹۵۲ از جهان در گذشت اما آثارش این امر را تضمیـــن کردند که او نباید از حافظـــه تاریخ محو گردد .

سباستیان برانت

۱۸۴۵– ۱۰ر۵ر۱۵۲۱



بابستن بسته شدن فصـــل قرون و سطی و از هم پاشیدن شیرازهٔ متصل و مستحکـــم مذهبی جوامع غربی و تنظـیم موسسات قرون گذشته شعر وشاعری کشورالمان هم قابلیت خود را از آنچه قدرت خلاقه آن ایجاد کرده بود از دست داد هنگامی که قواعد خشك وبیجان تدریسی در زمینهٔ شناخت و بیان شعر و یا بعبارت دیگــر بر جهان احساسات و عواطف وضع گردید و به اصطلاح برای شعر چوکاتی بنام صنایـــع لـفـظـیه و مـــعنـــو یـــه واصول تقطیع ترا شیدند و پرو فیسران آلات پیمایشـــ درازی و کوتاهی شعر رابدست گرفتند دیگر مجالی برای درك واقعیت ها و ارزشهای شعری باقی نماند .

یکی از چهره های تیپیـــك این عصر سبا ستیان برانـــت حقوقدان شترا سبورگی است دربازیل، آنجائیکه نـــبا تات زیاد دارد و مانند مراتـــع آن مراکز انسان دوستی هـــم ، بکثرت مو جود است تا در جه حصول دو کتورای حقـــوق تحصیل کرد و اندرین زمینه راه آمو زش مزید راپیمودن گرفت .

هنگا میکه بازیل بزنجیـــرانقیاد و هم پیمانی سویســـ کشانیده شد برانت هم ازطرف مقامات اداری وطن مالوف خودبحیث سیند یکوس(باصطلاح ریش سـفید مردم) و منشی شهر موظف گردید .

در جریان این سال ازخامه توانای اویك سلسله نو شته های حقوقی و حقوق توپرســ عرضه شد .

او برای شهراشتراسبورگ مصدر خد مات ثمر بخـــش ونهایت مفیدی شد و بدیـــن منوال یك سلسله «سالنامه ها»را هم برای کتابخانهٔ دو لتـــی فراهم آورد و لی متاسفانه این کتابخانه معظم در سال ۱۸۷۰ طعمه حریق گردید .

نوشته یی که او را در سرتاسر اروپا مشهور وانگشـــت نما ساخت « کشتی دیوانگان» نام دارد که به شکل هجوآمیز سروده شده و بدان وسیلـــه بر عادات سخیفه عیوب جنو ن وحماقت عصر انگشت انتقـــاد نهاده است . این کتاب او راکه مانند آئینه اعمال دیوانگـــان میباشد همه اصناف شهـــری حتی در لحظات کار ومشغولیت هم بمقابل خویش میگشایند و

بقیه در صفحه ۱۶

نوشته از ع،ر

شبنم و نسیم

خاطرهٔ عشقی که در دامان جبال غور پر کشید و همانجا پر انداخت

طبیعت آیینه دار بهار بود، نسیم ملایم سرا سیمه به شاخ و پنجه های درختان می زد، سبزه های نو ر س وگل های و حشی پیشتاز قا فلهٔ بهار چهرهٔ خود را در آبـها ی شـفا ف جویبا ران و رودی که غو غا کنا ن از صخره ها ودامنه ها سرا زیـر می شد، شسته تر می دیدند. نیشتر بهار از رگ ز مین خون کشیده و بر لاله ها زده بود، در ختان غرق‌درخرمن شگو فه آبستن ثمر بود.

کو هسار قیر گون که افسا نـهٔ قرون و اعصار فرا وانی را باز مزمه های خا موش در خیال بیننده میریزد درآن نقطهٔ افغا نستان مر کزی کـه مینار جام وشوا هد تمدن برا زنده سلالهٔ غور نمودار یك عظمت فرا رفته در دل تاریخ است محکمتر پا بز مین فشرده و حصار مستحکمی را بر ای سا کنان گرد و نواح و فر زنـدان پر وردهٔ دامان خویش بو جود آورد ده است آنجا... آری همانجا که کوههای سر بفلك بار زمین را گران ترساخته وادی زیبای غور، چون نگین در حلقهٔ بهار افتاده بود... آنروز، اول بهار بود، سالی رفته و سا لی دیگر آ غاز شده بود بهار دره ها ووادی های پیر را باز می آراست وبر کـو هها ی سالخورده جلا می بخشید، مر دم‌همه به پیشواز بهار روی کشتزار هـا و قطعات پرا گندهٔ مزارع اینجا وآنجا سر کشیده پیر مردان دور هم‌نشسته از فصل خـوب، و سـال شا داب وانتظا رات امید وار کنندهٔ آینده باهم صحبت میکر دند، پیر زنان با کـار گاههای کر باس با فی شان نزدیـك دیوار های قلعه دریك ردیف پشت به آفتاب مشغول ریستن وبافتن بو دند قطرات عر قی را که گر می مطبو ع نیمه روز اول سال بر پیشا نی آنان می آورد بانوب چا درهای سیـاه و سپید می چیدند... دختران جوان دف و چنگ بر داشته و میان خرمن های گل و سبزه از بهار عمروجوانی به‌بهار طبیعت افسانه میگفتند جوانان به سنگ اندازی‌وجست و خیز و زور آزمایی بایك دیگر از افسردگی های سر ما انتقام می کشیدند... اطفا ل قد ونیم قد از مزارع گل می چیدندو دسته می کردند... در میان ایـنا ن دو طفلی بود یکی دختر و دیگری پسر که قهر ما نان این دا ستان‌را مـی سازند...

در گو شهٔ این وادی و در زا و یهٔ تا بلو ییکه رسم کردیم، کنار درختان بیدکه نو پنگ زده بود که خدا عمر باریش پهن و سبیل های وارونه اش به‌چنارتنو مندی تکیه زده‌بامحاسنش بازی میکرد ....

در افق دور از تنگنای میان دو کوه یك قطعه ابر سفید که چون قوی زیبا در اوقیانوس بیکران آسمان شنا میکرد نظرش را جلب کرده بود واو را طوری فریفته بود که نگاهش از آن کنده نمی شد...

حال او میرساند، شاید کدخدا از آن‌ابر لطیف تمنا میکرد برای مزارع وسیعش، ترانهٔ باران را بسراید ویاهم جوانی رفته خود را در حریر خیال پرور و نیروی شتابندهٔ آن می بالید...

کدخدا حاصل همه‌عمرش دختری داشت بنام «شبنم» پیش از شبنم وبعد از او چند دختر و پسر دیگرش را زمانه و مرگ ربوده ودر زیر خاك های قبرستان قریه برای ابد نهفته بود...

«شبنم» ازهمان کودکی زیبا و یك سرو گردن فاخر تر و هم تنو مندتر از همسالان دهکدهٔ خود می نمود. زیبایی معصومانه و طفلانهٔ او، یك جفت چشمان براق وشفاف او،لبهای چون برگ گل لطیفش موهای پرپیچ و سیاهش و مهتاب رویش بهاری‌را که خیالپرورتر و عاشق کش تردر کمین او بود در خیال بیننده بیدار می ساخت...

شبنم آنروز بیشتر با «نسیم» همراهی میکرد و همبازی می شداودر مدرسهٔ بادیه که معمولا کودکان پسر و دختر باهم یکجا در محضر آخوند می نشیند نیز همکنار «نسیم» بود. نسیم پسرآخوند دو، سه سالی از او بزرگتر بود وقتی شبنم شاگرد آخوند شد وکدخدا بانقل وشیرینی و دستار اورا تسلیم ادبگاه کرد، نسیم بوستان سعدی را آغاز کرده بود... ازین رو وقتی آخوند استراحت میکرد و یابرای کار وبارش از مسجد بیرون می شد نسیم بیك قطار دختر و پسر دیگرکه پارهٔ بغدادی را نو آغاز کرده بودند در غیاب پدر، درس میداد و بیشترهم با شبنم که نسبت به همقطاران بیدار تر، هوشیارتر وذکی تر بود ویاازین لحاظ که زیبا تر جلوه میکرد درس میخواند و کمك میکرد. پدرش هم بخاطر خشنودی کدخدا توصیه کرده بود نسیم بیشتر در خدمت شبنم‌باشد واورا زیادتر بیاموزد.

یکی دو بهار دیگر آمد و رفت... شبنم در درسهای خود پیش رفت چیز های بیشتری آموخت و همانطور هم با نسیم الفتش بیشترگردید.

بازهم روزی از روز های روشن وبی غبار بهار بود، لاله ها درکشتزار ها ودامنه ها می سوختند، شگوفه بر شاخ وپنجه‌های درختان‌میخندیدند پرندگان برای بهار می سرودند...

در مدرسه نیز اطفال مقدم بهار زندگی را با زمزمهٔ درس های نوی رنگ‌ومایه می بخشیدند. شبنم که‌از نصاب درسهای ابتدایی گذشته بود، اکنون حافظ میخواند، نسیم‌در کنارش بود و به لب و دهن او خیره مانده بود...

شبنم با تکیه روی هجا ها یکه‌یکه وبریده بریده میخواند و گاهی که سوزش به چشم ها یش می افتید با گوشهٔ چادر چشم های خود را میمالید و دوباره به صفحهٔ کتاب متوجه می شد و با لکنت میخواند.. بیا... ك،ك کز...

نسیم که ازین وضع رنج میبرد با خشونتی آمیخته به محبت او را خطاب میکرد...

شبنم ! تو که دو سال می شود بغدادی را تمام کرده ای حالا باید حافظ را روان بخوانی، حواست را خوب جمع کن و اینطور بخوان...

بیا کز چشم بیمارت هزاران درد بر چینم.

وحالا بیت را مکمل بخوان...

شبنم غرق در تبسم و حیا میخواند....

بمژگان سیه کردی
هزاران رخنه در دینم
بیا کزچشم بیمارت هزاران
درد بر چینم

• • •

از آنروزگار، مدتی گذشت. سالها دنبال هم با قافلهٔ زمان پیوست، نسیم هنوز سرو کارش با مدرسه و شاگردان بود مگرشبنم که از مرز طفلی گذشته و روشنی شباب در چهره اش می درخشید دیگر در محضر درس نبود، گاهی هم که با دختران قریه به نظاره‌وگلگشت می بر آمد و کنار رودخانه به میله وتماشامی پرداخت‌هنگام عبورازجوار مدرسه با چادر ارغوانی خود را می پوشید وازنسیم رو نهان میکرد. مگر نسیم که‌از کودکی‌درد شیرین محبت شبنم را در دل احساس میکرد، بدن مرمرین، سیمای خیالپرور گذشته از همه دو چشم فتان او راکه در سالهای اخیر بیماری مزمنی بر آنها سایه افگنده بود به خاطر داشت و آرزوی خیالپرور او اورا در تصورات دیوانهٔ خود نقش می بست. و آنگاه با سوز آتشی که‌تنور سینه اش را گرم میکرد بی اختیار زمزمه میکرد.

بمژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم
بیا کز چشم بیمارت هزاران درد بر چینم

عشق سرکش نسیم روز بروز رسوا تر می شد، دیگر دختران همباز شبنم از این راز آگاه شده بودند و با شبنم بیشتر از این باب سخن میگفتند و او را بخاطر دلداری از نسیم زود زود از قلعه بر کشتزار ها می کشیدند، شبنم که بحکم‌جوانی بی پروا عاشق می پالید نیز بی میل نبود و سوز و ساز نسیم را تا مراد بگذارد... از این لحاظ در بند عشقی که الفبای آن با الفبای پارهٔ بغدادی آغاز شده بود خود را روز بروز محصورتر می یافت تا آنکه زمینه برای دید وباز دید های ساده‌ومحرمانه آماده شد وازین مرحله به سرعت گذشت و جای آنرا یك هیجان وناشکیبائی مستمر و متوالی فرا گرفت.

بقیه در صفحه (۵۲)

شعر عشق

از : داود سرمد

بازآتشی زد بجان من، دریغ
برق بی پروای چشمان او
باز می لرزد چو نقشی روی آب
باز من نیز چنین بیسامان او

باز بیرحمانه با تیغ هوس
رشتهٔ خام و نیایش را گسست
تا بریزد بادهٔ پاکی بخاک
ساغر اندیشه‌ام هم بشکست!

باز سرمای غرور خشک او
شعلهٔ گرم غرورم را فسرد
صرصر پاییز عشق او وزید
غنچه‌های من ترمیده و محو!

باز در کهکشان امید کور من
میرسد آواز گام های مرگ
باز روی موج سیلاب غمش
پیکر من، میرود مانند برگ!

هوس

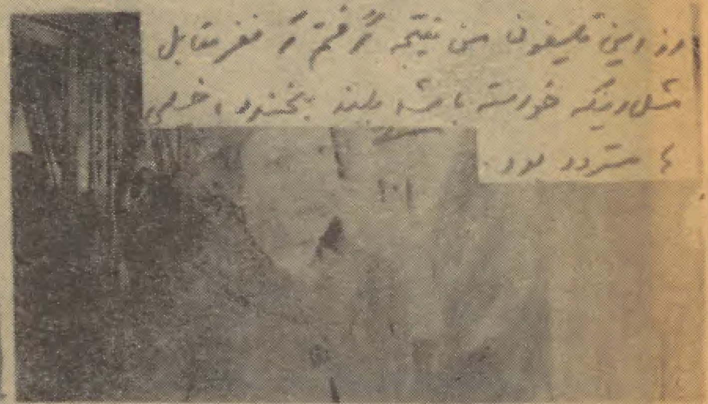
ترجمه و تنظیم از: قاسم صیقل

تا اینجای داستان خواندید :

(ژان) به خانه دوستش(بیتی) میآید(بیتی) اورا نزد دوستانش میبرد واورا به ایشان معرفی میسازد در ضمن این معرفی (ژان)با (برنادر) دوست صمیمی (بیتی) آشنا میشود .(برنارد) بعد از گفتگو با(ژان) ،از وی خواهش میکند که به خانه‌اش برود . اما «ژان» این خواهش را رد میکند. فردای آنروز (ژان) به خانه میباشد (بیتی)نزد وی میاید واز او میپرسد که آیاگاهی عاشق شده است واینک دنباله داستان :

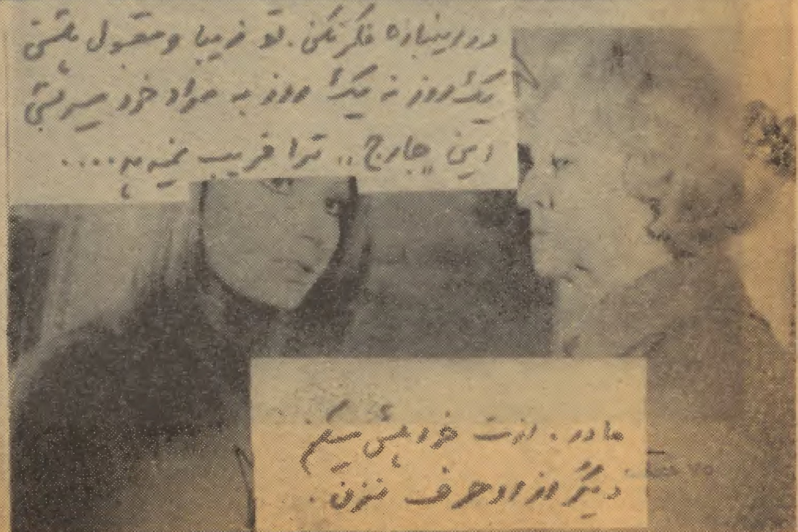




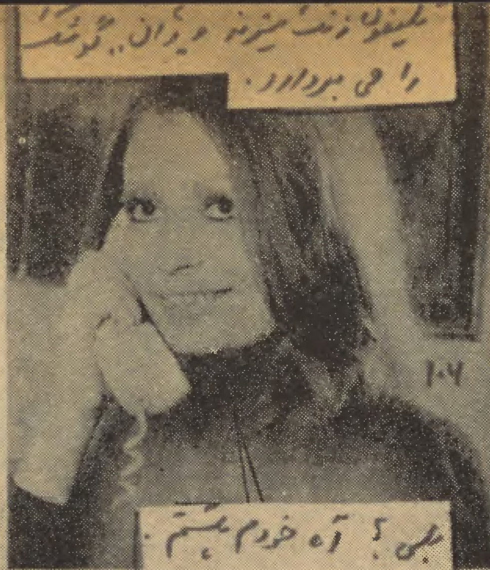


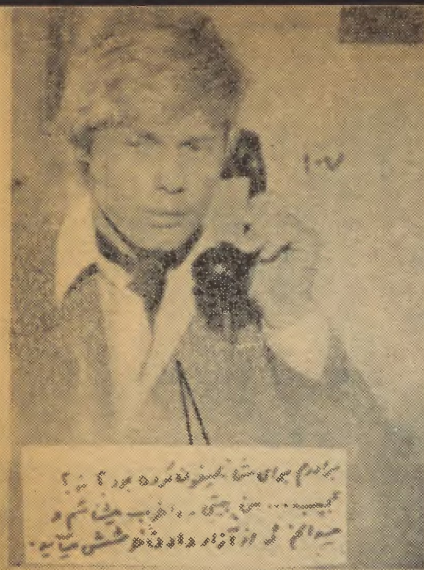


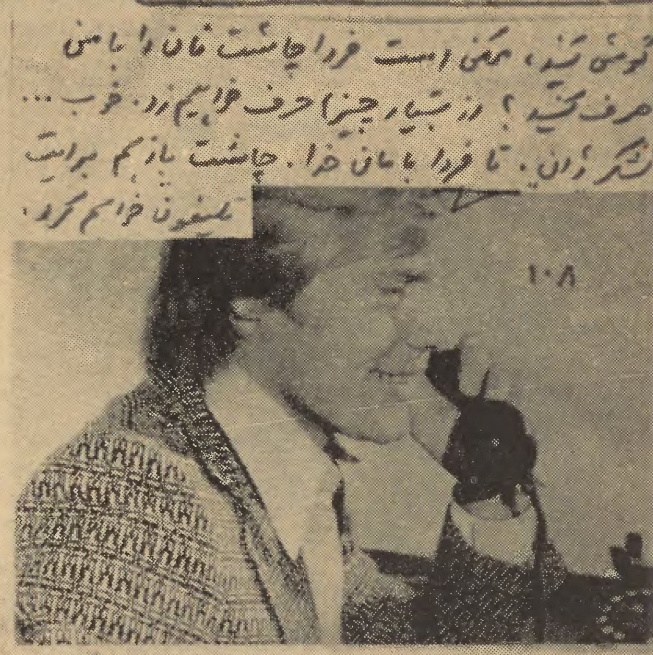





گوشی کن یوران.. تو نباید بخاطر یک بچه این بلیس زن یکبار دو را بزنی. اینطور خودرا ناراحت بسازی.


تلفون زنگ میزند و یوران، گوشی را برمیدارد.
بلی؟ آره خودم هستم. سلام لیلو.




گوشی کنید، ممکن است فردا چاشت تان را با من صرف کنید؟ از بسیار چیزها حرف خواهیم زد. خوب... تشکر یوران. تا فردا با امان خدا. چاشت باز هم برایت تلفون خواهم کرد.


او گوشی را میگذارد و به اتاق نان میآید.
خوش معلوم میشوی. قاش کدام تلفون عاشقانه بوده؟


خواهش میکنم، برایش یک لطفی نکنید!
آخر وقت آن رسیده که برایت یک نامزد پیدا کنی.


چرا تو با جارج و دوستانش بیرون نمیروی؟
بقیه دارد.

اینجا گلها می شگفد

نوشتهٔ ژرف بین

روزنه بسوی امیدها

شایدکدام وقتی دربین دوستان ویاآشنایان باکسانی برخورد کرده باشید که چندروزی رابه اصطلاح به (خارج) گذشتانده باشند و چند کلمه ای هم اززبان بیگانگان راآموخته باشند. وشماکه ازآن زبان بیگانه، بیگــانه ایـد و میشنوید که اصطلاحات وکلمات مروج آنزبان درگفتار این دوست تان تااندازه ای نفوذ کرده که اصلانمیدانید اوبه کدام زبان حرف میزند وشاید هم ضمن صحبت تری تری اینطـرف وآنطرف نظر بیندازید وبه خنده های آنهــا شماهم بی اراده لب تان پس برود ودندانهای تان هویدا شود. وضع شمارا درهمچو حالات بخوبی میتوانم احساس کنم، من چه که همــه کس، بجزآنانیکه پیرو این روش اند، میتواند پیچ وتاب درونی شمارا درك كند .

واما... من قصه ای دارم ازآن طرف سرحد کشور خودم ...

ازقضا لازم دیده شدکه دریکی از کشــور های همجوار جهت تحصیلات بلندتر رهسپار شوم . من خودم تنها نبودم. تعداد کثیــری ازرفقا بامن بودندوتنهایی را احساس نمیکردم. هی میدان وطی میدان رسیدیم به سرزمینی که نه عرف وعادت شانرا بلدیم ونه زبــان آنهارا میدانیم . درابتدا قرار بود دروس لسان راتعقیب نمائیم وبعدادررشتهٔ مورد نظرتحصیل کنیم. واضح است که لسان رابه یکی دوروز نمی توان آموخت. اماکتب خودآموزودیکشنری هارااز اینجاباخود برده بودیم وبعضی ازجملات رابی آنکه ترکیب گرامری وسایر خصوصیات دستوری آنرا بدانیم ازیاد کرده بودیم وبهتر بگویم پخکوغ نموده بودیم .

چندروز اول را بادوستان ووطنداران خود که قبل ازمادرآنجا درس میخواندند به سیرو خواخوری وبلدیت باشهر ازلیلیه خارج شدیم وهنوز یکماه نگذشته بودکه هوا ی گشت و گذارمستقل به سرمازدو یکی ازدوستان بــه سراغم آمد وگفت :

ـ بیاکه به شهر برویم ، سری به کــدام سینما بزنیم . تاچه وقت کنج اتاق نشسته ئی وسرت رابین کتابهاپنهان می نمائی . لسان رااینطور نمیشود فرا گرفت . بهتر است با مردم درتماس شویم وباآنها مکالمه کنیم .

من که ازمطالعه بکلی خسته شده بودم گفتار اورا پذ یر فتم . لبا سها یم راپو شیــدم وهردو روانهٔ شهر گردیدیم ولی آدرس لیلیه خودرا درکاغذی نوشتیم ودر جیب گذاشتیم که اگرفرضا راه راگم کنیم آنرا به تکسی ران بنمایانیم ودوباره به محل بودوباش خودبرگردیم گرفتن کلمات اولی راکه فراگرفتیم خریدن تکت سرویس واجازه پائین شدن از راکبین بود. زیرامتوجه بودیم که دیگران چه میگویند.

درراه میخواستیم بپرسیم که (نزدیکترین سینمادر کجا واقع است) از ینرو به مــردی نزدیك شدم تاسوالی راکه ازروی خود آموز چندین بار درذهنم تکرار کرده بودم از او بپرسم. ولی دوستم بازویم راگرفت وازپهلوی آن مردبدون اینکه چیزی پرسیده باشیم رد شدیم .

علت راپرسیدم : جوابداد :

ـ مردهااصلامردمان خخشنی اند بهتراست هرسوالی داری اززنان ویاخود دختران بکنی. نمی بینی که آنان چه باملاطفت سخن میگویند. طرزتلفظ آنهاچقدر معقول است .

هنوز سخنانش بپایان نرسیده بود اززمین چیزی رابرداشت پرسیدم :

ـ چیست ؟

درحالیکه غوزه‌ای راکه ازدرخت افتیده بود بمن نشان میداد جوابداد :

ـ دیکشنری .

هیچ نفهمیدم. وباوروان شدم . از مقابل مادو دختر تقریبا خوش اندام وزیبا ردمیشد که دوستم جلوآنهارفته باکلمات خیلی شکسته ودرهم برهم پرسید .

ـ (ببخشید ! میتوانم سوالی از شمابکنم.)

دخترها هردو ایستادند وگفتند :

ـ بلی بفرمائید .

دوستم درحالیکه غوزه رابه آنها نشان میداد وگفت :

ـ (اینرابه زبان شماچه میگویند ؟)

لبخندی زدند وجواب دادند :

ـ کشتان (غوزه) .

دوستم درحالیکه تشکر میکرد گفت :

ـ معلم به مادرست درس نداده او گفته که این شی را(سیب) می نامند .

میخواستم اعتراض کنم دیدم که دختر ها رابه شدت خنده گرفت ومیخواستند ردشوند که دوستم سوال دومش رامطرح ساخت .

ـ (ببخشید ! نزدیك ترین سینما در کجا واقع است) .

جواب خیلی طولانی بودولی نه من ونــه دوستم چیز ی ازآن فهمیدیم .

سوال دیگری طرح شد :

ـ (اگروقت داشته باشید. شمارابه دیدن يك فلم دعوت میکنیم) .

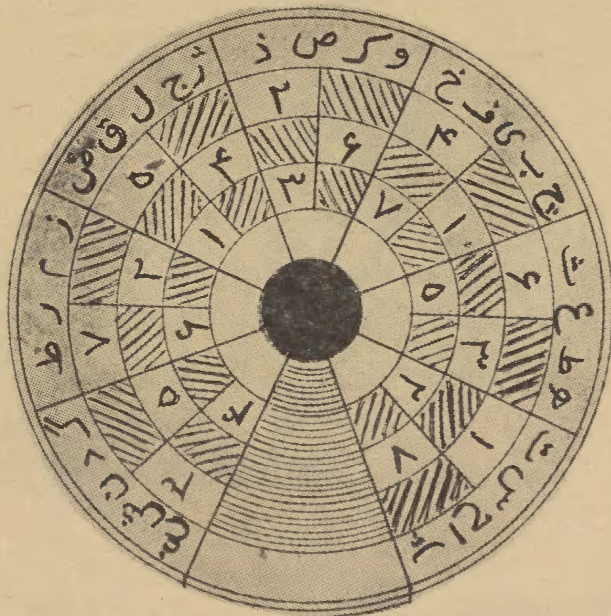
ازگفتار دخترها همینقدر دانستم که میگویند. نخیر، متشکریم ولی دوستم آنقدر شله شد ومهمل گفت که دیدم دخترهــا موافقه کردند وهرچارنفر مابه سوب نامعلومی حرکت کردیم. لحظه‌ای بعدکنار يك سینما تیاتر رسید یـم دوستم بهترآن دانست بادختران بگوشه ای ایستاده شود ومرابدنبال تکــت بفرستد . تکت راگرفتم وبرگشتم . دوستم بسیار بــه جدیت وادادرآوردن هاسخن میگفت ولی دختران فقط می خندیدند وولی هم میگفتند .

ـ (نفهمیدیم) ... (نفهمیدیم) ...

به شروع فلم نیم ساعت مانده بود وباید این مدت راهرقسمی بودبه شکلی بگذرانیم . دوستم تقاضا کرد :

ـ (اگر زحمت نشود، به رستوران میرویم وتاشروع فلم چیزی میخوریم). باقیدارد

فال حافظ



خوانند گان گرامی ! ترتیب از:ص ،بهنام

درهر روزاز هفته که میخواهید فال بگیرید‌به‌تصویر بالا توجه نموده يك‌حرف از حروف نام خودرا انتخاب کنید وآنرا از دایرهٔ‌بزرگ‌پیدا نمایید .(فرق نمی کند که حــرف اول باشدیادوم باشدیامثلاپنجم) درزیر همان‌حرف‌مثلثی قرار دارد که دارای خانه های سفیدو سیاه میباشد ودر داخل‌خانه‌های سفید آن‌سه‌عدد ثبت شده است ازآن سه عدد هر کدام راکه دلخواه شماست انتخاب کنید وآنگاه‌به‌همان شماره در زیر نام همان روزاز هفتــه مراجعه کنید وجواب خودرا اززبان حافــظ‌شیرین سخن دریافت نمایید.

مثــلا روز یکشنبه حرف چهارم‌خودراکــه‌میم است انتخاب واز جمله سه عددی که‌در زیرقوس مربوطه به این حرف دیده می‌شودبیت «۷» را اختیار نموده اید. باید به بیت مربوط به روز یــکشنبه درصفحه فــال‌حافظ‌مراجعه کنید.



شنبه

۱- حافظ ار درگوشهٔ محراب می‌نالد رواست
ای نصیحت گر خدارا آ ن خم ابرو ببین
۲- چون کاینات جمله ببوی تو زنده اند
ای ابر لطف برمن خاکی ببار هم

۳- ای‌گل تودوش داغ صبوحی کشیدهٔ
ماآن شقایقیم که با داغ زاده ایم
۴- گلعذاری زگلستان جهان مارا بس
زین چمن سایهٔ آن سرو روان مارا بس
۵- میان عاشق‌و معشوق هیچ حایل‌نیست

تو خود حجاب خودی حافظ ازمیان برخیز
۶- درین مقام مجازی بجز پیاله مگیر
درین سرا چهٔ بازیچه غیر عشق مباز
۷- ای سرو ناز حسن که‌خوش میروی‌بناز
عشاق را بناز تو هر لحظه صد نیاز

یکشنبه

۱- بیاوکشتی ما در شط سراب انداز
خروش وولوله درجان شیخ‌و شاب انداز
۲- آنراکه بوی عنبر زلف تو آرزوست
چون عودگو بر آتش سودا بسوزو ساز

۳- بیار زان می گلرنگ مشکبو جامی
شرار رشک‌و حسد در دل گلاب انداز
۴- یارب آن زاهد خودبین‌که‌بجز عیب‌ندید
دود آهیش د ر آیینهٔ اد راك انداز
۵- خیال خال توبا خود بخاك خواهم برد

که تا زخال تو خاکم شود عبیر آ میز
۶- من بگوش خود ا ز دهانش دوش
سخنا نی شنیده ا م که مپرس -
۷- باز آی ودل تنگ مرا مونس جان باش
وین سو خته را محرم اسرارنهان‌باش

دوشنبه

۱- یارب بوقت گل گنهٔ بنده عفو کن
وین ما جرا بسر و لب جویبار بخش
۲- باغبان‌گر پنج روزی صحبت‌گل‌بایدش
برجفای خار هجران صبر بلبل با یدش

۳- بوقت گل شدم از توبهٔ شراب خجل
که کس مباد زکر دار نا صواب خجل
۴- خوش بسوزاز غمش‌ای‌شمع که‌اینك‌من‌نیز
هم بدین کار کمر بسته و بر خاسته ام
۵- می مخور باهمه‌کس تا نخورم خون‌جگر

سر مکش تا نکشد سر بفلك فر یادم
۶- گلبن عشق میدمد ساقی گلعزار کو
باد بهار می وزد بادهٔ خو شگوار کو
۷- درچمن هر ورقی دفتر حالی دگرست
حیف باشد که زکار همه غافل باشی

سه‌شنبه

۱- نوبهار است درآن‌کوش که‌خوشدل‌باشی
که بسی گل‌بدمد بـ ـز و تـو درگل‌باشی
۲- ندانم نوحهٔقمری بطرف‌جویباران‌چیست
مگر اونیز همچون من‌غمی دارد شبانروزی

۳- زین‌خوش رقم‌که برگل رخسار میکشی
خط بـه صحیفهٔ گل‌و گلزار مـی‌کشی
٤- سخن‌در پرده‌میگویم چو گل‌ازغنچه‌بروی‌آن
که‌بیش ازپنج روزی نیست‌حکم‌میرنوروزی
۵- هردم بیاد آن‌لب میگون وچشم مست

از خلو تم بخا نهٔ خمار میکشی
٦- درطریق عشق‌بازی‌امن‌و آسایش‌بلاست
ریش‌باد آن‌دل‌که بادرد تو خواهد مرهمی
۷- گوش بگشای که بلبل به‌فغان میگوید
خوا جه تقصیر مفرما گل توفیق ببو ی

چهارشنبه

۱- دست ازمن وجود چومردان ره بشوی
تاکیمیای عشق بیا بی و زر شو ی
۲- دایم گل این بستان شاداب نمی ماند
در یاب ضعیفان را در وقت توا نائی

۳- ساقی چمن گل‌را بی‌روی‌تو رنگی‌نیست
شمشاد خرا مان کن تا باغ بیارایی
٤- می‌خواه‌وگل افشان‌کن ازدهرچه‌میخواهی
این‌گفت سحرگه گل بلبل توچه میگوئی
۵- شمشاد خرامان‌کن و آهنگ‌گلستان‌کن

تاسرو بیا موزد از قد تو د لجوئی
٦- ای‌که با سلسلهٔ زلف دراز آمدئی
فرصتت باد که دیوانه نواز آمدئی
۷- ناگهان پرده بر انداختهٔ یعنی چه؟
مست از خانه برون تاختهٔ یعنی چه ؟

پنجشنبه

۱- ای پیك راستان خبر یار ما بگو
احوال گل به بلبل دستان سرابگو
۲- تاب بنفشه میدهد طرهٔ مشك سای تو
پردهٔ غنچه میدرد خندهٔ دلگشای تو

۳- خوش‌چمنیست‌عارضت‌خاصه‌که‌دربهارحسن
حافظ خوش‌کلام شد مرغ سخن سرای تو
٤- مراچشمیست خون‌افشان‌زدست‌آن‌کمان‌ابرو
جهان‌بس‌فتنه خواهددید ازآن‌چشم‌وازآن‌ابرو
۵- ای نور چشم‌من سخنی است گوش‌کن

چون ساغرت پر است بنوشان ونوش‌کن
٦- کرشمه کن و بازار ساحری بشکن
به غمزه رونق و ناموس سامری بشکن
۷- به زلف گوی‌که آئین دلبری بگذار
به غمزه گوی که قلب ستمگری بشکن

جمعه

۱- گفتم بدلق زر ق بپوشم نشان عشق
غماز بود اشك و عیان کرد راز من
۲- یارب‌این قافله را لطف ازل بدرقه باد
که از او خصم بدام آمدو معشوقه بکام

۳- شرمم از خرقهٔ آلودهٔ خود می آید
که بدو وصله بصد شعبده پیراسته ام
٤- گفت آسان‌گیر برخودکارها کزروی‌طبع
سخت میگردد جهان بر مردمان سخت‌گیر
۵- در حریم عشق نتوان زد ،دم‌ازگفت‌وشنید

زانکه آنجا جمله اعضاچشم‌باید بودوگوش
٦- چوبرشکست صبا زلف عنبر افشانش
بهر شکسته که پیوست تازه شد جانش
۷- گربهار عمر باشد باز برتخت چمن
چترگل درسرکشی ای‌مرغ‌خوشخوان‌غم‌مخور

واقعات مهمی تاریخ

۱۰۰۰ ق م :

بعداز فوت پادشاه سویل حضرت داود بر تخت نشست اما در هفت ونیم سال اول صرف بر قسمت جنوب پاد شاهی جـده حکـو مـت د ا شت و لـی بعـد ا بر همه قلمرو اسرا ئیل گم حاکم گردید وبیت المقدس راپایتخت ساخت .

۷۵۳ق م :

رو مولوس روم را بنا نهاد : برطبـق روایت افسانوی تپه های روم قرن هاقبل از طرف رمه داران هندی و اروپائی اشغال شده بعدا رومولوس اساس روم را درآنـجا بنا نهاد .

۶۱۲ ق م :

جابلی هانینو ا راویران کردند : نینـو ا پایتخت آسور ازطرف بابلی هـا و یـران گردیدبعدا درسال ۶۰۵ قبل از مسیح آـنها با مصر به جنگ آغاز کردند .

۵۶۳ ق م :

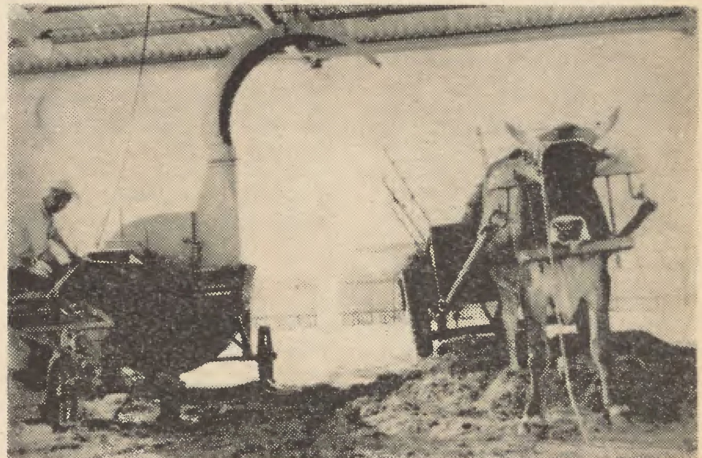
کوتاما معروف به بودا در محلی نزدیـک به همالیا به دنیا آمد بعدا در سال ۴۸۳ـ قبل از مسیح پدرود حیات گفت بـودا ۸۰ سال‌عمر کردودرین مدت سعی نمود بر دردها وآلام رو حی بشر فایق آید دراین ر ا ه تا حدی هم پیش رفت وپیروان زیا دی پیدا نمود .



ماهیگران وتاپوشان دریکی ازسواحل‌الجزیره

کونفسیوس فیلسوف اجتماعی چین تو لد گردید بعدا این مرد بزرگ که آثار بس ارزنده از خود بیاد گار گذاشت و شعـار معروف او (آنچه بر خود نمی پسندی بـر دیگران هستند) تا امروز ورد زبـانهاست در سال ۴۷۸ قبل از مسیح از جهان د ر گذشت .

باقی دارد



درپروژهٔ انکشاف وادی ننگرهار علوفهٔ‌حیوانی مطابق اساسهای فنی ذخیره می‌شود.



بااستفاده از روز های مساعد بهار زمینه برای رونق بازاروکار «دوبی» ها نیز مساعدگردیده است درعکس نمونهٔ «واترکلین» آزاد در یکی ازگوشه های چمن منطقهٔ جشن ملاحظه می شود.

به صورت مثبت در همه ساحات گردد بعمل آمد .

هردو جانب بر اوضاع در منطقه خود وخطرات ناشی از آن که صلح وامنیت را تهدید میکند غور نمودند .

هر دو جانب عقیده خودرا مبنی بر اینکه این اوضاع بحرانی محصول طرح ها و دسایس استعمار میباشد و امنیت وصلح را در منطقه به مخاطره انداخته و مانع انکشاف اجتماعی و پیشرفت مردمان آن میگردد اظهار کردند .

جانبین اعتقاد خود را به اصول همزیستی مسالمت‌آمیز خود داری از استعمال قوه در بین دول ، احترام متقابله متکی بر اساسات تساوی حاکمیت و عدم مداخله درامور داخلی سایر دول وحل مسایل بین المللی با وسایل صلح‌آمیز ومطابق به اصول حقوق بین‌الدول و منشورملل متحد تاکید کردند .

جانبین وضع بحرانی را در منطقه عربی مورد بحث قرار دادند .

ایشان تجاوز صهیونی را علیه مردم عرب تقبیح نموده و این اعتقاد خویش را تاکید کردند که راه حل عادلانه دراین منطقه تا هنگام رهائی کامل همه سر زمین های اشغال‌شده عربی واعاده حقوق ملی مردم فلسطین در سر زمین آبائی شان یعنی فلسطین بدست آمده نمیتواند .

جانبین پشتیبانی خود را از سیاست عدم انسلاك که به جامعه بین المللی خدمات با ارزشی انجام داده یکباردیگر تائید نمودند . ایشان بر اهمیت حفاظت اتحاد و تساند نهضت عدم انسلاك موافقه نموده و تصمیم گرفتند در راه تامین کامیابی کامل کنفرانس کشورهای غیر منسلك که در سال ۱۹۷٦ در کولمبو دایر میگردد همکاری نمایند .

بناغلی رئیس دولت افغانستان و بناغلی رئیس جمهور عراق انکشافاتی را در ساحه اقتصادی که مستقیما بر کشور های‌در حال رشدتاثیر نموده مورد غور قرار دادند .

ایشان از کشور های انکشاف یافته تقاضا کردند روابط اقتصادی خویش را با کشور های در راه انکشاف بر اساس مساوات و عدالت بر قرار سازند .

ایشان اعتقاد خود را باین امر ابراز داشتند که کشور های در راه انکشاف به منظور تحقق پیشرفت جامع وسریع وبر اساس اتکاء بخود همکاری های اقتصادی و تخنیکی بین خویش تقویت نمایند .

ایشان تهدیدی را که در مورد اشغال منابع طبیعی بعضی دول صورت گرفته تقبیح نموده واظهار داشتند که این امر صلح‌وامنیت بین المللی را تهدید کرده وتخطی از اصول منشور ملل متحد محسوب میگردد در مورد وضع‌بحرانی اقتصادی بین‌المللی جانبین موافقه کردند که دول در راه انکشاف و مخصوصا آنهائیکه دارای مواد خام میباشند هیچ گونه مسئولیتی در بوجودآمدن این وضع بحرانی ندارند بلکه مشکلات تورم پولی و رکود اقتصادی موجوده ناشی از سیاست های اقتصادی بعضی کشور های پیشرفته میباشد .

جانبین پشتیبانی خود را از مبارزات مردم آسیا ، افریقا و امریکای لاتین علیه استعمار، استعمار نو ، تسلط بیگانه و سیاست تبعیض نژادی ابراز داشتند .

ایشان از بین رفتن مستعمرات سابقه پرتگال در افریقا و استقلال‌انگولا راحسن‌استقبال کردند . ایشان سیاست های نژاد پرستی افریقای جنوبی راکه توهینی بوجدان بشریت است محکوم کردند .

ایشان اشغال غیر قانونی نامیبیارا ازطرف‌افریقای‌جنوبی وبر خلاف فیصله نامه های ملل متحد شدیدا محکوم‌کردند.

جانبین باین‌امر اظهار اعتقاد کردند که بهترین وسیله حل اختلافات بین کشور های منطقه مذاکرات و تفاهم مطابق به اصول عدالت است .

جانبین از فعالیت روزافزون نظامی در اقیانوس هند اظهار نگرانی نمودند . نظر جانبین در مورد اعلام اقیانوس هند بحیث‌یك‌منطقه صلح و عاری‌از پایگاههای نظامی کشیدگی به منظور تامین امنیت و صلح کشور های آسیا توافق داشت .

جانبین از موافقات‌الجزایر در مورد حل اختلافات بین کشور های همسایه عراق و ایران اظهار رضائیت نموده آنرا پشتیبانی کردند .

دو رئیس دولت علایق دو جانبه بین افغانستان وعراق وموافقاتی راکه تا امروز در ساحات اقتصادی ، تجارتی ، کلتوری وتخنیکی بین دو کشور امضاء شده مورد مطالعه قرار دادند . ایشان آمادگی خویش‌را برای توسعه و انکشاف بیشتر ساحات همکاری بین دو کشور مطابق به‌آرزو مندی های دو ملت برادر اظهار نمودند .

بناغلی محمدداؤد رئیس دولت جمهوری افغانستان از بناغلی احمد حسن البکر رئیس جمهور عراق و بناغلی صدام حسین معاون شورای عالی انقلابی جمهوریت عراق دعوت کردند تا از افغانستان دیدن نمایند . این دعوت از طرف ایشان با تشکر پذیرفته شد .

تاریخ مسافرت‌ها بعداتعیین خواهد شد .



اعلیحضرت ملك فیصل فقید



اعلیحضرت ملك خالد بن عبدالعزیز

ملک فیصل توسط برادرزاده‌اش به قتل رسید

ملك فیصل که ٦۹ سال داشت طی مراسم پذیرفتن مهمانان در مجلسی که بمناسبت بزرگداشت میلاد حضرت رسول اکرم «ص» برپا شده بود توسط برادر زاده اش بقتل رسید، رادیو ریاض ضمن پخش این اطلاع گفت شورای خانوادگی سلطنت عربستان سعودی خالد بن عبدالعزیز برادر کوچکتر فیصل راکه ٦۲ سال دارد وولیعهد رسمی آنکشور محسوب می شد . بپاد شاهی‌انتخاب نموده است .

قاتل فیصل ابن سعود نام دارد فیصل‌در۱۹٦٤ بعداز خلع برادر به سلطنت‌نشست وی آرزو داشت تاقبل از مرگ در مسجداقصای بیت المقدس نماز بگذارد.

عکس پشتی از مقیم کابل تایمز

تابلوی متن:آسمان بهارکابل از مصطفی‌نعیم

ژوندون

رئیس تحریر : محمد ابراهیم‌عباسی
مدیر مسؤل عبدالکریم روهینا
معاون : پیغله راحله راسخ
مهتمم: علی محمد عثمان زاده .
تیلفون دفتر رئیس تحریر ۲٦۹٤۵
تیلفون منزل رئیس تحریر ۲۲۹۵۹
تیلفون دفتر مدیر مسوول ۲٦۸٤۹
تیلفون‌منزل مدیر مسوول ۲۳۷۷۳
سوچبورد ۲٦۸۵۱
تیلفون ارتباطی معاون ۱۰
تیلفون منزل معاون ٤۰۷٦۰
مدیریت توزیع ۲۳۸۳٤
آدرس : انصاری واټ
وجه اشتراك :
درداخل کشور ۵۰۰ افغانی
در خارج کشور ۲٤ دالر .

دولتی مطبعه

ژوندون

شمارهٔ اول سال۲۷

**فن آرایش در کشورما نیزروز بروز
اقتصادی تر ساده تر و هنر مندانه
انکشاف می نماید
برای عروسان مودل آرایش سال ۵۴
راچنین برگزیده اند**

عکاسی : مسعود شمس





تقویم سال نو

هدیهٔ

ژوندون ضمیمهٔ

این شماره

رایگان تقدیم میشود
لطفاً

ازموزع مربوط مطالبه کنید